

را بحضور طلبید و باو گفت:

«بنویس ، آنچه می باید که از اهل آمل و طبرستان حاصل شود و آنرا (بوسهل اسمعیل) حاصل گرداند : زر نشابوری هزار هزار دینار ، جامهای رومی و دیگر اجناس هزار تا و محفوری (نوعی پارچه) و قالی هزار دست و پنج هزار تا کیش ، وقتی که خواجه از توقعات و انتظارات بیمه برد شاه باخبر شد گفت «... اگر همه خراسان زیر و زبر کنند ، این زر و جامه به حاصل نیاید...» در نتیجه فشار و زور گوئی عمال دولت مردم پابفرار میگذاشتند ، بیهقی در توصیف بعضی از مامورین آن دوره مینویسد «... مردمان را میگردانند میآوردند... و آتش در شهر زدند و هر چه خواستند میگردانند و هر که را خواستند میگردانند و قیامت را مانست...»

با وجود استبداد و خودسری شاه ، گاه مردانی بودند که شجاعانه بر رفتار و اعمال او خورده میگردانند و او را به عقاب اعمال خویش واقف میساختند چنانکه بونصر خطاب بسطان مسعود گفت «زندگی خداوند دراز باد یکچندی دست از شادی و طرب می باید کشید و لشکر را پیش خویش عرضه کرد و این توفیرها... بر انداخت و دل لشکر را دریافت و مردمان را نگاهداشت... اگر مردمان نگاهداشته نیاید ، مردان آیند و العیاذ بالله مالها ببرند و بیم هر خطری باشد و بنده داند که خداوند را این سخن ناخوش آید و سخن حق و نصیحت تلخ باشد اما چاره نیست بندگان مشفق به بیچ حال سخن باز نگیرند.

یکی دیگر از بزرگان دربار ظلت شکستهای سلطان را بد رفتاری عمال و مامورین و بیدادگری او می شمارد و ضمن سخن میگوید :

«دولت و ملت دور ادرند که بهم بروند و از یکدیگر جدا نباشند...» ولی سلاطین معمولاً گوششان برای شنیدن اندرز و نصیحت آماده نیست چنانکه رازی ضمن قصیده ای شاه گفت :

مخالفان تو موران بدنه مار شدند

بر آر زود ز موران مار کشته دمار

مده زمانشان زین پیش و روزگار مبر

که از دما شود از روزگار یابد مار

و مسعود از شنیدن این جملات درهم شد و شاعر را به بندوستان تبعید

کرد ، ولی در مواردیکه فتودالها و اشراف صاحب نفوذ بکار سلطان ایراد میگردانند شاه مجبور بود که بگفته آنان گوش دهد و از بوالهوسیهای خود بکاهد .

این اوضاع یعنی بیدادگری سلاطین و امرا و فتودالها با کشاورزان و رعایا در تمام دوره تاریخی ایران بچشم میخورد چنانکه در عصر حاضر نیز میتوانیم آثار فتودالیسم کهن و بیدادگری خانها را در بسیاری از دهات ایران به بینیم.

در عهد سلاجقه نیز این وضع ادامه داشت نظام الملك که خود یکی از اشراف آن دوره بود و فرزندان او با کمال بی رحمی با مردم رفتار میگردانند در سیاستنامه خود به ملاکین و فتودالها نصیحت میکند و میگوید «مقطعان که اقطاع دارند (یعنی زمینی برای بهره برداری بآنها واگذار شده) باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو ، و چون آن بستند ، رعایا بتن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند... و رعایا اگر خواهند که بدر گاه آیند و حال خویش باز نمایند ایشان را از آن باز ندارند» در جای دیگر نظام الملك خطاب بکسانی که اموال رعیت را غارت کرده و حصه ای از آن را نزد اربابان خویش می آورند میگوید «... این زیادتی که پیش من آوری از میراث پدر نداشته ای همه آن است که از رعایا بناحق ستده ... این زیادتی که با تومی بینم از کجا آورده ای نه آنست که بناحق ستدی...» در فصل دهم میگوید :

«واجب است پادشاه را از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن ، و اندک و بسیار آنچه رود دانستن و اگر نه چنین کند هیب باشد و بر غفلت و ستمکاری حمل کنند و گویند فسادی و دست درازی که در مملکت میرود پادشاه میدانند یا نمیدانند ، اگر میدانند و آنرا تدارک و منع نمیکنند آنست که همچون ایشان ظالم است و بظلم رضا داده است و اگر نمیدانند پس غافل است و کم دان .. همه پادشاهان... بصاحب برید خبر نازده داشته اند تا آنچه میرفت از خیر و شر از آن باخبر بودند ... تا دیگران بدانسته اند که پادشاه بیدار و بهمه جای کار آگاهان گماشته و ظالمان را دست ظلم کوتاه کرده.»

در جای دیگر مینویسد «عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق خدای نیکو زیند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز بمجاملت و مدارا طلب کنند... و اگر از رعیت چیزی زیاد ستده باشد از وی باز ستانند و بر رعیت باز دهند...»

گرد فلسکی مستشرق شوروی که راجع بتاریخ سلاجقه تنبعات گرانبهایی دارد مینویسد « نظام الملك با اصرار زیاد میگوید که برای آسایش و رفاهیت اهالی باید کوشش کرد ولی این مرد فقط حرف میزند و هیچگاه قدمهای عملی برای اجرای حرفهای خود برداشته است.»

«در نتیجه تضاد شدید طبقاتی و اختلاف عظیمی که بین بس مقایسه دهقانان فئودالها و کشاورزان وجود داشت ، فئودالها با غلامان همواره منتظر بودند که دهقانان ناراضی و غارت شده راه طغیان پیش گیرند ، بهمین مناسبت برای تامین جانی خود قلاع محکمی ترتیب میدادند و در مواردیکه خطر بیشتری روی مینمود و فئودالها از دشمنهای خارجی هم بیم داشتند بر فراز کوهها برای خود مامنی ترتیب میدادند.

در مناطق فئودال نشین اشخاص آزادی که عبارت از نزدیکان و بستگان فئودالها و خورده مالکین بودند زندگی میکردند، این جماعت طرفدار جدی فئودال بودند. در زمینها دهقانان آزاد و دهقانان برده بچشم میخورند و در هر حال اساس تولید را کار و زحمت دهقانان تشکیل میداد، بردگان بیشتر در داخل منازل مشغول خدمت بودند .

وضع فئودالهای روحانی بسیار رضایت بخش بود، ج- فئودالهای روحانی زیرا شاگردان شیخ نیز مکلف بودند برفع مرشد خود فعالیت کنند مریدان معمولاً کار میکردند و حرفه و پیشه ای داشتند و خدمت صادقانه را برای (مراد) خود فریضه ای مذهب میسر کردند ، در نتیجه لشکر کشیها فئودالها غیر از غنائم مقدار زیادی اسیر و غلام همراه میآوردند، فئودالها باین انسانها یعنی باین ذخایر (نیروی کار) با بی اعتنائی رفتار میکردند و غالباً این طبقه بعلت نداشتن لباس و غذای کافی از بین میرفتند ، سپهسالاران معمولاً اسرا را بشهرهای مختلف میفرستادند ، بعد از هر جنگ بازارهای برده فروشی

مملو از غلامان و کنیزکان تازه بود که بیشتر آنها را از سواحل دریای مدیترانه همراه میآوردند، تجارت برده در زمان صلح هم رواج کامل داشت و بازرگانان از این متاع استفاده فراوان میبردند ، بطوریکه ابوالفداء نوشته تر کمنهای سواحل دریای مدیترانه اغلب بچه های مسیحیان را دزدیده میفروختند ، سیاهی در بازگشت بفرانسه مینویسد که در یکی از نقاط مجارستان دیدم که جنگجویان پس از گرفتن يك منطقه حلقه ها بگردن اسرا می انداختند و بطرزی وحشیانه بطرف (درنه) برای فروش میبردند ، قیافه اسرا کاملاً مشخص بود زیرا هر يك از آنان حلقه ای در گوش داشتند نظامی درباره آنها مینویسد: موهایشان تراشیده است شلواری تنگه مانند برپا دارند ، کارشان پارو زدن در کشتی است، قیافه ای تاثر انگیز دارند، چون فرار کنند همه کس آنها را می شناسد و هر کس میتواند آنها را بگیرد - بالاخره فئودالها، این طبقه محروم را برای کار در منازل و مزارع و گاه برای معامله و بخشش مورد استفاده قرار میدادند ، برده در آن دوره مانند کالائی بود که سنگین ترین کارها باو رجوع میشد غالباً کار در معادن و کندن گور بعهده آنها بود تمام بردگان در شرایط واحدی نبودند .

بردگانی که از سواحل جنوبی دریای خزر میآوردند و داخل ارتش میشدند بنام غلام خواننده میشدند و گاه موقعیت مهمی بدست می آوردند ، بردگان جوان و زیباچه داخلی و چه خارجی ابتدا برای پیشخدمتی و رامشگری انتخاب میشدند و اگر محبت سلاطین و امرا را بخود جلب میکردند ممکن بود بمقامات عالی برسند. از کتاب گرد فلسکی»

برای آنکه باهویت و ارزش بعضی از غلامان بی بریم چند جمله ای از کتاب جوامع الحکایات عوفی را در اینجا نقل میکنیم:

«... ساعیان بسمع سلطان ( مقصود محمود غزنوی است ) رسانیدند که او ( یعنی اسفرائینی وزیر سلطان محمود ) غلامی ترك دارد «رامش» نام که مادر ایام بجمال او نزاده است و چشم روزگار صورتی زیباتر از وی ندیده سلطان میخواست آن غلام را از وی بخواهد و بهانه میطلبید تا روزی باخواجه گفت شنیده ام که عمارتی خوب ساخته ای ... ما را بهممانی کنی خواهی... وزیر خدمتی کرد و به ترتیب ضیافت مشغول شد ... جشنی شاهانه و بزمی خسروانه مرتب گردانید و چون هنگام عرض خدمتی آمد از هر چیز

بسیار خدمت نمود از آنجمله ده غلام ترك بود... محمود چون غلامان را بدید پیسندید و از آنکس که حال آن غلام در خدمت او گفته بود سؤال کرد که آن غلام در میان اینان کدام است گفت آن غلام درین میان نیست ، سلطان فرمود که بدوبگوی که آن غلام را ببنده و این ده غلام بازیر که ما این ده بدان صلح میکنیم . خواجه ابوالعباس گفت مرا بی او بسر نرود مگر تا سر رود... به این گناه سالها زندانی شد.

«ابن بطوطه در قرن ۱۴ در دربار سلطانی ۲۰ برده خوش قامت یونانی را دید که لباسهای فاخر ابریشمی پوشیده بودند و باموهای منظم و بلند و بدنی سفید و گونه‌هایی سرخ بخدمت مشغول بودند .

هنگام مسافرت در آسیای صغیر ابن بطوطه مشاهدات خود را درباره غلامان مینویسد و خود او غلامی بنام «نیکلا» و کنیز کی را با اسم مارگریت خریداری میکند.

بعد از هر جنگ قیمت برده تنزل میکرد پس از حمله ای که در زمان لئون دوم بآرمستان شد قیمت يك غلام خوشگل و زیبا ، به اندازه بهای يك كبك که غذای تفتنی آن دوره بود تنزل کرد، پس از ترك البارسلان در اواخر قرن ۱۱ يك فرم اجتماعی ناقصی پدیدار میشود بفرها و غلامان آزادیبهای داده میشود، دهقانان در این دوره میتوانستند از نزد فئودالی نزد فئودال دیگر بروند ولی بعلت تساوی شرایط غالباً به این کار دست نمیزدند، هنگام بروز جنگ کشاورزان برای نجات جان خود پا بفرار میگذاشتند و گاه اراضی وسیعی بدوق دهقان باقی میماند، پس از استقرار صلح گاه مامورین سلطان وفئوالها برای برگشت دادن کشاورزان، وعده بذر و گاو میدهند و باینوسیله دهقانان متواری را بزمین و کشاورزی علاقمنند میسازند.

پس از حمله مغول فئودالها برای جلب رضایت دهقانان غیر از بذر و گاو برای مدتی کشاورزان را از حق اربابی و بیگاری معاف کردند تا کسانی که تمام دارایی خود را در اثر تجاوز غارتگران از دست داده بودند بآردیگر بزمین خود بر گردند .

در این دوره بعضی از دهقانان از آزادی برخوردار بودند یعنی نیروی کار و زمین از آنها و بذر و گاو از فئودال بود، در مقابل این دسته کشاورزان، دهقانان فقیری بودند که در شرایطی نامساعد زیر سلطه اربابان ملك ،

خدمت میکردند ، غیر از اینها ، قبایل چادر نشین و شبان بچشم میخوردند که مرتباً با گله‌های خود در طلب مراتع مناسب در حرکت هستند و وضع ثابتی ندارند و گاه بکارهای زراعتی اشتغال میورزند ، فعالیت کشاورزی اینها صرفاً برای رفع احتیاجات شخصی است و هیچگاه نظر مبادله ندارند ، مار کوپولو مینویسد تر کمنها و قبایل کوه نشین در دشتها و کوهها زندگی میکنند و هر جا که زمینی بلاصاحب باشد مورد استفاده قرار میدهند .

چنانکه گفتیم مدت‌ها دهقانان بعلت تساوی شرایط از محل مزروعی خود حرکت نمیکردند در قرن چهاردهم غازان خان مقرراتی وضع کرد و کشاورزان را بزمین وابسته نمود در قرن ۱۶ و ۱۷ کشاورزان مطابق قانون وابسته بزمین بودند و دهقانان فراری مطابق قانون باید بزمین اصلی برگردند و مالك تا ده سال حق داشت که دهقان فراری را بزمین اصلی عودت دهد در قانون مغول این مدت بسی سال تمدید شد در نیمه اول قرن پانزدهم پس از قیامی که تحت ریاست بدرالدین صورت گرفت وابستگی دهقانان بزمین ملغی گردید.

ازین تاریخ به بعد دولت با اهمیت و قدرت فراوان توده کثیر دهقانان بی برد. وفئودالها را وادار کرد که وضع آنها را تحت توجه و مراقبت گیرند. کشاورزان چنانکه گفتیم وضعی ناگوار داشتند زیرا مالکین دارای زمین و آب بودند و هم بعنوان زمین و هم بعنوان آب از کشاورزان حقی مطالبه میکردند در این دوره آب سرنوشت کشاورزان را معین میکرد و دهقانان بعلت احتیاج فراوانی که به آب داشتند ناگزیر بودند که از فئودالها تبعیت کنند.

در آسیای صغیر قبایل چادر نشین و چوپانی مالیاتی بر حسب شماره گله می پرداختند . یکی از قبائل کوچ نشین در عهد سلطان محمد ثانی از کوسفند وجو ده يك بمالك زمین می پرداخت . غیر از این مالیات سرانه نیز گرفته میشد .

عوارضی که از کشاورزان میگرفتند در همه جا یکسان نبوده بعضی‌ها از اغنام واحشام، بعضی از طیور و برخی با دادن عده‌ای خدمه و سپاهی، دین مالیاتی خود را تادیه میکردند.

علاوه بر این بیگاری نیز نوعی از عوارض دهقانی بود . بقراری که

« دهقانان اینجا نصف محصول را بمالك میدادند علاوه بر این بازاء هر فرد يك دینار و اندی مالیات و چند درخت می دادند ، با اینحال این دهقانان وضع خود را از کشاورزانی که تحت نفوذ فتوایهای مسلمان زندگی میکردند بهتر می دانستند .»

باین ترتیب نه تنها بابت زمینی که در آن کار میکردند مالیات می دادند بلکه مجبور به پرداخت مالیات سرانه نیز بودند . بطور کلی نوع مالیات کشاورزان بر حسب رشته ای که در آن فعالیت میکردند فرق میکرد مثلا قبائل اوغوز نغرات جنگی میفرستادند و همه ساله هدایایی بدربار تقدیم میکردند. در اعیاد بزرگ و جشنهای خانوادگی، پادشاه هدایای گرانقیمتی مطالبه میکرد و فتوایها و پیشه وران و کشاورزان ناچار در پرداخت هدایا شرکت میجستند . در هنگام جنگ ایلات مرزی از پرداخت عوارض ماف بودند و این رشوه ای بود که سلطان بآنها میداد تا در برابر دشمن پایداری کنند. در زمان صلح وضع دهقانان بیش از پیش سخت و دشوار میشد زیرا در این ایام مباشرین فرصت داشتند که هر گونه جنبش اعتراضی دهقانان را بدترین وجهی کبفر دهند .

دهقانانیکه بکار سربازی اشتغال داشتند و نیز سرداران آندوره چون بكمك جنگ سود کلانی از غارتگری بدست می آوردند طرفدار جدی جنگ بودند . هنگام جنگ کشاورزان مکلف بودند که آذوقه سپاهیان را تامین کنند. با اینکه خواجه نظام الملک این روش را قدغن کرده بود ولی عملاً بیدادگری سربازان و سرداران ، بکشاورزان ادامه داشت .

باین ترتیب دهقانان از داخل و خارج تحت فشار و استبداد و غارتگری خارجیان زیست میکردند . همین جریانات ناگوار سبب بروز شورشها و عصیانهایی علیه نظام موجود گردید. در این جنبش های اعتراضی نه تنها دهقانان بلکه کلیه قشرهای ناراضی اجتماع سر بمخالفت بر میداشتند . یکی از جنبشهای درخشان این ایام قیامی است که در سال ۱۲۳۲ تحت قیادت درویش بابا اسحق بوقوع پیوست که جریبان آنرا ضمن مبارزات طبقاتی در ایران بعد از اسلام از نظر خوانندگان گذرانندیم .

در دوره خوارزمشاهیان مقام و موقعیت طبقات کاملاً مورد نظر پادشاه

ودوات بود .

در کتاب التوسل الی الترسل ضمن مدارك تاریخی بسندی بر میخوریم که علاءالدین تکش خوارزمشاه بجا کم (جند) دستور میدهند که به هر يك از طبقات ممتاز اجتماعی بر حسب وضع و موقعیتی که دارند احترامات لازم را مرعی دارد، این پادشاه فقط به فتوایهایی که بفرمان او بمقامی رسیده بودند متکی بود و در بین توده مردم پشتیبانی نداشت بهمین علت در منشور خود فقط بحفظ حقوق آنان توجه میکند :

۱- سیدها - منافع سادات را بنحوی منصفانه تامین کنید و احترام آنان را بر حسب مرتبه و درجه ای که دارند مرعی دارید .

۲- ائمه و علما - این جماعت را با تقدیم تحف و هدایا راضی نگه دارید، وسائل آسایش آنان را فراهم کنید و در امور مملکتی از آنها فتوی بخواهید.

۳- قضات - از اینان تصمیمات و فتاوای عادلانه بخواهید ( البته نباید بحیثیت و مقام آنان خدشه وارد شود ) .

۴- صوفیان و همراهان ایشان - باید وسائل زندگی آنها تامین شود ( تا بتوانند با فراغت خاطر بدعا گوئی دولت مشغول باشند).  
۵- سرکردگان هتفقند - باید از منافع آنها حمایت کرد.

روسای محلی دولتی و غیردولتی و افراد نظامی. - آنها را اداره کنید ولی حتی الامکان در اختلافات خصوصی آنها دخالت نکنید ، در پرداخت حقوق آنها نظارت کنید تا محتاج بگرفتن رشوه از اهالی نشوند.

۷- مجاهدین دین یا حکام شرع- اینان را نیز از هرجهت تقویت کنید تا مراقب اهالی باشند.

در پایان این نامه اشاره ای بکشاورزان ، مالکین و صنعتگران و مردم بازار شده و تاکید شده که در احوال آنان نیز دقت و مراقبت شود ، زیرا با کار و کوشش اینها وسائل کارقشون از هرجهت فراهم میشود .

سپس درباره تاجر نوشته شده که آنان قاصدان و مامورین پستی خوبی هستند زیرا آنها بدون اینکه بولی مطالبه کنند در خارج از کشور از قدرت دولت ما سخن میگویند، در همین فرمان خاطر نشان شده که لازم است نسبت بترکها و تاجیکها روش یکسانی اتخاذ شود و در خانه اهالی

مملکت دعوت شده‌اند که از جانشین سلطان اطاعت و استقبال کنند و تحف و هدایای کاملی برای او بیاورند، یک سوم درآمد سالیانه خود را تقدیم کنند و از شکایات بی‌پایه، که گویا، اهالی در فشار داشتند خودداری شود و کاملاً از او امر سلطان و جانشینان او تبعیت و فرمانبرداری کنند. این سند همانطور که «بارتلد» مستشرق روسی نیز متذکر شده‌ها کی از اینست که اهالی تاجیکستان در خوارزم زیاد بوده‌اند و از همه مهمتر اینکه در این سند تصویر جالب و روشنی از سازمان اجتماعی فتودالیم آن عصر و درجه استثمار زحمتکشانشان نقش بسته است.

د. پیشه‌وران و صنعتگران و وضع اقتصادی آنها

زراعت و کارهای دهقانی در آن ایام اساس فعالیت اقتصادی ملل آسیای میانه را تشکیل میداد. آقای گردافسکی مستشرق شهیر شوروی در مقدمه کتاب سلاجقه مینویسد «فتودالیم در شرق تا قرن ۱۹ و در برخی نقاط تا قرن بیستم باقی مانده است، در مشرق زمین اصول فتودالیم بطول انجامید، بطوریکه در حال حاضر میتوانیم آثار زندگی قرون گذشته را مشاهده کنیم هر دوره تاریخی را که مورد مطالعه قرار میدهیم به این نکته برمیخوریم که وضع حاضر انعکاسی است از وضع گذشته.

فتودالها در داخل منازل، برای زراعت و برای ادامه جنگهای غارتگرانه احتیاج به بعضی آلات صنعتی داشتند و تهیه این وسائل بیاری صنعتگران صورت میگرفت.

نجاری، مسگری، پارچه بافی، اسلحه سازی، دباغی، آهنگری و خیاطی مهمترین فعالیتهای صنعتی این ایام را تشکیل میدهند، گاه اشخاص صاحب نفوذ بطور تفننی بکارهای صنایع میپرداختند چنانکه علاءالدین کبکباد اول در ایام بیکاری بکارهای صنعتی مشغول میشد و در نجاری، نقاشی و ساختن چاقو ماهر بود.

بیشتر صنعتگران در شهر مجتمع میشدند زیرا در شهر خریدار این نوع امتعه بیشتر بود و از طرف دیگر صنعت پیشه‌وران شهری تابع نظر فتودالها نبود، در این شهرها معمولاً فتودالها بازرگانان و تجار زندگی میکردند، بطور کلی پیشه‌وران بهر جائی که متاع آنها خریدار داشت (اعم از شهر یا ده) روی میآوردند، در شهرها گروه صنعتگران وجود داشت،

این صنعتگران اتحادیه‌ای داشتند و کوشش میکردند که تجربیات صنعتی خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند عده صنعتگران محدود بود شاگردها و کمک‌استادها وضع اقتصادی خوبی نداشتند هر کس میخواست در صنف صنعتگران وارد شود باید تعهداتی انجام دهد، سه روز پشت سر هم استاد را مهمان کند بعد به استاد خلعت و تحفه بدهد و هر یک از پسران استاد را جداگانه دعوت کند، صنعتگران برای جلب مشتری کوشش میکردند، کالاهای خود را بصورت مطلوب تهیه کنند، صنعتگران ده گاه بزراعت و گاه به صنایع ابتدائی مشغول میشدند ولی در شهرها صنعتگران فقط با مورد صنعتی مشغول میشدند، دولت‌ها از خیلی پیش بمقام و ارزش صنعتگران پی برده بودند و همینکه شهر یا دهی را تصرف میکردند میکوشیدند تا صنعتگران آن ناحیه را بمنطقه نفوذ خود منتقل نمایند، این بطورطه راجع به صنعتگران مطالب جالبی ذکر میکند از جمله مینویسد، که بین ایرانیان و ترکها صنعتگران بنام و «هترمنده» مشهورند، مارکوپولو مینویسد بعضی از ارامنه و یونانیهای آسیای صغیر کاری جز تجارت و صنعت ندارند ولی ایرانیان در مثبت کاری و صنایع مستظرفه مهارت دارند، مهارت یونانی در امور صنعتی بعدی بود که هلائی رومی توصیه میکند که برای ساختن از یونانیها و برای خراب کردن از ترکها استفاده کنید بموجب مدارک تاریخی یونانیها در آهنگری، اسلحه سازی جواهر سازی و پارچه بافی و نظایر اینها مهارت داشتند.

در نتیجه تحمیلات و بیگاریهای گوناگون صنعتگران ناچار متجدد شدند چنانکه خانه جلال‌الدین رومی را یک (کرپوراسیون) ساخت یعنی یکمده از صنعتگران تعهد ساختن منزل او را کردند، و درهای آنرا اتحادیه نجارها ساخت در این کورپوراسیونها یا آرتل‌ها عده‌ای که شاگرد بودند روزانه مزد میگرفتند و سایرین به نسبت سرمایه‌ای که داده بودند از منافع برخوردار میشدند.

صنعتگران هر صنف اتحادیه‌ای مخصوص بخود داشتند چنانکه نجارها و آهنگرها هر یک اتحادیه‌ای مخصوص بخود داشتند و در محلی مخصوص بفعالیت صنفی خود ادامه میدادند وضع عمومی صنعتگران و پیشه‌وران در دوره سلاجقه شباهت زیادی بصنعتگران اروپا در دوره قرون وسطی دارد

و شکل سازمان اجتماعی این صنعتگران از آن ایام تا کنون فرق زیادی نکرده است .

تمام جریانات صنفی و پیشه‌وری ثبت‌میشد و از هر صنف مالیات مخصوص دریافت میشد .

هنوز صنعتگران بصورت يك طبقه خاصی در نیامده بودند و فتودالها بآنها با نظریه‌ی مینگریستند ، ناصر خسرو در قرن ۱۱ مشاهده‌ات خود را درباره وضع اهالی شهر «تینیس» چنین مینویسد «در اینجا برخلاف شهرهای دیگری که سلطان و دیوان صنعتگران را مجبور بکارهای مشکل میکنند صاحبان صنایع و حرف آزادی کامل دارند و صنعتگران بكمك اتحادیه‌ها از حقوق خود دفاع میکنند .»

«از کتاب سیاحت نامه ناصر خسرو»

یکبار صنعتگران برای جلوگیری از مظالمی که در حق آنان اعمال میشد دست‌بدا مان جلال‌الدین رومی زدند ولی او قدمی در راه منافع آنها برنداشت و در اثر توصیه جلال‌الدین آنها حاضر شدند در دها و مصائب این جهان فانی را تحمل کنند .»

«تلخیص از کتاب گردانفسکی»

خان‌ها و فتودالهای این دوره در حوزه قدرت خود صاحب اختیار مطلق بودند کار آنها عیاشی ، شرابخوری ، غارتگری و تجاوز ب مناطق فتودال

## ه- فتودالها

نشین مجاور بود .

هر قدر نفوذ دولت‌ها کم میشد قدرت فتودالها افزایش می‌یافت و فکر خودمختاری و توسعه طلبی در آنان قوت میگرفت چنانکه در اواخر حکومت سامانیان ، خوارزم ، چغانیان ، و بسیاری مناطق دیگر ظاهراً تابع حکومت مرکزی بودند ولی در عمل از اجرای دستورهای حکومت سامانی سر باز میزدند ، بطوریکه یکی از عوامل شکست دولت سامانی ، دولت غزنوی و سلاجقه و خوارزمشاهیان را غیر از تضاد شدید طبقاتی و مبارزه محرومین و ستمکشان باید مبارزه بین فتودالها با حکومت مرکزی دانست ، بیشتر فجایعی که در دربار و شهرها و مراکز حکومتی رخ میداد ناشی از اختلاف فتودالها و اشراف برای بدست آوردن مشاغل بود فتودالها از مالکیت زمین جدا کتر

استفاده را میکردند ، و مالکیت آنها بر چند نوع بود بعضی از راه ارت و برخی از راه جنگ و بخشایش سلطان در زمینی فرمان‌روا شده بودند در دوره سلاجقه سیستم اقطاع خیلی معمول بود یعنی شاه قطعه زمینی را بعنوان (نیول) باشخاص مورد نظر تسلیم میکرد ، در این دوره فرمانداران و امرا در حوزه ماموریت خود اختیارات زیادی داشتند و چون شاه از آنان بیمه‌ك بود هر چندی یکبار محل ماموریت و شغل آنها را عوض میکرد شعب دیوانها تحت نظر امرا انجام وظیفه میکردند .

فتودالهای کوچک و صنعتگران و کشاورزان تحت انقیاد آنها بودند ولی پیش از همه بطبقه اخیر ظلم و ستم میشد ، از سلطان تا وزراء و فتودالهای کوچک همگی رشوه میگرفتند . الکسرائی مورخ مینویسد سلطان علاءالدین کیقباد دوم سرسلسله رشوه خواران عصر خود بود .

«عزیز سامبخ» یکی از نمایندگان ترکیه در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ میلادی وضع ایلات سرحدی آذربایجان را چنین توصیف میکند: فرماندار ایران که از تبریز آمده بود در ظرف سه ماه در طول راه تبریز و رضائیه بطرز دلخراشی بغارت مردم پرداخت حکمران برای روسای ایلات لوازم و اسب میفرستاد و در عوض از آنها توقعات گوناگون داشت و اگر انجام نمیدادند آنها را تهدید بمرک میکرد در تمام این دوره حکمرانان و فتودالهای محلی با بهرحمی، مردم را غارت میکردند و حکومتهای مرکزی چون در این دزدیها شرکت داشتند اعتراضی نمیکردند .

امرا و سلاطین گاه برای حفظ موقعیت خود، با فتودالها و اشراف محلی از دردوستی در میآمدند و بحکمرانان و مأمورین خود دستور میدادند که از منافع خصوصی آنها حمایت کنند، در تاریخ بیهقی میخوانیم، سلطان مسعود «... حسن سلیمان را گفت ما فردا بخواهیم رفت و این ولایت بشحنگی بتو سپردیم و سخن اعیان را بشنوی و هشیار و بیدار باشی تا خللی نیفتد بغیبت ما ...»

و گاه سلاطین و امرا برای عبرت مردم و مخالفین با دشمنان بسختی و بیرحمی رفتار میکردند بیهقی مینویسد «دیگر روز حسن مثال داد تا اسپران و سرها را بیاورند و هشت هزار و هشتصد داند، و یک هزار و دوپست و اندون

اسیر بودند، فرمان داد تا بر آن راه که آن مخاذیل (یعنی سر کوب شدگان) آمده بودند سه پایها بزدند و سرها را بر آن مینهادند و صد و بیست دار بردند و از آن اسیران و مفسدان که قویتر بودند بردار کردند و باقی اسیران را رها کردند و گفتند بروید و آنچه دیدید باز گوئید و هر کس را که پس از این آرزوی داراست و سر بیاد دادن بپاید آمد ...»

در تاریخ بیهقی از این بیداد گریها یاد شده ولی از علل بروز عواملین این نهضت‌ها سخنی در میان نیست، میتوان حدس زد که در اثر قیام دهقانان و عناصر ناراضی بچنین کشتارهای بیرحمانه‌ای دست میزدند.

جنگهای پیاپی فتودالها و سلاطین و اخذ مالیات‌های طاقت فرسا سبب گردید که بسیاری از شهرها و دهات خراسان دستخوش قحطی شود و خانه و کاشانه مردم خراب گردد، بیهقی در توصیف نیشابور مینویسد: «... نیشابور این بار نه چنان دیده بودم که همه خراب گشته و اندک مایه آبادانی مانده و منی نان به سه درم بود، و کدخدایان سقفهای خانه‌ها بشکافته و فروخته و از گرسنگی بیشی باعیال و اطفال بمرده و قیمت ضیاع بشده و درم بدانگی باز آمده» و در توصیف محمدآباد مینویسد: «... حال این محمدآباد چنان شد که جفت‌واری زمین بیک من گندم میفروختند و کسی نمیخريد و بیشتر مردم شهر و نواحی بمرد ...» در حالی که مردم بی‌نوا و طبقات محروم در کمال عسرت بسر میبردند اشراف و فتودالها در کمال تنعم زندگی میکردند.

بطوریکه از مندرجات کتب تاریخی آن ایام بدست

### ثروت اشراف و فتودالها

می‌آید دارائی اشراف آن زمان از این قبیل بود: زر نقد، جواهر، ملک مستفل و ضیاع و عقار، زرینه و سیمینه، ملک و ده، آسیا، کاروانسرا، کره‌ابه،

اسب و قاطر، گوسفند، شتر، بنده درم خرید و کنیز...

«جنگهای دائمی یکی از مختصات فتودالسم در

مختصات فتودالسم این دوره است در موقع بروز جنگ اطاعت فتودالها

در این دوره از حکومت مرکزی کم میشود سلاطین و حکومتهای

مرکزی برای کم کردن نیروی فتودالها گاه و بیگاه

موضوعی را بهانه کرده بر سر آنها می‌ناختند و مقداری از دارائی آنان را

بیغما میبردند و گاه بین ایلات کینه‌های محلی ایجاد میکردند. منظور آنها

از این تشبثات این بود که روسای ایلات را تابع خود کنند، باین ترتیب

فتودالهای محلی بصورت «واسال» درآمدت تحت قدرت سلاطین قرار میگرفتند. واسالها و فتودالهای محلی در هر موردیکه منافع خود را در خطر میدیدند علیه سلاطین و حکومتهای مرکزی کارشکنی کرده نغمه مخالفت را ساز میکردند.

بطوریکه از مندرجات کتاب سیرالملوک و سیاستنامه برمیآید در دوره سلطنت البارسلان و ملکشاه سلجوقی قبایل کوچ نشین بآب و خاک خود علاقه مند میشوند، در این دوره هنوز شورای قبیله و مناسبات ابا و اجدادی بحال خود باقیست.

دهقانان و گله‌چرانان نه تنها از احاطه اقتصادی بلکه از جهات سیاسی نیز تحت نظر خان‌ها و فتودالهای محلی زندگی میکنند یعنی هر وقت خان اراده کند تحت فرمان او بفارت‌دهات مهاجرت میورزند، گاه خان مقام روحانیت را نیز در اختیار دارد و در بعضی موارد این نوع قبایل بک رئیس روحانی و بک رئیس سیاسی و اقتصادی دارد معمولاً فجایع و غارتگری‌ها و قتل و کشتارهای رؤسای قبایل از طرف حکومتهای مرکزی چشم‌پوشی میشود و شیوخ و رؤسای مذهبی با گرفتن اغنام و احشام و طلا و نقره دم فرومی‌بندند و احکام دین و نظام دولت را بکلی فراموش میکنند.

در این دوره مشاغل و موقعیتهای نظامی موروثی است ریاست قبیله از پدر بفرزند منتقل میشود، دهقانانی که از کشاورزی دست کشیده بکارهای نظامی داخل شده‌اند کم‌کم صاحب زمین میشوند این روش مخصوصاً در دوره سلاجقه معمول شد، نظام‌الملک برای آنکه از خزانه دولت صرفه‌جویی کند مقررداشت بجای حقوق، بر بازان مقداری زمین داده شود، نازده‌واید آن‌امرار معاش نمایند در دوره سلاجقه با قبایل و عشایر سرحدی بهتر رفتار میشد تا آنان در مقابل دشمن مهاجم صمیمانه پایداری کنند، بیشتر تجمیلات مالیاتی و بیگاری بسکنه مرکزی وارد میشد.

از دوره حکومت بنی عباس سیستم (اقطاع) در آسیای صغیر و بعضی نواحی دیگر معمول شده بود، پس از آنکه امیراطوری روم شرقی شکست خورد در نتیجه آمد و رفت مسیحیان و استقرار روابط اقتصادی بتدریج آداب و رسوم و اسامی اروپائی توسط مهاجرین و آرامنه در آسیای صغیر و ممالک شرقی راه یافت در طرز پرداخت مالیات و شرایط مالکیت نیز تغییراتی روی

داد ، اراده سلاطین بیش از پیش در تعیین سرنوشت اشخاص و دولت‌منده شدن اقلیت ممتاز مؤثر افتاد .

در دوره سلاجقه ۴۸ نفر صاحب تبول و اراضی وسیع بودند و ۹۲۸ نفر در مناطق کوچکتر (اقطاع) صاحب اختیار بودند .

امراء و صاحبان اراضی بزرگ نیز املاک وسیع خود را بین عده‌ای سردار و افسر قشونی تقسیم میکردند . باین قید که هنگام بروز جنگ هر یک هزار سربار بمصلحت خود برای کارزار آماده سازند ، در مواردیکه دستگاه حکومت مرکزی با بحران روبرو میشد از راه قشون کشی و غارت کشورهای همجوار و آوردن مقداری غنیمت و اسیر موقتاً بمشکلات اقتصادی پایان میدادند ، هر وقت سلطان بیکگی از فتودالها مظنون میشد حوزه ماموریت او را تغییر میداد .

فتودالهای محلی نیز مانند فرمانداران از اختیارات سیاسی و قضائی نیز برخوردار بودند ، در مواردیکه سربازان برای عمران زمین احتیاج بیول داشتند از طرف شاه مبلغی پول بآنها داده میشد .

بعد از منول معمول شد که پس از مرگ فتودال ، املاک او مجدداً در اختیار دولت قرار گیرد ولی در اراضی کوچک زمین بین ورثه تقسیم میشد . پس از مرگ سلطان مادام که پادشاه جدید مالکیت فتودالها را تنفیذ نمی کرد مالکیت آنان با در هوا بود ، همین مسئله منبع عایدی بزرگی برای سلاطین و دولت‌ها بود .

امراء ، فتودالها و سپاهبانی که مورد غضب شاهانه واقع و یا گناهی مرتکب میشدند تمام دارائی آنها بلاعوض تصاحب میشد و جزو خزانه دولت میشد . غیر از نظامیان ، کارمندان دولت ، سیدها ، دراویش ، شیخ‌ها ، علماء ، مفتی‌ها نیز در پناه قدرت شاه صاحب زمین میشدند و از حاصل کارمداوم کشاورزان به آسودگی زندگی میکردند ، باین ترتیب طبقات بالای اجتماع دارای خدم و خشم و عده‌ای سرف و غلام میشدند و بزنگی آسوده خود بقیامت رنج و مشقت زحمتکشانشان ادامه میدادند ، نباید فراموش کرد که در این دوره نیز مانند عهد سامانیان عده‌ای از غلامان خاصه درباری دارای اراضی وسیع و مقام و موقعیت مهمی بودند .

هر کس مایل بود مقام و موقعیتی بدست آورد ناچار بود علاقه و محبت شاه را بنحود جلب کند جلال‌الدین رومی شاعر معروف که ثروت فراوانی

داشت باقتضای منافع طبقاتی خود از حکومت‌های وقت جانبداری میکرد ، گاه پادشاه حق استفاده از عواید يك منطقه را به شخص یا اشخاص معینی واگذار میکرد .

فتودالها هر وقت بیم تعرض و تهاجمی میرفت یا صدای مردم بلند میشد ، از دارائی خود برای ساختن مسجد یا بناهای عام‌المنفعه مبلغی خرج میکردند و اسم خود را بالای آن مینوشتند و باین عوام فریبیها عده‌ای را بحسن نیت خود امیدوار میکردند .

بعضی از فتودالهای مقتدر ، خود درباری مجلل داشتند و عده‌ای از سادات ، مفتی‌ها ، مجاورین ، هنرمندان و شعرارا در حوزة قدرت خود جمع میکردند و آنان را باصلاة و بخششها خوشنود میساختند .

پس از انقراض يك سلسله ، فتودالهای بزرگ دعوی استقلال میکردند و فتودالهای کوچک از آنان تبعیت کرده هنگام جنگ با اسلحه و اسب شخصی آماده کارزار میشدند .

همیشه قبل از جنگ ، سلطان با ارسال نامه‌ای فتودالها را فرامیخواند و در مجلس عمومی آنها را از نقشه کار و غنائمی که بین آنها تقسیم خواهد شد مطلع میساخت .

فتودالها موظف بودند بادهقان خود در جنگ شرکت جویند ، در مواردیکه منافع فتودالها با جنگ سازگار نبود بنام دین یا بجهت اقتصادی و سیاسی بمیدان جنگ نمی رفتند ، حتی در اواخر حکومت سلاجقه شاه برای جلب حمایت فتودالها در جنگ با مغل برای آنان تحف و هدایائی میفرستاد .

امتیازات طبقاتی سنیورها و واسالها و غیره پس از **امتیازات طبقاتی** انجام تشریفات خاص اعطا میشد . ارباب قدرت بر حسب مقام و موقعیتی که داشتند در برابر شاه کرنش و تعظیم میکردند و گاه در برابر اوزانو میزدند و کفش او را می بوسیدند ، شاه در دوران قدرت خود ، گاهی برای قدرت نمائی به واسالها اهانت میکرد بوسیدن رکاب شاه و بزرگان علامت اطاعت و قدرشناسی بود .

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قرل ارسلان زند

گرفتن دهنه اسب در شرق و غرب علامت تسایم و اطاعت بود ، در



ایران بوسیدن رکاب تا اوایل جنگ بین الملل اول معمول بود.  
 در دوره سلاجقه بتقلید عهد باستان ( دوره ساسانیان ) شاه در پشت  
 پرده ای قرار میگرفت و واسالها و اشراف پس از گذشتن از پرده در برابر  
 او سر تعظیم فرود میآوردند و آمادگی خود را برای خدمت اعلام می کردند.  
 قضاوت بین واسالها توسط سلطان صورت میگرفت و رأی او نافذ  
 و قطعی بود .

بزرگترین علامت تبعیت واسالها از پادشاه این بود که بنام اوسکه زنند  
 و خطبه بخوانند . <

ضمن بررسی در اوضاع اجتماعی دهقانان و فتودالها  
**و - سلاطین** کما بیش بموقعیت و نفوذ سلاطین پی بردیم بطوریکه  
 از مندرجات کتب تاریخی این دوره برمیآید سلاطین  
 غالباً وضعی متزلزل داشتند یعنی همواره از دسایس فرزندان ، برادران و  
 فتودالهای متنفذ محلی بیمناک بودند گاه برادران و فرزندان خود را  
 بمأموریت میفرستادند تا از تحریکات آنان در امان باشند و گاه به ترور و  
 مسموم کردن مخالفین مبادرت میکردند .

پادشاه مکلف بود منافع طبقاتی کسانی را که سبب پادشاهی او شده اند  
 مرعی دارد ، سلطان هم نماینده حکومت بود و هم سرنوشته صلح و جنگ  
 را در اختیار داشت ولی در هر حال موظف بود تصمیم خود را پس از جلب  
 موافقت فتودالها اعلام و اجرا کند ، در مواردیکه سلاطین بدون توجه بمنافع  
 فتودالها بجنگ مبادرت کرده اند با کارشکنی آنان مواجه شده اند و هرچو  
 مرجی سراسر کشور را فرا گرفته است ، پس از مرگ شاه مدتی مرگ او  
 را مخفی میداشتند ، پس از آنکه شاه جدید به تخت می نشست فتودالها و  
 اشراف توسط وزیر دربار بشاه معرفی میشدند و هر یک پس از انجام تشریفات  
 قسم وفاداری یاد میکردند و بالاخره شیخ الاسلام یعنی رئیس روحانیون  
 سه روز در مساجد مراسم سوگند بشاه جدید را اجرا میکرد شاه جدید معمولاً  
 مناصب امرا و فتودالها را با دستخطی تأیید میکرد و مالکیت و قدرت آنها  
 را تصدیق مینمود البته اینکار وقتی صورت میگرفت که فتودال کردن از  
 اطاعت شاه نیچند فرمان او را اجرا کند .

بعضی از سلاطین برای راحتی خیال خود امرا و فتودالهایی را که در  
 تحکیم سلطنت آنها کوشش کرده بودند بوسائل مختلف از بین میبردند ،

در هنگام جنگ اگر فتودالها بنظر شاه تسلیم نمیشدند شاه ناگزیر بود  
 از نظر به آنان پیروی کند ، فتودالها هر وقت شاه را سد راه خود میدیدند  
 به کودتا دست میزدند ، شاه گاهی برای حفظ موقعیت خود در مقابل فتودالهای  
 بزرگ خود را بفتودالهای درجه دوم نزدیک میکرد . علاء الدین کیقباد اول  
 میگفت ( باید در رختهای کهن را از ریشه کند و بجای آنها درختان تازه نشاند )  
 یعنی باید نفوذ فتودالهای قدیمی را ریشه کن نمود . ولی فتودالهای متنفذ  
 نیز غافل نبودند آنها در دربار و در حرم شاه جاسوس داشتند و گاه از  
 شعبده بازان و خدمه درباری برای کسب اطلاعات لازم استفاده میکردند ،  
 شاه هر جا مسافرت میکرد از طرف فتودالها وسائل آسایش او فراهم میشد  
 و عده ای کنیز ، غلام بچه ، و جواهرات و اشیاء قیمتی در اختیار او میگذاشتند  
 فتودالها برای ترمیم و لخرجیهای خود تحمیلات گوناگونی بدهقانان روا  
 میداشتند و خسارات خود را از این راه جبران میکردند بهمین علت دهقانان  
 از مالکین محلی نفرت بسیار داشتند و فتودالها کاملاً متوجه این موضوع بودند  
 و گاه از شرکت در جنگها خودداری میکردند زیرا از عقب جبهه مطمئن  
 نبودند و فکر میکردند ممکن است دهقانان ناراضی سر بشورش بردارند  
 دهقانان غارت شده گاه بمصیان دست زده کاروانسراها و مراکز ثروت  
 فتودالها را غارت میکردند (۱) - هیت حا که وقت و اطرافیان آنها همواره  
 مردم را با طاعت از شاه و اطرافیان او دعوت میکردند ، نظام الملك مینویسد  
 « ایزد تعالی پادشاه را زبردست همه مردمان آفریده است و جهانیان همه  
 زبردست او باشند و نان پاره و بزرگی از او دارند ، باید که ایشان را چنان  
 دارند که حلقه بندگی از گوش بیرون نکنند و کمر طاعت از میان  
 نکشایند ... »

نظام الملك که مظهر ایدئولوژی طبقه حاکمه وقت بود همواره  
 بصورت ظاهر سلاطین و حکمرانان را بر رعایت حال مردم دعوت میکرد او  
 خطاب به آنها میگفت : زرا دشمن گیرند تا مردمان شمارا دوست گیرند  
 ولی نصایح او را نه تنها سلاطین و امرا گوش نمیدادند بلکه خود او و فرزندان  
 نیز بر رعایت عدل و انصاف پایبند نبودند .

دربار همیشه مرکز فساد و عیاشی و ولخرجی شاه و اطرافیان او بود  
 بولهایی که بقیمت خرابی دهات و شهرها جمع آوری میشد ، در راه عیش و  
 (۱) ماخوذ از تاریخ سلاجقه اثر کردافسکی ترجمه آقای چارلاقی

عشرت شاه و اطرافیان او و بذل و بخشش‌های بی‌پوده بمصرف میرسید ، بطوریکه بیهقی نوشته هنگام عروسی یکی از فرزندان سلطان مسعود ، بونصر مستوفی و چند تن دیگر روزهای متوالی مشغول شمارش جهازیه او بودند و قیمت آن «ده بار هزاره زاردرم بود» سپس بیهقی مینویسد «من که بوالفضلم آن سخت دیدم بتمجب ماندم ... و از آن يك دو چیز بگویم چهار تاج زرین مرصع بجواهر و بیست طبق زرین ... و از هزار یکی گفتم و کفایت باشد و میتوان دانست از این معنی که چیزهای دیگر چه بوده است...» شاه در ایام تنگه خوشنود و خندان بود مجلس سور و عیش برپا میکرد و از بیت المال مردم و جواهراتی که از راه غارتگری بکف آورده بود بشعراي متملق و اطرافیان خود بذل و بخشش میکرد ، بیهقی در مورد سلطان مسعود مینویسد «... و آنچه شعرا را بخشیدی خود اندازه نبود چنانکه در يك شب علوی را که شاعر بود . يك پیل وار درم بخشید و هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه و نیم آمدی و فرمود تا آن صله گران را در پیل نهادند و بخانه علوی بردند و هزار دینار و بانصد دینار و ده هزار درم کم و پیش را خود اندازه نبود ...»

بیهقی مسافرت مسعود را در ربیع الاول ۴۲۲ بکرانه جیحون بدین نحو توصیف میکند «... امیر در کشتی نشست و غلامان و مطربان در کشتیهای دیگر نشسته بودند ، همچنان برانند تا پای قلعه ... کوتوال و جمله سرهنگان زمین بوسه دادند و نثار کردند و پیادگان نیز بزمین افتادند و از قلعه بوقها بدمیدند و طبلها بزودند و نعرهها برآوردند و خوانها برسم غزنین روان شد ، از بره گان و نخجیر و ماهی و آچارها و نانهای بخته و امیر را از آن سخت خوش آمد و میخوردند و شراب روان شد و آواز مطربان از کشتیها برآمد و بر لب آب مطربان ترمذ و زنان پای کوب و طبل زن افزون از سیصد تن دست بکار بردند و پای میکوفتنند و بازی میکردند و از این باب چندان که در ترمذ دیدم ، کم جائی دیدم...» در هنگام جشن نوروز و مهرگان نیز بساط شادی گسترده میشد «... امیر بچشم نوروز بنشست و هدیهها بسیار آورده بودند و تکلیف بسیار رفت و شعر شنود از شعرا که شادکام بود در این روزگار ... و صله فرمود ... و مسعود شاعر را شفاعت کردند ، سه صد دینار صله فرمود ...»

برای آنکه خوانندگان بیشتر به تحمیلات درباری آشنا شوند قسمتی

از کتاب زین الاخبار گردیزی را که نمودار طرز پذیرائی سلطان محمود از قدرخان است در اینجا نقل میکنیم :

« و چون قدرخان بیامد بفرمود ، تا خوانی بیاراستند هر چه نیکوتر و امیر محمود باوی بهم در يك خوان نان خوردند و چون از خوان فارغ شدند بمجلس طرب آمدند و مجلس آراسته بود سخت بدیع از سپر غمهای غریب و میوههای لذیذ و جواهر گرانمایه ... و جامهای زرین و بلور و آئینهای بدیع و نوادر ، چنانکه قدرخان اندر آن خیره ماند و زمانی نشستند و قدرخان شراب نخورد ، از آنچه ملوک ماوراء النهر را رسم نیست شراب خوردن ، خاصه آن ملکان ترکان ... و زمانی سماع شنیدند و برخاستند ، پس امیر محمود رحمه اله فرمود تا نثاری که بایست حاضر کردند از اذاتیهای زرین و سیمین و گوهرهای گرانمایه و نظایر آنها بآدمی و جامهای نیکو و سلاحهای بیش بها و اسبان گرانبها باستامهای (یعنی دهنه) زرین و مر قدرخان را با اعزاز و اکرام باز گردانیدند...»

سپس قدرخان در مقابل ، این هدایا را برای محمود میفرستد «... پس بفرمود خزینه دار را تا در خزینه بگشاید و مال بسیار بیرون آورد و بنزد يك امیر محمود فرستاد با چیزها که از ترکستان خیزد از اسبان نیک بانشار و آلات رزین و غلامان ترك با کمر و کیش بزروباز و شاهین و مویهای سمور و سنجاب و قاقم و روباه ... و هر دو ملک از یکدیگر جدا شدند برضا و صلح و نیکوی ...» (۱)

از دوره سامانیان بیهی غالباً پادشاهان ایران با خلفا ز - مناسبات خلیفه از در سازش و دوستی در آمدند بهمین علت قدرت و سلطان مادی و معنوی خلفا فزونی گرفت و بتدریج برای تثبیت مقام و موقعیت خود و جلوگیری از قیام دولتها علیه دستگام خلافت ، مانند دول استعمار طلب کنونی سیاست تفرقه و نفاق را پیش گرفتند و بیماری روحانیون متعصب و بیمایه بچنگ با اسماعیله ، فرمطیبه و سایر مخالفین پرداختند و در مواردی چند بمسموم کردن و قتل مخالفین خود دست زدند ، سلاطین غزنوی چون از پشتیبانی توده مردم بی نصیب بودند خود را بدستگام خلافت نزدیک کردند و از قدرت دین برای جلوگیری از جنبشهای مخالف استفاده نمودند در دوره سلاجقه نیز احترام خلفا محفوظ

(۱) از تاریخ گردیزی

بود، کردافسکی مینویسد: سلاجقه آسیای صغیر برای خلافت بغداد احترام تمام قائل بودند، هنگامیکه سفیر نامه خلیفه را میخواند شاه روبرو خلیفه میایستاد و با احترام فرمان او را می شنود، سلطان علاء الدین کیغباد اول نامه خلیفه را بر سر نهاد و انجام آن را تعهد کرد، شاه برای دریافت هدایای خلیفه از تخت بزرگ میآمد و نعل طلائی قاطر خلیفه را میبوسید، ولی این احترامات از روی اعتقاد و تعصب نبود زیرا پس از آنکه دستگاه خلافت در برابر قدرت مغولها برچیده شد سلاطین سلجوقی همان احترامات را در پیشگاه سلاطین و نمایندگان مغول اجرا میکردند.

از دوره سامانیان بعد سرسلسلهها و جانشینان آنها از طرف خلیفه وقت تأیید میشدند و این کار با اعزام نماینده، تقدیم هدایا و تشریفات دیگر صورت میگرفت.

پس از ابلاغ نامه خلیفه در خطبهها نام سلطان را با القاب یاد میکردند سلطان مسعود القاب زیر از طرف خلیفه اعطا شده بود «ناصر دین الله و حافظ عباد الله، المنتقم من اعداء الله، ظهیر خلیفه الله امیر المؤمنین...» ضمناً خلیفه در منشور خود خطاب به مسعود نوشته بود که «... امیر المؤمنین ممالکی که پدیرت داشت ... بنو مفوض کرد و آنچه تو گرفته ای: ری و جبال و سپاهان و طارم و نواحی و آنچه پس از این گیری، از ممالک مغرب و شرق ترا باشد و بر تو باد.»

برای اطلاع از طرز پذیرائی نماینده خلیفه بغداد و رسوم و تشریفات که هنگام انتقال خلافت از خلیفه ای به خلیفه دیگر معمول بوده است سطری چند از کتاب تاریخ بیهقی را در اینجا نقل میکنیم:

«... چون صبح بدید چهار هزار غلام سرائی در دو طرف سرای امارت بچندرسته ایستادند، دوهزار با کلاه دوشاخ و کمرهای گران ... و با هر غلامی عمودی سیمین و دوهزار با کلاههای چهارپیر بودند و کیش و کمر و شمشیر و شقا (یعنی تیردان) و نیم لنگ (جای کمان) بر میان بسته و هر غلامی کمائی و سه چوبه تیر بردست و همگان با قباهای دیبای شوشتری بودند، و غلامی سیصد از خاصگان در رستههای صفا نزدیک امیر ایستادند با جامهای فاخرتر و کلاههای دو شاخ و کمرهای زر و عمودهای زرین همه بزرگان در گاه و ولایت داران و حجاب با کلاههای دوشاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه داران و حجاب با کلاهها ایستادند و بسیار پیلان پداشتند

تار سول را در میان ایشان گذرانیده آید ... و رسول را بر نشانند و آوردند و آواز بوق و کوس و دهل و کاسه بیل (یعنی طبل و کوس و تقاره) بخاست گفتی که روز قیامت است و رسول را بگذرانیدند برین تکلفهای عظیم و چیزی دید که در هر خویش ندیده بود مدهوش و متحیر گشت و در کوشک شد...» پس از آنکه نماینده خلیفه باریافت، نامه خلیفه را به سلطان میدهد و آنرا به عربی و فارسی در برابر امیر میخوانند، سلطان بناسبت مریک خلیفه یک روز اعلام عزاداری میکند و سه روز دیگر بمناسبت حکومت خلیفه جدید بساط شادمانی برپا میکنند و بالاخره پس از انجام تشریفات زیاد بین خلیفه و سلطان قراردادی منعقد میشود که بموجب آن خلیفه ضمن منشوری خراسان، خوارزم، نیمروز، زابلستان و جمله هند و سند و چغانیان و ختلان و قبادیان و ترمذ و قصدار و مکران را جزو مناطق حکمرانی سلطان مسعود میشناسد.

بطوریکه از فحوای کتب آن دوره بر میآید غالباً سلاطین و وزرای ایشان باشخاص مورد نظر کارهای مهم را رجوع میکردند و بشایستگی و لیاقت اشخاص توجه نمیشد. نظام الملک مینویسد «... هر وقت که مجبولان و بی اصلان را و بی فضیلتان را عمل فرمایند و معروفان و اصیلان را معطل گذارند و یک کس را پنج، شش عمل فرمایند و یکی را عمل فرمایند، دلیل بر نادانی و زیر باشد و بدترین دشمن اینست که ده عمل یک مرد را فرماید و ده مرد را یک عمل بفرماید ... پس اگر وزیر عاقل و دانا باشد علامت آن باشد که کارها بمردم اهل تفویض کند. تا مملکت را روال نیابد...» در جای دیگر نظام الملک نشان میدهند که در آن دوره نیز عده ای از دانشمندان و صاحب نظران در پناه دربار میزیستند و شاه برای آنکه از زخم زبان آنها در امان باشد چیزی از بیت المال بآنها میبخشید «... و دیگر گروهی باشند از اهل علم و اهل فضل و ارباب مروت و اصحاب شرف که ایشان را در بیت المال نصیب باشد و مستحق نظر و ادراک باشند ... این طایفه چون امید از آن دولت ببرند بدسگال دولت شوند، عیبهایی که بر عاملان و دبیران و نزدیکان پادشاه بود بر صحرا افکنند ... و بر پادشاه بیرون آید و ملک را آشفته دارند ...»

اطرافیان دربار بخصوص شعرا بیشتر از راه تملق و چاپلوسی خود را بشاه و سایر ارباب قدرت نزدیک میکردند اشعار زیر استبداد سلاطین و تملق شعرا را نشان میدهد.

خلاف‌رای سلطان رای جشن زخون خویش باید دست‌شستن  
اگر خود روز را گوید شبت این بیاید گفت اینک ماه و پروین  
ظہیر فارابی در مدح قزل ارسلان گفت .

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

سعدی زبان باعتراض گشود و گفت :

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان

بندرت بعضی از شعرا و ارباب ذوق ، در بار سلاطین و امرا را چنانکه

بود توصیف کرده اند چنانکه ناصر خسرو در مذهب ملوک و امرا گوید :

چه ناخوبست دیدار بزرگان شدن چون بوسف اندر چنگ گران

همه خود بدتر از فرعون مغرور چو نمرود از پر یک پشه رنجور

ملک چون خواست حاضر گشت بر در کسرویی دیو بیند در برابر

یکی چون افعیان سر شکسته یکی چون عقرب دم بر شکسته

که گر اصحاب کف آید پریشان نماید کمتر از سگ در نظرشان

سلامش را جواب از ناز ندهند و گر گوید جوابش باز ندهند

بیاویزند عیسی را بخواری سم خر را خرنند از خاکساری

در بار سلاطین ایران از دوره غزنویان بعد بسیار

ج - در بار سلاطین بر طوطی و مجلل است معمولاً چهار پنج هزار نفر

سرباز مسلح (به اصطلاح ترکی خاصه عسکری) حاضر

و آماده بودند و از آن میان یک عده دوست نفری از سربازان زیبا ، بلندقد

و جوان برای مراقبت شخص شاه گماشته میشدند با اینحال شاه زندگی خود

را در وحشت و سوءظن بسر میبرد و همواره در انتظار کارشکنی بستگان

خود و فتودالهای بزرگ بود ، هنگام حرکت سلطان یک عده ۱۲۰ نفری

مسلح باشمشیرهای زرین پیشاپیش او حرکت میکردند و فریاد میکردند

کنار بروید ، کنار بروید : موقعیکه سلطان وارد شهر میشد شراب سالار

بجلو میآمد و دهنه اسب سلطان را میگرفت در داخل قصر چاوشها و

دورباشها با چماقهای مخصوص مراقب بودند موقعیکه شاه به تخت می نشست

«تاج کیانی» بر سر میگذاشت .

شاه معمولاً بوسیله پرده‌هایی از درباریان جدا میشد عده‌ای ساده لوح شاه را

مظهر قدرت خدا میدانستند و دیدار روی سلطان را توفیقی عظیم می شمردند

شاه به ابتاع خود بنظر غلامی مینگریست و همواره قراولان ، نگهبانان ،

اسلحه‌داران ، جانب‌داران ، فدائیان و مستحفظین شاه با تبرها و سپرهای

مطلا و با گرز مخصوص آماده بودند تا دشمنان شاه را از پا در آورند ، دولت

خانه ، بارگاه دیوان ، چپخانه و جامه‌دارخانه توسط عده‌ای مسئول اداره

میشد در جامه‌دارخانه لباسهای شاه محافظت میشد و از اینجا خلعت میدادند ،

طشتخانه محل روشویی شاه بود علاوه بر این اصطبل ، رکیبخانه ، شکارخانه

و انبار توسط شخصیه‌های بزرگ اداره میشد بطوریکه افلاکی مینویسد

در اواخر قرن ۱۳ نگهبداری شاهین و داشتن باز معمول شد مناصب و مقامات

درباری خیلی زیاد بود در عهد سلاجقه در راس دربار امیر دربار قرار داشت

این مرد هنگام مهمانی بهمانان جا ، نشان میداد ، خانسالار سفره را تزئین

میکرد ، شرابسالار مامور تنظیم مشروبات بود اینها در مجلس مهمانی شرکت

میکردند و غالباً مانند یک جاسوس زبردست بحرف مهمانان گوش میدادند

و مطالب را به اشخاص ذی نفع میرسانیدند و در مقابل پول میگرفتند دیگر

از زائده‌های حتمی دربار منجمین ، شعرا و دلقکهای درباری را میتوان

نام برد با اینکه در حدیث آمده که المنجمین الکذاب یعنی منجمین دروغ میگویند

معذالك منجمین در دربار موقعیت حساسی داشتند سعد و نحس ایام و بروز

حوادث را پیش بینی میکردند و بهمین مناسبت در مزاج سلاطین تاثیر عبقی

داشتند هنگام بیماری عده‌ای از بهترین پزشکان به مشاوره میبردند و

فتودالهای بزرگ برای اعلام وفاداری شخصاً دامن خدمت بر کمر میزدند

سلاجقه روم هنگام بیماری از اطباء یونانی و یهودی نیز استفاده میکردند

این بطوطه با تعجب از یک پزشک یهودی در دربار سلاجقه اسم میبرد که کلیه

علماء و روحانیون در برابر او به احترام بلند میشوند و وی همواره بملوی

تخت شاه می نشست ، در دربار غیر از نوبتچی‌ها ، پرده‌دارها و دربانها

عده‌ای از پسران و دختران زیبا بکار ساقبگری مشغول بودند ، فتودالهای

بزرگ با چکمه‌های مخصوص و عده‌ای قراول مسلح داخل قصر شاهی میشدند

و در مواقع رسمی هر کس در محل خود قرار میگرفت و شاه در محل مخصوصی

می نشست سالن شاه از شعبه‌های تفریحی روشن میشد ، در مجالس مهمانی انواع

اغذیه وجود داشت و از شراب و شربت نیز استفاده میکردند رامشگران با کلاه

لباس مخصوص خود بنواختن موسیقی مشغول میشدند و سائل موسیقی در این

دوره عبارت بود از کوس ، ققاره ، ققیر ، زرفا ، رباب ، طبل و غیره

پسران و دختران زیبا بالباسهای فاخر دایره میزدند و آواز میخواندند .  
غیر از موسیقی، مسخره گوی و شعبده بازی نیز در میان درباریان خریدار  
داشت ، موقعیکه قلیچ ارسلان دوم نزد امپراطور مانوئیل میروید شعبده بازان  
بهنر نمایهائی دست میزنند بطوریکه گوئی به پرواز درآمده اند از اینجا  
میتوان حدس زد که بعضی از هنرمندان عملیات مشکل ( اکر باتیک ) انجام  
داده اند بطوریکه پرفسور «قی یعقوب» مینویسد نمیتوان گفت که در دوره  
سلاجقه ثنأثر بمعنی واقعی کلمه وجود داشته بلکه کارهای مسخره آمیزی که  
گاه جنبه سیاسی داشته توسط هنرمندان صورت میگرفته و غالباً طی این  
نمایشات و سخنان دشمنان حکومت مورد طعن و تحقیر قرار میگرفتند .

سلطان در ساعات خوشی بغلامان و کنیزان زیبای خود مهربانی میکرد  
و در سینههای طلائی خلعت میداد و خلعت انواع و اقسام داشت زن شاه دارای  
خزانه مخصوص بخود بود که توسط خزانه دار زن اداره میشد در دوره سلاجقه  
دوم موقعیکه عده ای از درویش و روحانیون تصمیم گرفتند دختر فقیری را  
شوهر دهند او را نزد گرجی خاتون فرستادند و وی جهیز مفصلی که عبارت  
بود از مقداری پارچه لباس، گوشواره انگشتر، النگو، ملافه و ائانه منزل  
برای او تهیه نمود و این معنی میرساند که در آن ایام جهیز زن کاملاً معلوم  
بود - دختران شاه توسط زنی باسم ( استادخاتون) که هم روحانی و هم  
باسواد بود تربیت میشدند این زن از طرف مقامات روحانی انتخاب میشد و در  
محیط دربار تاثیر فراوان داشت و کمابیش مقاصد روحانیون را در محیط  
دربار اجرا میکرد. « ترجمه و تلخیص از کتاب گردلفسکی »

## مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام

چنانکه قبلاً گفتیم قبل از ظهور اسلام در ایران و  
سایر ممالک آسیای میانه بعلت استعمار شدید طبقات  
محروم و زورگوئی و مظالم طبقات ممتاز زمینه  
اوضاع اجتماعی برای قبول اسلام یا هر جنبش  
اعتراضی دیگر فراهم شده بود ولی اسلام بطوریکه دیدیم نتوانست انتظارات  
مردم محروم آسیای میانه را تامین کند ، بهمین علت از قرن اول هجری  
مبارزات سیاسی و رخنه در اساس دین و دولت اسلامی شروع شد و صاحب نظران  
و دلسوختگان بوسائل و لباسهای گوناگون بمبارزه بادستگاه ظلم و زور  
برخواستند . منتها در قرن اول هجری که هنوز جنبشهای مخالف عرب و اسلام  
قدرت و نفوذی کسب نکرده بود بعلت آماده نبودن محیط جنبه های منفی  
مبارزه اهل تصوف بیشتر بچشم میخورد ولی از قرن دوم هجری بیعد با ظهور  
جنبشهای مخالف و تحریک احساسات ملی مردم ، تصوف و عرفان نیز تغییر  
صورت داد و قسمتی از جنبه های منفی آن از بین رفت ، مخصوصاً در قرن  
سوم و چهارم چون کشورهای مستقلی در آسیای میانه بوجود آمد افکار عرفانی  
بعقل و علم نزدیک شد ، چنانکه جنید بغدادی میگوید « چهل سال ریاضت  
کشیدم تا دانستم کار بر ریاضت نیست . « و دیگری گویند « سی سال بیاسبانی  
دل همت گماشتم تا دانستم که راه نه اینست » در قرن پنجم در اثر حمله ترکان  
سلجوقی و رواج بازار دین و تعرض شدید اشاعره که مردمی خشک و ظاهر بین  
بودند ، بازار عقل و منطق کساد گشت و در قرن ششم « شمشیر ملانها برنده تر

علل رشد  
تصوف

www.adabestanekave.com

شد و بطور علانیه و آشکارا با فلسفه و منطق و عرفان مخالفت آغاز شد ، خواندن مقاولات اینطایفه از طرف مقامات دینی ممنوع شد ... هر قلمی که بخدمت دین کمر نمی بست شکسته میگردید از علوم آتقدر که بکار دین میآمد استفاده میشد حسابرا تا حدی که میتوان موضوع ارتداد دریافت فرامیگرفتند . علمای دین و فقها بر فلسفه رد می نوشتند (۱) در نتیجه این احوال عدهای از صاحب نظران بجمع عرفا پیوستند و درد نهان خود را بلباس عرفان و با اصطلاحات تازه بیان کردند از قرن هفتم بعد در اثر حمله مغول و مصائبی که از این رهگذر بمردم ایران وارد شد خواه و ناخواه بازار تفکرات عرفانی نضج گرفت ولی از طرفی خشونت خوارزمشاهیان به پیشرفت کار این طایفه میدان نمیداد با اینحال در قرن هفتم با ظهور شمس تبریزی و ملای رومی عرفان در میدان تازه ای قدم گذاشت ولی در این دوره نیز بازار فلسفه و تفکر منطقی سخت کاسه است از قرن دهم بعد که صفویان زمام امور را بدست میگیرند بیش از پیش بازار تعصب و رواج میگیرد و از این دوره بعد در عالم عرفان افکار بدیعی بچشم نمیخورد **ایوانف** محقق شوروی ضمن بحث درباره تصوف مینویسد « **انگلسی** در اثر خود بنام **چنگ** دهقانی در آلمان بوصف فرقه های رهبانی میبرد اذد و میگوید که گاهی این جمعیت های صوفی مآب در باطن بارژیم فتودالینه مبارزه میگردند ، این حمله انگلس را میتوان درباره تصوف قرون وسطی در آسیا نیز تعمیم داد در اوایل امر اهل تصوف غالباً در راس نهضتهای پیشه وران و صنعتگران علیه فتودالها قرار گرفتند ولی پس از چندی صوفیگری و درویشیم بصورت اسلحه ای برای تحمیق توده های مظلوم درآمد ، صوفیسم چنان جریان ایدئولوژیک وسیعی بود که در تحت لوای آن ممکن بود هر نظریه ای را تبلیغ کرد ، بهمین مناسبت عده ای از شعرا خود را صوفی میخواندند تا در پناه آن بتوانند کلیه عقاید آزادخواهانه و نظریات باطنی خود را اظهار کنند ، اثر این افکار در آثار جلال الدین بلخی و معاصر او سعدی شیرازی بطور محسوس بچشم میخورد . »

**غفوراف** دانشمند شوروی مینویسد : « تصوف « صوفیسم » از کلمه صوف که بمعنی لباس پشمین است مشتق شده است ، پیروان تصوف این لباس ناراحت را بر تن میگردند و با تحمل مشقات گوناگون بسیر و سلوک میپرداختند ، از قرن ۱۱ میلادی بعد جماعت صوفیه مانند بسیاری دیگر از

(۱) مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام از ص. گوهرین

فرق اسلامی مورد تعقیب قرار گرفتند با اینحال نهضت صوفیسم بعلمت سازگاری محیط در مدتی کوتاه وسعت گرفت و در ایران ، سوریه ، مصر و آسیای میانه عده زیادی طرفدار پیدا کرد ، تصوف یکچند از نارضایتی توده های مردم و صنعتگران شهری حکایت میگرد ، و در بین این طبقات طرفدارانی پیدا کرده بود ، چه این طبقه از اسلام انتظار داشتند که بدوران بدبختی و محرومیت ایشان پایان دهد ، ولی همینکه انتظارات آنان بعقیقت نه پیوست تمایلات عرفانی در آنان قوت گرفت ، اختلاف این جماعت با قرمطیان در این است که **قرمطیان** مبارزه مثبت میگردند و حال آنکه جماعت متصوفه از راه مبارزه منفی با مخالفین خود چنگ میگردند . « اهل تصوف با از خود گذشتگی بمردم خشک و متعصب زمان حمله میگردند چنگ ۷۲ ملت و مبارزات دینی را بچشم استهزا مینگریستند و میگفتند ما در پی « حالیم » و بقال وقیل کاری نداریم . بطور خلاصه جنبش قرمطیان و آراء اهل تصوف جملگی از عدم رضایت مردم حکایت میکند بعضی از افراد این جماعت عزت گزینی با کد امنی و از خود گذشتگی را حقیقت زندگی میسر دند و با این روش بی پایگی عمل روحانیون متعصب را آشکار میگردند بهمین علت پیشوایان دین بطرز بیرحمانه ای علیه صوفیان قیام کردند و از آزار و تعقیب این جماعت خودداری نکردند چنانکه حسین بن منصور حلاج را که میگفت « من خدا هستم » بدار آویختند و از زجر و حبس جمعی دیگر فروگذار نکردند . غفوراف مینویسد : اهل تصوف بعدها ناچار عقب نشینی کردند و مردم را باطاعت از احکام دین و دولت فراخواندند بهمین علت پس از چندی مبارزه دین و دولت بیشتر متوجه جنبش اسمعیلیه و سایر جریانات ضد منهدی میشود ، ایدئولوژی صوفیسم اسلام را انکار نمیکند ، بلکه میکوشد مذاهب قبل از اسلام را با اسلام آشتی دهد صوفیسم در حقیقت معجونی است از مکانب مختلف فلسفی ، بطوریکه در افکار این جماعت آثار عقاید برهمنها ، بودائیها ، راهبین ، نسطوریان ، مسلمانان زاهد و گوشه نشین و تا حدی از افکار فرقه اسمعیلیه می توان یافت ، اهل تصوف برای اجرای نیات خود و درک حقیقت از نوعی سمبولیسم و **ناتورالیسم** تبعیت میکنند و میگویند طالبان حقیقت برای درک الوهیت باید مراحل مختلفی را طی کنند ، در دوران قدرت غزنویان بعلمت رواج تعصب و زهد فروشی صوفیسم رونقی نداشت ولی در دوره قدرت

سلاجقه بازار اهل تصوف تا حدی رونق گرفت و دامنه آن از خراسان بماوراءالنهر و نقاط دیگر راه یافت از سال ۹۶۷ تا ۱۰۴۹ میلادی در میان پیروان این مکتب مردانی نظیر شیخ ابوالحسن خرقانی ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر ظهور کردند و مقام تصوف را بیش از پیش بالا بردند قشیری در نیشابور در رساله خود مبانی صوفیسم را توضیح داد و شیخ ابوسعید ابوالخیر با بسط صوفیسم و ایجاد خانقاه به بحث‌های مذهبی و فلسفی میپرداخت دیگران پیشوایان این راه امام غزالی است. (۱۰۵۸ - ۱۱۱۱ میلادی) که توسط نظام‌الملک برای تدریس به بغداد گسیل میشود و پس از چندی بمکتب اهل تصوف می پیوندد و بسیر و سیاحت مشغول میشود و بالاخره پس از آنکه به الهیات توجه کرد بسختی باشکاکین و راسیونالیستها و امثال بوعلی سینا بمبارزه پرداخت.

غزالی سعی کرد صوفیسم را بیشتر بجانب اسلام و ایدآلیسم متوجه سازد و جنبه‌های مترقی و انقلابی آنرا از بین ببرد.

با گذشت زمان صوفیسم بکمک دین درآمد و چون سلاح توانائی بنفع هیئت حاکمه به تعمیق و فریب نوده‌های بیخبر مشغول شد، از این تاریخ صوفیسم که وقتی جنبه ضد مذهبی و ضد خرافاتی داشت جنبه‌های نوع دوستانه خود را از دست میدهد و مورد حمایت جدی دین و دولت قرار میگردد.

صوفیسم در قرن اول پیدایش خود، وقتی که تعصب خشک و زهد دروغین، عالم اسلام را فرا گرفته بود تنها مکتبی بود که مطالب عقلی و فلسفی را پیش میکشید و در آراء این جماعت آثار مبارزه با استبداد سلاطین و فتوادلها و حمایت از توده مردم بخصوص صنعتگران دیده میشد، چون صوفیهای این دوره بهیچ اصل مسلمی «دگم» نایند نبودند میتوانستند نظریات خود را بطور بخواهند بیان کنند و بفر خود اجازه پرواز و جولان دهند. در این دوره ما در آثار اهل تصوف، عناصر فلسفه کلاسیک یونان و انعکاسی از مکاتب ماتریالیستی قدیم را مشاهده میکنیم.

افکار پانثیسم، بعضی از اهل تصوف را بتفکر ماتریالیستی نزدیک میکرد بطوریکه زحمت را مورد ستایش قرار میدادند و برای طبقه کشاورزان احترام قائل بودند، اینها کسانی بودند که با روح انتقام جویانه‌ای با

فتووالیسم مبارزه میکردند، غیر از این دسته عده‌ای دیگر از اهل تصوف نام صوفیگری را وسیله‌ای برای نمایاندن افکار بشردوستانه خود قرار میدادند و با عشق و شور عجیبی در طبیعت و افکار بشری فرو میرفتند، افکار تصوفی تأثیری عمیق در ادبیات و شمر فارسی باقی گذاشت، بهمین مناسبت باید شعرای صوفی را از شعرای معمولی تفکیک کرد زیرا شعرای معمولی اگر بطور استثنائی بمعالم تصوف توجهی کرده‌اند برای آن بود که آراء اهل تصوف در آن ایام خریدار داشته و مورد توجه صاحب نظران بوده است.

مشهورترین شعرای صوفی مسلک عبارتند از بابا کوهی، ابوالمجد سنائی و شیخ فریدالدین عطار و مولوی که با اشعار شیوای خود کوشش کرده‌اند ماهیت فتووالیسم عصر خود را مجسم سازند این دسته برخلاف شعرای درباری از وصف اصحاب قدرت خودداری کرده و بازبانی ساده و دلنشین به تسخیر افکار و تجلیل معنویات خلق پرداخته‌اند، بعضی از شعرای این مکتب بخصوص سنائی میکوشد تا در آثار خود آرمانها و تمایلات باطنی مردم را منعکس سازد.

گرد فلسفی نویسنده تاریخ سلاجقه مینویسد: در اویش قلندرها و صوفیها پس از آنکه با طبقات حاکمه و سلاطین از در دوستی درآمدند مورد مهر و عنایت آنان قرار گرفتند و از موقوفات و بذل و بخششهای آنان برخوردار شدند بطوریکه افلاکی متذکر شده دولت بهر یک از در اویش روزانه نیم دینار که وجه قابل توجهی بود میپرداخت شیخ شهاب الدین سهروردی که در سال ۱۱۹۰ میلادی بقتل رسیده نزد قلیچ ارسلان دوم قدرت و اعتبار زیادی داشت و کتاب یرتو نامه خود را به غیاث الدین پسر قلیچ تقدیم کرد، این شخص «رقص سماع» را خیلی دوست داشت، بهمین مناسبت موقعیکه سفیر خلیفه و شهاب الدین سهروردی و مریدان او وارد دربار شدند صوفیان بپاخاسته شروع برقص کردند و رقص و سماع آنان بسیار مورد توجه مهمانان قرار گرفت.

در این دوره عده‌ای از در اویش و (ابدال) بدهات اطراف مخصوصاً بین تراکمه آمد و رفت میکردند و آنان را بوحدت و یگانگی میخواندند

وراء و رسم شهر نشینی و تمدن را بر مردم آموختند، و کشاورزان و صنعتگران مایوس و غارت شده مقدم آنان را گرامی میداشتند، بعضی از فرق در اویش از جمله «عشاق» بمقررات مذهبی توجهی نمیکردند چنانکه در روز عاشورا باموزیک و آلات موسیقی در شهر حرکت میکردند، و دولت بآنها نظر خوشی نداشت جمعی دیگر از در اویش به کارهای خارق العاده میپرداختند و از راه شعبده بازی و کارهایی نظیر خوردن مار و بدن گرفتن آهن گداخته توجه مردم را بخود جلب میکردند.

کسانی که در عالم تصوف قدم میگذاشتند برای **مراحل تصوف** سیر در مراحل ترقی و کمال باید سه مرحله اساسی که عبارت از مرحله شریعت، طریقت و حقیقت است طی نمایند در مرحله نخست سالک باید احکام شرع را بکار بندد و از اداء نماز و روزه و حج و غیره غفلت نرزد تا بکمال مطلوب برسد.

شیخ شبستری میگوید:

ولی تا ناقصی زنه از زنهار قوانین شریعت را نگهدار  
پس از طی این مرحله که مرحله تربیتی است سالک طریقت باید مراحل و مقاماتی را طی کند که عبارتند از توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا اهل تصوف معتقدند ضمن طی این مقامات سالک روح و فکر خود را آماده میکند و با تحمل مشقات و از راه ورزش ذهنی و اخلاقی «حالات» و کیفیاتی در او پدیدار میشود که اهم آنها عبارتند از حال مراقبت حال قرب، حال محبت (عشق) حال خوف حال رجا، حال شوق، حال انس، حال اطمینان حال مشاهده، حال یقین پس از طی این مراحل و مقامات سالک بمرحله نهائی یعنی بمرحله «حقیقت» میرسد در این مرحله صوفی از انجام تکالیف شرعی و عرفی فارغ است و به اجرای دستورات دین توجهی ندارد.

ضمن مطالعه کتب اهل تصوف انسان با تشکیلات و اجتماعات و راه و رسم و اصطلاحات خاص آنان از قبیل خلوت، ریاضت، مراقبت، سماع، رقص، خرقه، مرقع، زاویه و جد، حال، قبض و بسط و غیره آشنا میشود، برای آنکه خوانندگان بهتر با اصول عقاید و افکار و طرز مبارزه این جماعت آشنا شوند قسمتی از گفته‌های دانشین صوفیان را که از بهترین نمونه‌های نثر و نظم فارسی است در اینجا نقل میکنیم.

در کتاب اسرار التوحید مینویسد «... روزی بعد از بی‌اعتنائی به احکام دعوت سماع (یعنی آواز) میکردند و شیخ ما را حالتی بدیده آمده بود، و جمله جمع در آن حالت بودند، موذن بانگ نماز پیشین گفت، و شیخ همچنان در حال بود و جمع در وجد بودند و رقص میکردند و نعره میزدند و در میان آن حالت امام محمد قاینی گفت نماز شیخ ما گفت که مادر نمازیم و همچنان در رقص بودند...» در جای دیگر مینویسد:

«... شیخ ما را پرسیدند که مردان او در مسجد باخند گفت در خرابات هم باشند.» - شیخ ابو سعید ابوالخیر مردی صوفی و آزاده بود و به احکام دین توجه نداشت و همواره میگفت «خدایت آزاد آفرید تونیز آزاد باش» بهمین هلت روحانیون زمان زبان به تکفیر او گشودند و گفتند «... تفسیر و اخبار نمیکوید و پیوسته دعوتها با تکلف میکنند و سماع میفرمایند و جوانان رقص میکنند و لوزینه و گوزینه و مرغان بریان و فواکه (میوه‌ها) الوان میخورند و میگویند من زاهدیم، این نه سبوت زاهدان و نه شعار صوفیان است، و خلق بی‌کبار روی بوی نهاده‌اند و گمراه میگردند...»

همچنین در کتاب تذکره الاولیا نیز حکایات زیادی است که از بی‌اعتنائی این جماعت به اصول و احکام دین حکایت میکنند: از جمله «نقلست که کسی گفتش ترا هیچ حاجت هست بمن شیخ «مقصود ابوتراب نخشبی است) گفت مرا بتو و مثل تو حاجت بود که مرا بخدا حاجت نیست یعنی در مقام رضام، راضی را با حاجت چکار.» - «یکی گفت چرا شب نماز نمیکنی، گفت مرا فراغت نماز نیست، من گردم ملکوت میگردم، و هر کجا افتاده است دست او میگیرم، یعنی کار در اندرون خود میکنم.» «از بابزید بسطامی» «نقل است که یکی با (بشر) مشورت کرد که دو هزار درم دارم حلال، میخواهم که بچچ شوم. گفت تو بتماشای میروی، اگر برای رضای خدا میروی برو و ام کسی بگذار... که آن راحت که بدل مسلمانی رسد. از صد حج اسلام پسندیده‌تر. گفت رغبت حج بیشتر می‌بینم. گفت از آنکه این مالها نه از وجه نیکو بدست آورده‌ای تا بنا و جوه خرج نکنی قرار نگیری.» چنانکه گفتیم بسیاری از پیشوایان تصوف بمبانی مذهبی پایند



نبودند . چنانکه بعضی از آنها دعوی خدائی کردند و جان برسر اینکار گذاشتند .

بایزید بسطامی میگوید: «سی سال خدای تعالی آئینه من بودا کنون من آئینه خود هستم یعنی آنچه بودم دیگر نیستم ... من میگویم آئینه خود هستم زیرا خداست که بتوسط زبان من حرف میزند .»

منصور حلاج نیز انا الحق میگفت . ولی چنانکه دکتر ارانی نوشته مراد او از انا الحق گفتن حقیقه ادعای خدائی نبود . بلکه قیام علیه قدرت و اهمیت مخصوص خدا بود .

حلاج گفت: « میان من و تو (خدا) فقط يك من فاصله است که موجب عذاب میشود . روزی که میخواستند او را بدار آویزند چنین گفت :

« این بندگان تو که در اینجا بوی کشتن من گرد آمده اند و این عمل را موافق مذهب و اراده تو گمان میکنند . آنها را ببخش و بر آنها رحم کن . زیرا اگر تو آنچه بمن فاش نمودی . بر آنها نیز آشکار میساختی آنچه اکنون میکنند نمیکردند و اگر تو آنچه را که از آنها مخفی نموده ای از من نیز پنهان میداشتی بدست این عده گرفتار نمیشدم .»

« نقل است که درویشی از او پرسید که عشق چیست گفت امروز بینی و فردا بینی و پس فردا بینی . آروز بکشند - و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش بیاد بردادند . یعنی عشق اینست ... نماز شام بود که سرش بیریدند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد و مردمان خروش کردند ...

ناگفته نماند که در بین کتب اهل تصوف جسته جسته بحکایاتی بر میخوریم که خارق عادت و اغراق آمیز است .

بایزید بسطامی گفت « مثل من چون دریاست که آنرا نه عمق پیدا است نه اول نه آخر پیدا است و یکی از وی سئوال کرد که عرش چیست ، گفت منم . و گفت کرسی چیست گفت منم گفت روح و قلم چیست گفت منم .»

« نقل است که روزی جوانی بیامد و در پای عبدالله افتاد و زار زار بگریست و گفت گناهی کرده ام از شرم نمیتوانم گفت ، عبدالله گفت بگوی تا چه کرده ای ، گفت زنا کرده ام ، گفت ترسیدم که مگر غیبت کرده ای .»  
« از عبدالله مبارك »

« ... و گفت الهی در جمله مال و ملک من جز گلبهی کهنه نیست با اینهمه اگر کسی از من بخواهد اگر چه محتاجم از او باز ندارم تو را چندین هزار رحمت است و چندین درمانده رحمت از ایشان دریغ داشتن چون بود »  
« یحیی معاذ رازی »

« نقل است که شبی که نماز همیگرد آوازی شنود که هان (بوالحسنو) خواهی که آنچه از تو میدانم با خلق بگویم سنگسارت کنند ، شیخ گفت ای بار خدایا ، خواهی تا آنچه از رحمت تو میدانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچکس سجود نکند آواز آمد نه از تو به از من .» « خرقانی »  
« و گفت من نگویم که دوزخ و بهشت نیست ، من گویم که دوزخ و بهشت را بنزدیک من جای نیست زیرا که هر دو آفریده است و آنجا که منم آفریده را جا نیست .» « خرقانی »

از منصور حلاج « نقلست که در شبانه روزی در زندان هزار رکعت نماز کردی گفتند که میگوئی من حقم نماز کرامی کنی ، گفت هادانیم قدر ما »  
و از منصور حلاج « نقلست که در زندان ۳۰۰ کس بودند ، چون شب درآمد گفت ای زندانیان شما را خلاص دهم ، گفتند چرا خود را نمیدی ، گفت ما در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم ، اگر خواهیم بیک اشاره همه بندها بکشایم ، پس بانگشت اشارت کرد همه بندها فروریخت ، ایشان گفتند اکنون کجا رویم که در زندان بسته است اشاره کرد رخنه ها پدید آمد ، گفت اکنون سرخویش گیرید ، گفتند تونمی آئی گفت ما را با اوسری است که جز بر سردار نمیتوان گفت ...»

آثار تصوف و عرفان پس از چندی در اشعار و آثار ادبی نفوذ کرد ، از جمله نظامی در افسانه های یوسف و زلیخا ، لیلی و مجنون ، و سنائی غز نوی در کتاب حدیقه الحقایق ، و شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیر دقایق عرفانی را در لباس شعر مجسم کردند ، در کتاب اخیر ما با یکدسته مرغ روبرو میشویم که در جستجوی سیمرغ مرموز در حرکتند از این مرغان پس از عبور از هفت وادی طلب ، عشق ، معرفت ، تجرد ، انعاد ، تحیر و فنا فقط سی مرغ رنده می ماند که آنها هم دریافته بودند که سیمرغ مطلوب چیزی جز آن سیمرغ نیست ، در حکایت دیگر شیخ عطار میگوید :

آن زمان کز خودرهای باشدم بیخودی عین خدائی باشدم

چنانکه گفتیم صوفیان حقیقی با هر نوع تعصب و خشکی ظاهری مخالف بودند و جنک ۷۲ ملت و مبارزات مذهبی را بادیده تاسف می نگریستند ، شیخ عطار میگوید:

ای گرفتار تعصب مانده ای      دائما در بغض و در حب مانده ای  
گر تولا ف از عقل و از لب میزنی      پس چرا دم از تعصب میزنی  
مولانا جلال الدین رومی که از بزرگترین شعرای صوفی مسلك است، در دفتر دوم مثنوی ضمن توضیح مناجات يك شبان نشان میدهد که مردم بی خبر حقیقت را بر حسب میزان شعور و اندیشه خود طلب میکنند مثلا شبان عهد موسی خطاب بخدا میگوید:

تو کجائی تا شوم من چا کرت      چارقت دوزم ز من شانه سرت  
ورتورا بیمارئی آید به پیش      من تورا غمخوار باشم همچو خویش  
گر به بینم خانه ات را من دوام      روغن و شربت بیارم صبح و شام  
در جای دیگر میگوید:

آنها که طلبکار خدائید ، خدائید      بیرون ز شما نیست شما تید شما تید  
چیزی که نکرده کم از بهر چه جوئید ،      و ندر طلب کم نشده بهر چه را تید  
اسمید و حروفید و کلامید و کنائید      جبریل امینید و رسولان شما تید  
و گاه در اشعارش آثار تعجب و سرگردانی دیده میشود :

روزها فکر من این است و همه شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
بچه کار آمده ام آمدنم بهر چه بود  
بکجا میروم آخر بنمائی وطنم  
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا  
یا چه بوده است مراد وی از این سوختنم

...

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمیدانم  
نه ترسا و یهودیم نه کهرم نه مسلمانم  
نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بحریم  
نه ارکان طبیعیم نه از افلاك گردانم

نه از خاکم نه از بادم نه از آبم نه از آتش

نه از عرشم نه از فرشم نه از کونم نه از کانم  
در آثار حافظ و اغلب صوفیان از روحانیون ریاکار،  
مفتی، زاهد، محتسب و مرشد به بدی یاد شده است :  
مبارزه با      زهم میفکن ای شیخ بدانه های تسبیح  
زهد فروشی      که چو مرغ زیرك افتد نغند به بیچ دامی

...

حافظ امی خور و رندی کن و خوش باش ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

...

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند  
یکی از خصوصیات بعضی از اهل تصوف بی اعتنائی  
باصحاب پول و زور و توجه مخصوص بفقیر و بلند  
همتی است « نقلست که چون حاتم به بغداد آمد  
خلیفه را خبر دادند که زاهد خراسان آمده است  
اورا طلب کرد. چون حاتم از درد آمد خلیفه را گفت یا زاهد، خلیفه گفت  
من زاهد نیم که همه دنیا زیر فرمان منست، زاهد توئی ، حاتم گفت نی ....  
زاهد تو باشی نه من که بد دنیا و عقبی سرفرو د نمی آورم چگونه  
زاهد باشم . » از حاتم اصم «

بی اعتنائی به  
اصحاب قدرت

« نقلست که روزی جماعتی از مشایخ نشسته بودند ابراهیم قصد صحبت  
ایشان کرد ، گفتند که برو که هنوز از تو گند پادشاهی می آید، با آن کردار  
اورا این گویند تا دیگران را چه گویند ( توضیح آنکه ابراهیم از پادشاهی  
دست کشید و به تصوف گرائید . )

« نقلست که از فقر سؤال کردند خاموش شد ، پس بیرون رفت و باز آمد  
گفتند چه حال بود، گفت چهار دانگ سیم داشتم شرمم آمد که از فقر سخن  
گویم آنرا صدقه کردم . »

« نوری گفت پیری دیدم ضعیف و بی قوت که به نازیبانه میزدند و او

صبر میکرد پس بزندان بردند، من پیش او رفتم و گفتم تو چنین ضعیف و بی قوت چگونه صبر کردی بر آن تازیانه گفت ای فرزند بهمت بلامیتوان کشید نه بجسم . <

در صبر و شکیبائی - < نقلست که يك روز در منبر سخن میگفت کژدمی چندبار او را زخم زد ، آخر گفتند چرا او را دفع نکردی گفت شرم داشتم چون در صبر سخن میگفتم . > < از سری سقطی >

< یکی از بزرگان گفت بنزد «بشر» بودم سرمائی بود سخت او را دیدم برهنه میلرزید گفتم یا بانصر در چنین وقت جامه زیادت کنند تو بیرون کرده ای گفت درویشان را یاد کردم ، مال نداشتم که با ایشان مواسات کنم خواستم که بتن کنم . > < بشرحافی >

در عشق و محبت - < و گفت اگر دوزخ مرا بخشند هرگز هیچ عاشق را نسوزم ، از بهر آنکه عشق خود او را صدبار سوخته است . >

< از یحیی معاذ رازی >

جامی گوید :

در کون و مکان هیچ نبینم جز عشق پیدا و نهان هیچ نبینم جز عشق  
حاشا که ز سر عشق غافل مانم چون درد و جهان هیچ نبینم جز عشق

حافظ گوید :

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی بیری

...

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده بعشق

برونمرده بفتوی من نماز کنید

...

خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق

تیره آن دل که در او شمع محبت نبود

ملای رومی گوید :

گر عشق نبود و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفی که شنودی

احمد بن عاصم انطاکی میگوید « یکی از او پرسید که تو مشتاق خدائی گفت نه گفت چرا ، گفت بجهت آنکه شوق به غایب بود اما چون غایب حاضر بود کجا شوق بود . >

اهل تصوف برخلاف نظر متشرعین و فقهای زمان خود گاه بسماع و رقص مشغول میشدند و بیاری آهنگهای موسیقی و آواز و رقص در خود شور و هیجانی ایجاد میکردند و کف زنان و پایکوبان نعره میزدند .

سعدی شیرازی میگوید :

جهان پر سماع است و مستی و شور ولیکن چه بیند در آئینه کور  
نیبنی شتر بر سماع عرب که چو نش برقص اندر آرد طرب  
شتر را چو شور و طرب در سراسر است اگر آدمی را نباشد خر است

و نیز شیخ سعدالدین حموی گوید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد جان را به سرا پرده اسرار برد  
این زمزمه مر کبی است مر روح ترا بردارد و خوش به عالم یار برو  
چون شیخ صلاح الدین زر کوب که خلیفه ملای رومی بود در گذشت وصیت کرد که آئین عزاداری را عمل نیاید و او را با ساز و سماع بجا نماند .

< مولانا بیامد و سر مبارک را باز کرده و نعره ها میزد و شور ها می کرد و فرمود تا تقاره زنان بشارت آوردند و از تغییر خلقان قیامت برخاسته بود و هشت جوق گویندگان در پیش جنازه میرفتند جنازه شیخ را اصحاب گران بر گرفته بودند و خداوند گار تا تربت بهاء ولد چرخ زنان و سماع کنان میرفت و در جوار سلطان العلماء بهاء اولاد معظمات تمام دفن کردند ... >

فرزند مولانا جلال الدین رومی موسوم بسطان ولد در ولد نامه راجع باین وصیت شیخ صلاح الدین زر کوب میگوید :

شیخ فرمود در جنازه من دهل آرید و کوس با دفن  
سوی گویم برید رقص کنان خوش و شادان و مست و دست افشان  
تا بدانند کاولیای خدا شاد و خندان روند سوی لقا  
اینچنین مرک با سماع خوششت چون رفیقش نگار خوب کش است  
ملای رومی میگوید :

هر که را جامه ز عشقی چاک شد  
 او ز حرص و غیب کلی پاک شد  
 شادباش ای عشق خوش سودای ما  
 ای طیب جمله غلتیهای ما  
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
 کوه در رقص آمد و چالاک شد  
 شیخ عطار در شرح حال ابوالحسن نوری نوشته :

«نقل است که چون غلام خلیل بدشمنی این طایفه برخاست و پیش خلیفه گفت که جماعتی پدید آمده اند که سرود میگویند و رقص میکنند و کفریات میگویند و همه روز تماشا میکنند و دوسر دایها میروند پنهان و سخت میگویند این قومی اند از زنادقه اگر امیرالمومنین فرمان دهد بکشتن ایشان مذهب زنادقه متلاشی شود ... خلیفه در حال فرمود تا ایشان را حاضر کردند و ایشان ابو حمزه و ارقام و شبلی و نوری و جنید بودند . پس خلیفه فرمود تا ایشان را بقتل آرند سیاف قصد کشتن ( ارقام ) کرد . نوری بجست و خود را در پیش انداخت بصدق و بجای ارقام بنشست و گفت اول مرا بقتل آر طرب کنان و خندان سیاف گفت ای جوان مرد وقت تونیست و شمشیر چیزی نیست که بدان شتاب زدگی کنند. نوری گفت بنای طریقت من بر ایثار است و من اصحاب را بر ایثار میدارم و عزیزترین چیزها در دنیا زندگی است . میخواهم تا این نفسی چند در کار این برادران کنم تا عمر نیز ایثار کرده باشم. با آنکه يك نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از هزار سال آخرت ... چون این سخن بشنیدند از وی، در خدمت خلیفه عرض کردند. خلیفه را از انصاف و قدم صدق او تعجب آمد.»

عده ای از اهل تصوف با ظاهر سازی و تظاهر بزه دوریا مخالف بودند چنانکه «نقل است که جنید جامه بر رسم علما پوشیدی اصحاب گفتند ای پیر طریقت چه باشد اگر برای خاطر اصحاب مرقع در پوشی . گفت اگر بدانی که بمرقع کاری بر آمدی از آهن و آتش لباس سازی و در پوشی ... »  
 «نقل است که مردی آمد گفت که خواهم که خرقة پوشم . شیخ گفت ما را مسئله است اگر آنرا جواب دهی شایسته خرقة باشی : گفت اگر مرد چادر زنی در سر گیرد زن شود ؟ گفت نه گفت اگر زنی جامه مردی هم در پوشد

هرگز مرد شود؟ گفت نه . گفت تونیز اگر درین راه مردنشی بدین مرقع پوشیدن مرد نگردی .  
 « از ابوالحسن خرقانی »  
 « نقل است که گفت عز درویشی خویش را پنهان دار، پس گفت درویشی در ماه رمضان ، یکی توانگر بخانه برد و در خانه وی بجز نانی خشک نبود توانگر باز گشت صره ( کیسه ) زر بدو فرستاد درویش آن زر را باز فرستاد و گفت این سزای آنکس است که سرخویش با چون تویی آشکار کند ما این درویشی بهر دو جهان نفروشیم، »  
 « از احمد حضرویه »

چنانکه گفتیم ؛ پس از حمله مغول در اثر جنگهای دائمی فتوالتها و تحمیل مالیاتهای گوناگون ، مردم بیش از پیش به عالم عرفان و در منجلا ب افکار خرافی فرورفتند ، بهمین مناسبت پس از حمله مغول جنبه های منفی تصوف بیش از پیش بچشم میخورد، دکتر ارانی مینویسد: پس از آنکه صفویه تاج و تخت ایران را در دست میگیرند ، از ترس آنکه مبادا سلسله های دیگر عرفا رقیب آنها شوند بدانها فشار میآورند «سلسله تصوف هر کدام اجاق، خانقاه، قطب و آداب مخصوص داشتند.. اگر بخواهیم اقسام ریاضیات از قبیل حبس نفس ، و مجرد شدن و محدود کردن غذا مدت ، ۴ روز و غیره ... را شرح دهیم موضوع بر طولانی میشود چنانکه واضح است تمام اینها آدابی هستند که با محیط دهقانی فقیر ، بی صنعت و مایوس قرون وسطی وفق کامل دارند .

بتدریج يك سلسله عادات جدید، که لازمه حتمی عرفان نیست تحت تاثیر سایر عوامل محیط ، مانند استعمال چرس، بنك ، دوغ وحدت ، در خانقاه معمول میشود .. بیعلاقگی بنظافت این راه پیمایان طریقت عشق و پرستش کنندگان زیبایی را ... بحالت درویشانی که دیده آید در میآورد ... بوق من تشاء ، تبرزین و کشکول گدائی وسایل مادی این دسته را تشکیل میدهد... از اینجا بیعد دیگر نباید برای عرفان ایران و شرق استقلال و اختصاص قائل شد چه تمام شعب تمدن اروپائی و افکار مادی آن دارد در ایران نفوذ میکنند و از این بیعد مقدرات افکار و عقاید در ایران بادنیا توام خواهد بود میتوان پیش بینی کرد عرفان فعلی اروپا که در حال احتضار است و با عوض شدن اوضاع مادی دنیا معدوم خواهد شد ، مدت کوتاهی بعنوان

ارمغان غرب با ایران نفوذ کند و صوفی مآبهای ایرانی مدتی عرفان شرق و غرب را بهم مربوط کنند، ولی چون دیگر دنیا باین حرفها میدان نمیدهد مقلد و مرجع تقلید هر دو باهم ناپود خواهند شد...» (عرفان و اصول مادی)

چون افکار و آراء عرفانی قرنهایست که پایه تفکر قشرو سیمی از مردم ایران را تشکیل میدهد برای روشن کردن تحولات و انقلاباتی که در آن پیدا شده، اندکی بتفصیل پرداختیم.

پس از انتشار آئین اسلام چنانکه یادآور شدیم در معتقدات مذهبی مناسبات اقتصادی طبقات مختلف اجتماع تغییری حاصل نشد، اسلام و مقررات آن با آنکه ظاهراً از برابری و مساوات سخن میگفت عملاً از منافع اشراف و طبقات برگزیده اجتماع حمایت میکرد و طبقه عظیم محرومین اجتماع مخصوصاً کشاورزان از دین اسلام طرفی نمی بستند، گویی طبق مقررات دین، خدا حافظ و مدافع اشراف و مالکین است و فقرا و زحمتکشانشان جز کار و زحمت حقی ندارند همین جریان سبب گردید که غیر از بعضی از مردم شهر نشین و طبقات متوسط الحال و عدهای از افراد طبقات ممتاز اکثریت مردم با حکام دین بی اعتنا شدند و تمایلات درویشی و روح مبارزه منفی در آنان قوت گرفت طبقات محروم همواره در انتظار تکیه گاهی بودند تا شاید بیاری آن از فشار فتودالهای خون آشام بکاهند و بزندگی سخت و رقت بار خویش سر و سامانی دهند، بهمین علت است که پس از ظهور اسلام همینکه طبقات محروم دریافتند که اسلام عملاً بنفع آنان قدمی بر نمیدارد در کلیه جنبشهای اعتراضی خواه مثبت و خواه منفی بطور موثر شرکت کردند و چنانکه گفتیم مبارزه با اعراب و تحصیل استقلال ایران بقیمت مبارزات دلاورانه کشاورزان و سایر طبقات ناراضی انجام گرفت و بعدها در جنبش قرامطه و اسمعیلیه طبقات محروم آسیای میانه بطور موثر شرکت داشتند و در راه بدست آوردن يك تکیه گاه قوی کوشش و تلاش فراوان بخرج دادند و چون در تمام مراحل سرانجام باشکست مواجه شدند، خواه و ناخواه زمینه برای رشد تصوف و ایدآلیسم فراهم شد، از این دوره بیعد عدهای بنام سادات، دراویش، بابا، و شیخ برای پراکندن تخم تصوف بجان پدهات روانه میشوند و زخم درون کشاورزان غارت شده را با تبلیغات عرفانی خود تسکین میدهند.

غالباً مللی که بزور شمشیر بدین اسلام گرویده بودند، پس از آنکه دوره فشار سپری میشد مجدداً با حیا آداب و سنن قدیم میپرداختند پس از آنکه در دوره سلاجقه آئین اسلام بطور رسمی در آسیای صغیر نفوذ کرد بسیاری از مقررات آن تحت تاثیر شرایط محیط تغییر کرد این بطوطه دوباره تدفین اموات میگردد « هنگام تدفین مادر ابراهیم پسرش با سر باز حرکت میکرد، سایر امرا و غلامان جامهها را پشت و رو برتن کرده بودند و علما و روحانیون نیز بعضی عمامه سفید و برخی دستمالهای سیاه ( که علامت عزاداری است) بسر پیچیده بودند، مراسم تدفین از وضع مسلمانان بکلی منحرف شده بودند، بعضی از مردم دفن اموات را با موسیقی انجام میدادند... فاصله بین مسیحیت و اسلام (در آسیای صغیر) در حال از بین رفتن بود و معتقدات باهم مخلوط شده بود، حتی فقهای دو مذهب آداب یکدیگر را تقلید میکردند، در تاریخ و داستانهای قهرمانی دیده میشود که مسلمانان خود را با لباس مسیحی آراسته اند، سلاجقه بطور رسمی سنی مذهب بودند، قادی در آن ایام و وظیفه شیخ الاسلام را ایفا مینمود و مالکیت را امری الهی میدانست او ضمن انجام فعالیتهای مذهبی بکارهای عرفانی و اداری نیز رسیدگی میکرد و گاه نقش قاضی القضاة را انجام میداد، بعضی از سلاطین سلجوقی سخت متعصب بودند و برخی از آنها بمسائل مذهبی توجهی نداشتند معمولاً سلاطین از فتودالهای بزرگ میخواستند که بقرآن قسم بخورند و تعهد نمایند که علیه منافع آنان قدمی برندارند.

در عراق کار اختلاف بین پیروان مکتب ابوحنیفه و مذهب شافعی بالا گرفت و دامنه این اختلاف به آسیای صغیر کشیده شد، بهمین علت علاءالدین کیقباد اول برای راضی نگه داشتن مردم مراسم هر دو مذهب را انجام میداد.

وضعیت بحرانی آسیای میانه سبب گردید که بسیاری از دانشمندان و علما که در جستجوی محیط آرامی بودند بدربار سلاجقه نزدیک شوند، بخصوص که در قرن ۱۳ و ۱۴ علوم اسلامی و ادبیات فارسی در بین سلاجقه خریدار داشت و بسیاری از علما نظیر نجم الدین کبری و نجم الدین رازی موطن خود را ترك گفته بدربار سلاجقه رومی آوردند در قرن ۱۳ از برکت وجود جلال الدین رومی و صدر الدین قنوی، قونیه بیک کانون علم و فرهنگ

تبدیل شده بود بطوریکه صاحب نظران قرون بعد همواره دوران مشعشع فرهنگی قونیه را بخاطر میآوردند و با خود میگفتند ، کجا هستند امثال جلال الدین موای ، افسوس و هزار افسوس که دیگر اثری از این مردان عالیقدر نیست !

در مدارس و مساجد علوم دینی تدریس میشد مدارس آسیای صغیر غالباً بدست ایرانیان اداره میشد، در این دوره یکی از اعمال خیر مذهبی ساختن «زاویه» بود که برای توقف مسافرین و جهانگردان مفید بود در قونیه مردم فقیری که از اماکن متبر که یا از سوریه ، مصر ، عراق و یا خراسان میآمدند يك دست لباس و صد دينار پول به آنها میدادند و هنگام مراجعت ۳۰۰ درم بهر يك از آنها تسلیم میشد ، مجالس ترحیم در آن دوره معمول بود ، پس از مرگ سلطان غیاث الدین کیخسرو اول مجلس ترحیم باشکوهی برقرار شد و در غالب شهرهای مملکت بین فقرا پول و غذا تقسیم کردند .

بطوریکه ابن بی بی مینویسد پس از تسخیر شهرها و ممالک خارجی شمایل مسیح و نمازخانه ، جای خود را بمحراب و منبر میداد و معمولاً عده ای از ملاها و روحانیون برای تبلیغ آئین اسلام به این شهرها گسیل میشدند در مواردیکه مسیحیان جزیه و خراجی بمسلمانان میدادند سلاطین و امرا از نظر منافع اقتصادی اصراری در تغییر مذهب مسیحیان نشان نمیدادند سلاطین با اینکه بصورت ظاهر طرفدار دین بودند در معنی هدفی جز تامین منافع شخصی و حفظ حقوق فئودالها نداشتند روحانیون نیز چون چمگی در فکر جمع آوری مال و بدست آوردن موقوفات بودند در تمام مراحل با طبقه حاکمه هم آواز و هم صدا بودند ، معمولاً بعضی از فئودالهای دیندار ؛ پس از غارت و چپاول هستی دهاقین و شهر نشینان پنج يك اموال غارت شده را بمبارزین راه دین و خادمین اسلام یعنی سادات و فقرای دعاگو تسلیم میکردند و این جماعت ولگرد و بیکاره پس از اخذ صدقات شب و روز بقاء عمر این جنایت کاران را از درگاه خدا مسئلت میکردند در تمام دوره بعد از اسلام غارتگری فئودالهای ستمگر ، و رنج و محنت دهقانان و صنعتگران کوچک شهری امری معمولی و طبیعی بود ؛ غالباً امرا و سلاطین بخداشناسی و رعایت اصول دین تظاهر میکردند ولی در پس پرده از هوای دل پیروی

میکردند و بعیش و عشرت می پرداختند افلاکی مورخ مینویسد «پسر علیشیر کرمانی عده ای از درویش و مبلغین مذهبی را با آغوش باز می پذیرد و آنها را بقرائت قرآن میگمارد ولی خود نهانی با کنیزکان زیبا بعیش و خوشگذرانی مشغول میشود .

در آسیای صغیر در عهد سلاجقه مشایخ و اصحاب تصوف زندگی خوشی داشتند ، حتی در قصر سلاطین بروی آنها باز بود و این عناصر دوش بدوش ، علماء ، فضاة و مفتی ها در مجالس جشن شرکت میکردند ، در شهر امامیه سلطان مسعود در سال ۱۲۵۰ يك خانقاه بنا نهاد . سادات چون اولاد پیغمبر بودند مورد توجه مخصوص سلاطین و فئودالها قرار میکردند در تاریخ اسامی سیدآباد و «ملك السادات» گاه بچشم میخورد ، این بطوطه از خانه بزرگی بنام «دارالسیاده» نام میبرد که شبیه بمدرسه بود و در آنجا فقط از اولاد پیغمبر پذیرائی میشد ، بکسانی که در دارالسیاده زندگی میکردند رختخواب ، خوراک و شمع داده میشد و هنگام مسافرت ما بحتاج ایشان تامین میکردید ، قشرهای پائین اجتماع دین درستی نداشتند ، تغییر مذهب در نظر مردم کار مهمی نبود ، در آسیای صغیر هر وقت قدرت بدست مسلمین میافتاد مردم مسلمان میشدند و همینکه مخالفین بر سر کار میآمد مردم بسادگی اسلام را از دست میدادند و دین جدید را قبول میکردند در این منطقه تعصب مذهبی بقدری کم بود که مسیحیان با مسلمین ازدواج و معاشرت داشتند و گاه مسیحیان برای آنکه بتوانند در دستگاه حکومت نفوذ کنند بقبول اسلام رضایت میدادند ، هر مالک مسیحی که بدین اسلام میگریید اساس مالکیت او تثبیت میشد و بخوبی و آزادی میتوانست کشاورزان را مورد استثمار شدن قرار دهد در دوره جلال الدین رومی داشتن زن ولله یونانی بسیار معمول بود چنانکه جلال الدین رومی و سلطان ولد زن مسیحی داشتند ، در قونیه يك صومعه یونانی بود با اسم «افلاطون» که ملای رومی بمتولی آن علاقه فراوان داشت و یکبار چهل روز تمام با او بسر برد ، پسر جلال الدین سلطان ولد و امیر عارف نوه اش با کمال میل به این صومعه میرفتند و با کسانی که تارک دنیا بودند سخن میگفتند ، نزدیکی با یونانیها سبب شد که بسیاری از خصوصیات فرهنگی و حتی بعضی از نظریات خزافی آنان در بین مسلمین اشاعه یابد .

افلاکی مورخ مینویسد « مسیحیان بجن بحری معتقد بودند و میگفتند هر ساله این جن یکی را میر باید و بقدر دریا میبرد، بهمین علت زن جلال الدین همواره با او توصیه میکرد که مواظب خود باشد ولی ملای رومی باین اندیشه های خرافی میخندید و برای آنکه بطلان این فکر را ثابت کند یکبار با عبا و عنابه خود را به آب انداخت و لحظه ای زیر آب رفت تا کبری خاتون عیالش به بطلان این افکاری بردوی جهت او را از رودخانه و دریا ترساند ... » (۱)

## نظری بوضع اقتصادی ایران و بعضی از کشورهای آسیای میانه بعد از اسلام

چنانکه گفتیم « در عهد باستان بین روم و یونان و سکنه حدود بحر احمر و دریای مدیترانه با ممالک شرق نزدیک و کشور کهنسال چین مناسبات اقتصادی برقرار بود . و بوسیله کاروانهای شتر و ارا به های محکم امته و کالاهائی نظیر ، ابریشم ، مخمل ، جواهرات ، اسلحه و مواد معطره بین ممالک شرق و غرب مبادله میشد، این مناسبات اقتصادی گاهی در اثر مداخلات کشورهای که واسطه شرق و غرب بودند (نظیر ایران) دچار وقفه و رکود میشد ، و گاه در اثر تعرض دزدان و از بین رفتن مال التجاره بازرگانان، روابط اقتصادی بین دو قاره روبه سستی میرفت.

جاده های تجاری شرق و غرب در آن دوره از ایران ، بلخ ، کاشغر و بین النهرین میگذشت...

در دوره قرون وسطی فعالیت اقتصادی خاور و باختر دچار رکود شد، در این دوره فتودالها و سایر طبقات ممتاز احتیاجات اقتصادی خود را در داخل تامین میکردند و تجارت نقش مهمی در سیستم اقتصاد فتودالی بازی نمیکرد.

علاوه بر این تجارت شرق و غرب در اثر ظهور جنگها و روی کار آمدن سلسله های جدید پادشواریم ای تازه ای مواجه شد بهمین مناسبت تجارت ابریشم تا حد زیادی کم شده بود ، در این ایام سیستم فتودالی و نفوذ بایها اساس

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

(۱) بعضی از مطالب این کتاب ماخوذ از کتاب سلاجقه آسیای صغیر نوشته گردلسکی محقق شوروی است که از کتابخانه فاضل محترم آقای کریم کشاورز اصل روسی آن اخذ و به همت آقای علی اصغر چارلاقی ترجمه گردید.

علم و فرهنگ را در غرب متزلزل کرد. مدافعین متعصب مسیحیت آثار دست‌یافته‌ی پیشینیان را میسوزاندند و چه بسا از کتب گرانبهای کتابخانه عظیم اسکندریه که بدست مأمورین مذهبی برای دادن دعا یا مقاصد دیگر از بین رفت، سرگرم شدن اروپائیان بچنگهای فتودالی سبب گردید که راههای تجاری قدیم و فکر بازرگانی بین شرق و غرب رو بفراموشی رود. تنها در این ایام در ناحیه بیزانس جنبش قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود ولی در اروپای غربی هیچگونه فکر تجاری وجود نداشت.

در ایامی که مناسبات تجاری بین شرق و غرب بصفر تنزل کرده بود چینی‌ها در صدد بودند مناسبات اقتصادی جدیدی با ممالک آسیای مرکزی و هندوستان مستقر سازند و مأمورین سیاسی و اقتصادی این ممالک غالباً درآمد و رفت بودند.

بهمینجهت شهرها و آبادیهای تازه‌ای بوجود آمد. مذهب بودایی در اثر همین آمدورفته‌ها از طریق هندوستان بچین راه یافت در قرن دهم بکنفر نماینده مذهب بودایی اعزام چین گردید.

پس از استقرار حکومت عربی چینی‌ها بار دیگر بفکر افتادند که مناسبات اقتصادی دیرین را با ممالک آسیای میانه تجدید کنند. دیری نگذشت که تلاش چینی‌ها بشمر رسید و مناسبات تازه‌ای بین چین با ممالک اسلامی بوجود آمد و از راه خشکی و دریای آمود و رفت کشتیها و کاروانهای تجارتمی شروع شد. در بنادر چین مناطق مسلمان نشین بوجود آمد. مسافرین و جغرافی دانهای عرب و ایرانی مطالب جالبی راجع بجاهدها و فعالیتهای اقتصادی ایندوران نوشته‌اند.

چنگهای صلیبی باب جدیدی در مناسبات اقتصادی بین اروپا با ممالک شرقی مخصوصاً چین افتتاح نمود در ایندوره فتودالهای اروپا بشام، فلسطین مصر و بیزانس قدم نهادند تا با استفاده از منابع ثروت این کشورها بیش از پیش خود را غنی سازند در اثر این برخورد ها فتودالهای اروپا از ملل شرق استفاده های مادی و معنوی فراوان کسب کردند و از خرمن فرهنگ و تمدن دیرین این ممالک خوشه‌ها چیدند و از مناطق شرقی کالاهائی نظیر فلز، دارچین، میخک، جوز و بطور کلی تمام ادویه‌جات مورد احتیاج را صادر می‌کردند و از این مواد برای حفظ غذا از عفونت استفاده می‌نمودند همچنین عطریانی از قبیل عود و عنبر و غیره از هندوستان صادر میشد در نظر اروپائیان محروم و غارت شده.

تمدن مشرق بسیار باشکوه می‌نمود و مردم اروپا با آدابها، آداب و سنن و قصور عالی شرق بدیده اعجاب مینگریستند. در حالیکه امروز وضع معکوس است یعنی مداخلات استعماری اروپائیان نمیکندارد ملل شرق در راه تمدن جدید قدم گذارند. استقرار مناسبات اقتصادی در ایندوره سبب شد که همراه با کالاهای مختلف لغات عربی، یونانی و شامی در زبان و ادبیات غرب رسوخ کند و خصوصیات تمدن شرق توسط بازرگانان و سایر طبقات در بین اروپائیان راه یابد.

در دوره چنگهای صلیبی مبارزه و رقابت بین بندر ژن و ونیز منتهی بچنگهای خونینی شد. هر یک از این دو بندر برای بدست آوردن راه تجارتمی شرق بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. در نتیجه این چنگها، حاکمیت در مدیترانه و بدست آوردن کلنی‌ها و جاده‌های مهم تجارتمی گاه نصیب ژن و گاه نصیب ونیز میشد. در چنگ چهارم صلیبی که بسال ۱۲۰۴ میلادی به وقوع پیوست قسطنطنیه بتحریر و نیز به مورد نهب و غارت واقع شد و صلیبیون بجای اینکه با مسلمانان دست و پنجه نرم کنند بغارت قسطنطنیه مشغول شدند. چنانکه بکنفر ناظر فرانسوی مینویسد:

«... چنان غارت عظیمی بوقوع پیوست که محاسبه میزان غنائم ممکن نیست. طلا و نقره و سنگهای قیمتی، گلدانها و ظروف طلا و نقره پارچه‌های نفی و ابریشمی و بالاخره از هر چیز زیبایی مهاجمین سهمی بدست آوردند. بموجب قرارداد قبلی ونیزها نیمی از غنائم را تصاحب می‌کردند و بابت کشتیها و ساز و برگ و وسائل تعرضی نیز مبلغ کلانی از صلیبیون می‌گرفتند.

مبارزاتی که در طول زمان بین دو جمهوری ونیز و ژن در گرفته فقط برای بدست آوردن قدرت اقتصادی در سراسر مدیترانه و بمنظور کنترل جاده‌های تجارتمی بطرف مشرق بوده‌است آنها میکوشیدند تا با بدست داشتن جاده‌ها و وسائل کافی تجارت گندم، غلام، ماهی، عسل و غیره را بخود انحصار دهند و از راه بازرگانی فروش شراب و پشم و عطریات سود کلانی تحصیل کنند حوزه نفوذ اقتصادی بازرگانان ونیزی و ژنی تا کیف و ولگا و آسیای مرکزی ادامه داشت (۱)».

ماخوذ از مقدمه آقای کونین محقق شوروی بر کتاب مسافرت مارکو پولو



## تا حمله مغول

در دوران حکومت سامانیان چون ماوراءالنهر تقریباً صدسال از هجوم حارجیان درامان بود اقتصادیات مملکت در منجرای طبیعی خود رشد و تکامل یافت و خرابیهاییکه بر اثر جنگها و حکومتهای تحمیلی عرب ایجاد شده بود برطرف گردید. در باغهای مرو، موکاری، پنبه کاری و تهیه نوغان ابریشم معمول شد و بتدریج توسعه یافت این جریان بر شد صنایع کمک کرد و تولید پارچه های نخی و ابریشمی بطور قابل ملاحظه ای فزونی گرفت بطوریکه مصنوعات ایندوره نسبت بادوار قبل بهتر بود. گله داری نیز اهمیت بسیاری حاصل نمود، مخصوصاً پرورش گوسفندان، اسب و شترهای دو کوهانه معمول شد در منطقه زرفشان و کاشغر دریا، گندم و جو ذرت و برنج و سایر محصولات زراعتی کاشته میشد، در سمرقند و بخارا و شهرسبز و سایر نقاط نه فقط منسوجات ظریف و نازک تهیه میشد بلکه پارچه های ضخیم نیز می یافتند که مورد احتیاج اهالی کوچ نشین بود، منسوجات نخی در ناحیه وزار نزدیک سمرقند تولید میشد و نیز پارچه هاییکه در نزدیکی بخارا می یافتند شهرت زیادی داشت. مصنوعات کاغذی کارخانجات کوچک سمرقند نه فقط در ماوراءالنهر بلکه در سراسر جهان اسلامی شهرت داشت و بازار کاغذهای با پیروس و روغنی را شکست داده بود.

شهرهاییکه در نزدیکی اراضی ایلات کوچ نشین واقع شده بودند مانند اورگنج و چاچ چرمهای خشن و ضخیم پارچه های کتانی ضخیم و سایر کالا های مورد نیاز کوچ نشینان را تولید میکردند.

درفرقان، آهن، قلع، نقره، جیوه، مس، سرب، خاک نسوز، نوشادر و در ناحیه خجند، استخراج نقره بمقدار زیاد صورت میگرفت در شهرهای فرغانه اسلحه و وسایل کشاورزی و ظروف مسی ساخته میشد جغرافی نویس عرب این حوقل مینویسد در حوالی استرفشان، دو محل وجود داشت که از آنجا آهن استخراج میشد، ذخایر این معادن بقدری زیاد بود که نه فقط نیاز مندیهای فرقان را تأمین میکرد بلکه مصنوعات فلزی این

حدود بخراسان و عراق هم حمل میشد.

مؤلف مجهول کتاب «حدود العالم» حکایت میکند که در مارسند بازار مکاره ای تشکیل میشد و از آنجا کالاهای گوناگون با طرف حمل میگردد از آنجمله آهنرا بنقاط مختلف میبردند.

استخری مؤلف عرب می گوید که در ناحیه اسپره معادن ذغال سنگ فراوان وجود دارد و مینویسد «کوه سیاهی وجود دارد که مانند ذغال درخت میسوزد» همان مؤلف خاطر نشان میکند که در قرن دهم، زمان بنی عباس در آسیای میانه در امور نظامی از نفت بطور وسیعی استفاده میشد و هنگام معاصره شهرها از بمبهای آتشناپیکه از نفت تهیه میشد استفاده میکردند در مناطق کوهستانی زرفشان کوهی بود که از آنجا طلا، نقره، آهن، کات کبود استخراج میکردند. در نواحی دروازه روشن و بدخشان نیز معادن نقره و طلا و غیره استخراج میشد.

رشد و توسعه کشت و زرع، وسعت یافتن شهرها

و ترقی صناعت باعث شکفتگی تجارت داخلی و خارجی گردید. کوچ نشینان بیابانهای ماوراءالنهر

گله میآوردند، چرم خام و پشم و غیره را با نان، پارچه و اسلحه مبادله میکردند در آن دوره تجارت غلام نیز رونق داشت برده ها را ایلات کوچ نشین بیابان بردگان میآوردند.

خصوصیات صنعتی نواحی مختلف آسیای میانه در قرن دهم توسط مؤلف عرب «المقدسی» توضیح و بیان شده است.

«آنچه که مربوط بامته هست: از ترمز، صابون، ادویه جات و گیاههای داروئی، از بخارا، منسوجات نازک، قالیچه های نمازی، قالی، منسوجات برای پوشاندن سطح اطاق، چراغهای مسی، پارچه های طبرستانی افسار و دهنه و سایر لوازم مهار اسب و منسوجات مصری، مواد چربی، پشم گوسفند، روغن برای مالیدن پسر و غیره صادر میشد از ناحیه (کرمینه) رومیزی و سفره و از دبوسیه منسوجات قواری صادر میشد است سپس مقدسی مینویسد:

«در بغداد از سلطانی شنیدم که میگفت این پارچه ها ساخت خراسان است، از شهر ربن جن. پارچه های پشمی و قالیچه های نمازی، ظروف قلع، چرم، پارچه های ضخیم و گوگرد و از خوارزم. خز، پوست سمور و روباه و سایر حیوانات کوچک نظیر خرگوش و بز صادر میشد و نیز شمع و تیر و کمان

و کلاه‌های بلند و سریش ماهی، روغن کرچک، چرم اسب، عسل، گردو مرغ شاهین، شمشیر، نیزه، گوسفند، قابیچه، انگور، کشمش، بادام، پارچه‌های پشمی، روانداز، قفل، گاوآهن > که فقط اشخاص قوی‌البینه می‌توانستند آنرا بخرکت درآورند < پتیر، ماهی و قایق صادر می‌شد.

از سمرقند: منسوجات، ادوات نقره، دیسکهای مسی، اقسام روسری، رکاب، دهنه، کمر بند و افزارهای مختلف و البسه پشمی صادر می‌شد، از بنیاد کنت منسوجات ترکمنستانی: از چاق زینهای بلند، از چرم اسب، روسری، دستمال و چرم (که ترکها می‌آوردند و آنجا دباغی میشد) عبا، قابیچه‌های نمازی، گندم، گاوآهن، سوزن، کاغذهای مخطوط، قیچی، و از سمرقند پارچه‌های خوب و منسوجات قرمز رنگ کتان ابریشم، گردو و از ناحیه فرقان و اسفنجاب غلامان ترک پارچه‌های سفید و وسائل جنگی و مس و آهن و از طراز پشم بز و از ترکستان اسب، گاو و از ختلان اسب و گاو صادر میشده است ضمناً در این دوره گوشت و خربوزه بخارا شهرت داشته و گاو آهن‌های خوارزم و ظروف چاق و کاغذ سمرقند مورد توجه مشتریان بوده است <.

در این دوره تجارت ماوراءالنهر با شرق و غرب توسعه فراوان پیدا کرد مخصوصاً روابط بازرگانی با آسیای نزدیک رونق یافت.

در نوع کالاهای تجارتي ماوراءالنهر با سایر نقاط تغییراتی پیدا شد اگر در زمان خلافت بنی عباس کالاهاییکه بماوراءالنهر می‌آمد عبارت بود از اشیاء تجملی پارچه‌های گران قیمت ظروف برنزی و نقره‌ای، شیشه و سنگهای قیمتی و اسلحه‌های گرانبها و از این قبیل در دوره سامانیان برخلاف کالاهائی دیده میشود که مورد احتیاج عمومی است. راه کاروان و بین‌خاور- نزدیک و چین از ماوراءالنهر میگذشت. اینراه از سواحل کشورهای کناره دریای مدیترانه شروع میشد و از بغداد و همدان و نیشابور، مرو و آمل میگذشت و ببخارا می‌آمد و از آنجا از سمرقند و چاق و طراز و ساحل جنوبی عیسی کلا عبور کرده بمغولستان و چین میرسد مهمترین کالاهاییکه از چین می‌آمد > ابریشم < بود تجارت ماوراءالنهر و خراسان با کشور پادشاهی بلغارستان رونق داشت، مورخ عرب ابن فضلان که در سال ۹۲۰ بمنوان منشی سفارت خلیفه مقتدر > ۹۳۲ - ۹۰۸ < بکشور پادشاهی بلغار قسمت ولگافرستاده شده بود، بطور مفصل راه تجاری را که با آسیای میانه و اروپای جنوب شرقی

مربوط میشد شرح داده است، قبلاراه تجاری از بغداد و ایران پادشاهی بلغار از راه قفقاز و خزر عبور می‌کرد اما در اوایل قرن دهم یعنی در زمان خلافت مقتدر روابط خلیفه با پادشاه خزر تیره شد و راههای تجارتي از ماوراءالنهر عبور کرد، ابن فضلان سپس مینویسد که راههای تجارتي از بخارا تا چین چون و آمو دریا کشیده شده و از آنجا با عبور از آب بناحیه خیره میرفتند که مرکز خوارزم جنوبی بود سپس بناحیه اورگنج و از آنجا از راه زمندان و غیره بکشور پادشاهی بلغار میرسیدند باین ترتیب راه تجاری از ناحیه خوارزم میگذشت و در ساحل چپ ولگا امتداد مییافت. در بین راه کاروانسراهایی برای استراحت شبانه پیش بینی شده بود که در آنجا بازرگانان استراحت می‌کردند، از سکه‌هایی که در نواحی روسیه تا ساحل دریای بالتیک ضمن حفريات بدست آمده معلوم میشود که در دوره سامانیان تجارت با روسیه هم جریان داشته: این نکته جالب توجه است که در ناحیه مسکو در اوایل قرن نوزده در محلی که اکنون کاخ شوراها بنا شده. مسکو کی مربوط بدوره طاهریان بدست آمده است. کاروانها گاهی اوقات بسیار بزرگ بود بطوریکه ابن فضلان مینویسد در کاروانی که او و سفیر خلیفه مقتدر را مشایعت میکرد پنجهزار نفر مسافر بود.

ممکنست که ترکیب کاروانها گاهی باین عظمت بود ولی بطور معمول هر کاروان از صد و پنجاه تا دویست شتر و اسب داشته است. با کاروانها نه فقط تجار بلکه صنعتگران، سفراء، استادکاران، دانشمندان، نقاشان، سیاحان و غیره مسافرت میکردند.

در اینموارد کاروانها عظمت خاصی داشتند و بوسیله قوای مسلح حفاظت میشدند (۱).

بطور کلی تمام مدارک تاریخی از رشد صنعت و تجارت ماوراءالنهر در دوره سامانیان حکایت می‌کند > . . . . . متاع سمرقند و بخارا از یک طرف بداخله ایران و شهرهای بزرگ آن پراکنده میگشت و از آنجا بمراق و آسیای صغیر میرفت و از سوی دیگر در چین و هندوستان رواج یافت و حتی فرانسوی در دست است که از راه مغرب دریای خزر بممالک شمالی اروپا نیز میرفته است چه مقدار کثیری در مسکوک ایران را در روسیه و سوئد یافته‌اند که

(۱) - تاریخ ناچیکستان

بیشتر آنها از درمهای سکه سامانیان است که در بخارا و سمرقند و چاچ و بلخ و اندرآب و نیشابور سکه زده اند و این خود دلیل است که در میان شهرهای ماوراءالنهر و ممالک شمال شرقی اروپا روابط تجاری در میان بوده . « (۱)

«قرن هشتم برای ساکنین شهری ماوراءالنهر دوره شهرها و رشد دشواری بود...»

تمدن نرشنی در تاریخ بخارا حکایت میکند که پس از فتح بخارا در هفتصد و نه اعراب با ضبط نصف خانه های شهر عده ای از ساکنین خانه ها را مجبور به تخلیه مساکن خود کردند و باین ترتیب قسمتی از بخارا به دست نمایندگان عرب افتاد اکثر املاک هر بها در نزدیکی دروازه کهند واقع شد . زیرا این ناحیه مستحکمترین قسمت بخارا بود . از میان طوایفی که در بخارا مستقر شدند طایفه بنی سعد و بنی اسد شهرت داشتند و دودروازه بخارا بنام این دو طایفه مشهور بود .

فتح اعراب با بادانی شهرها لطمه وارد کرد ولی در تغییر منظره عمومی بلاد و توسعه شهرها نقش مهمی ایفاء نمود . ضمیمه شدن آسیای میانه بحوزه قدرت خلفا سبب گردید که روابط تجاری بین آسیای نزدیک و ماوراءالنهر توسعه یابد و این موضوع تأثیر زیادی در توسعه شهرها داشت . شهرهای ماوراءالنهر کم کم بشهرهای نوع فتودال تبدیل میشدند . این تغییرات در دو جهت صورت میگرفت با قسمتهای داخلی شهر تغییر صورت میداد و یا اینکه یک شهر قدیمی اهمیت خود را از دست میداد و در خارج آن شهر جدیدی فتودالی ایجاد میشد .

نظیر این تغییرات در سمرقند و مرو بوجود آمده بود در آنجا شهرهای قدیمی اهمیت خود را از دست داد و شهرهای فتودالی جای آنها را گرفت . درست است که شهر سمرقند هنوز مدت زیادی مرکز اداری بود ولی تجارت و صنعت در منطقه نوساز رونق داشت در آغاز قرن هشتم قسمت اساسی شهر در بین دروازه کوشک و ریگستان واقع شده بود . در مرو هم در قرن هشتم شهر جدید نوع فتودال بوجود آمد ( توضیح آنکه در شرق پس از تبدیل مختصات بردگی بفتودالیسم در وضع عمومی شهرها تغییراتی رخ میدهد،

(۱) - ماخوذ از تنبیهات آقای سعید نفیسی (احوال و اشعار رودکی)

باین معنی که شهرهای دوره بردگی مرکز صنعتگران و تجار بود و چون دستگاه سیاسی هم در شهر وجود داشت مرکزیت بیش از دوره فتودالیت بود ولی پس از استقرار رژیم فتودالیزم تمام ارباب حرف و صنایع گرداگرد مراکز فتودالی متمرکز گردیدند ولی باید بخاطر داشت که این تغییر در همه جا یکسان صورت نگرفته و در دوره فتودالیزم هم بعضی از شهرها مانند دوره بردگی مرکز صنعت و تجارت بود « از تاریخ تاجیکستان »

«در شهرها و بلاد بعد از اسلام چند قسمت مشخص بچشم مشخصات شهرها میخورد یکی قسمت ارك که محل قصور سلاطین و امرای وقت بود و بنام کهندژ خوانده میشد و بابر جها

و دیوارهای قطور از سایر نقاط مشخص میشد دوم قسمتی که مسکن توده مردم بود و بنام شهرستان نامیده میشد سوم قسمتی که بازارها و عمارات نوین یاد در آن قرار گرفته بود که به اسم «ریض» معروف بود ، شهرستان و ریض نیز برای حفاظت از حملات احتمالی فتودالها بوسیله دیوارهای عظیم و برج و باروها حفاظت میشد، دروازه های شهر غالباً از چوب ضخیم یا آهن ساخته میشد تعداد دروازه هر شهر بر حسب جمعیت و موقعیت اقتصادی و نظامی کم یا زیاد بود مثلاً اسپنجاب دارای چهار دروازه و بنکت ۱۲ دروازه داشت ، هر دروازه ای به جاده ای که یکی از شهرهای آباد منتهی میگردد مربوط بود و همیشه در نزدیکی دروازه ها عده ای بدیده بانی و مواظبت شهر مشغول بودند کلیه مسافرین و کاروانهای تجاری قبل از بسته شدن دروازه باید وارد شهر شوند و الا پس از بسته شدن دروازه چاره ای جز اطراق در بیرون شهر نداشتند ، خانه ها معمولاً گلی بود ، اطاق بعضی از خانه ها با در چوبی نیز مجهز بود آجر و کج بیشتر در منزل طبقات مرفه بکار میرفت هر کوچه و خیابان نام مخصوص بخود داشت نظیر بازار عطاران کوی عاشقان و غیره ، شهرهایی که از وسط آنها يك یا چند نهر یا رودخانه عبور میکرد معمولاً آباد و پاکیزه بود برعکس شهرهای کم آب ، اغلب کثیف و آلوده بنظر میرسید ، بگفته ابن حوقل بیش از دو بیست شهر در ماوراءالنهر وجود داشته ولی صاحب کتاب حدود العالم به ۱۷۱۶ شهر در این ناحیه اشاره کرده است که بعضی از آنها از جهت صنعت و تجارت اهمیت فراوان داشته است مثلاً بازرگانان و تجار شهر نیشابور در مهمانسراها و کاروانسراها و بازارها به داد و ستد مشغول بودند بعضی از بازارها و سراها بدسته های مختلف پیشه و ران تعلق داشت و بنام آنها خوانده میشد مثل رسته کلاه دوزان و رسته کفشگران و رسته خرفروشان ، و رسته ریسندگان و رسته و بازاری که در آن طناب تهیه میکردند...»

این حوقل در مورد ماوراءالنهر مینویسد «ماوراءالنهر یکی از ثروتمندترین و بزرگترین و دلگشا ترین و باطراوت ترین اقلیم های جهانست... و فور نمث در این سرزمین بعدیست که در مقابل چندین قحطی که برای نقاط دیگر پیش میآید، مردمان آن فقط یکبار دچار قحطی میشوند و اگر سرما یا گرما و یا آفات دیگر بفراین غلات آنان نزند، ذخائرشان بچودی است که میتوانند خود را تا بدست آمدن محصول دیگر نگاهدارند و از نقاط دیگر مساعدت و کمک نخواهند... وسائل ارتباط در ماوراءالنهر زیاد است، بهمین علت چارپای زیادی از قبیل قاطر، شتر و الاغ و کوسفندان و احشام دیگر... در آنجا وجود دارد... و نیز پارچه ها و لباسهای پشی و ابریشمی و کزیاسی و غیره بی اندازه زیاد در بازارهای آنجا دیده میشود در ماوراءالنهر معادن آهن بیش از حد احتیاج وجود دارد که مازاد آنرا از آنجا بخارج حمل میکنند و معادن طلا و نقره و جنیوه این سرزمین در تمام بلاد اسلامی نظیر ندارد... کاغذی دارند که از لحاظ موقوعی و فراوانی مانند ندارد... هر کس بقدر قوه خود و مکنت خویش در پندیرانی از مهمان و خدمتگراری باوجهد میکند... در عهد ما در سایر بلاد اسلامی توانگران و ثروتمندان مال خود را صرف عیش و عشرتهای بی جا و کارهای ناشایست میکنند ولی ثروتمندان ماوراءالنهر مال خویش را صرف ساختن کاروانسراها و راهها و رباطات و موقوفات و بستن پلها و سایر امور خیریه می نمایند. هیچ شهر و گذرگاه و دهکده ای نمیتوان یافت که در آن کاروانسراهائی برای نزول مسافرین نداشته باشد... در سراسر مرز اسلام ناحیه ای جنگ آورتر از مردمان ماوراءالنهر نیست...»

تلخیص و نقل از کتاب حجة الحق نوشته آقای گوهرین

ناصر خسرو در سفرنامه خود مینویسد «... آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم یکی ناحیت دشت در ایام لشکرخان، دوم بدیلمستان در زمان امیر امیران جستان بن ابراهیم، سوم در ایام المستنصر بالله امیر المومنین چهارم بطبیس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد و چنانکه بگشتم بایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم.»

ناصر خسرو در سفرنامه خود کمابیش وضع اجتماعی آنروزگار را تصویر میکند، مظالم حکام و مامورین مالیه، عسرت و تنگدستی توده مردم ظلم و ستمگری مالکین و فئودالها، قحط و غلا و جنگها دائمی فئودالها برای غارت دهات و شهرستانها از خلال این سفرنامه و سایر آثار تاریخی آن دوران بچشم میخورد، ناصر خسرو ظاهراً تحت تاثیر تعصبات شخصی از امنیت مصر به نیکی یاد میکند «.. امن و فراغت اهل مصر بدان حد بود

که دکانهای بزازان و صرافان و جوهریان را در نیستندی الادامی بروی کشیدندی و کس نیارستی بچیزی دست بردن... در جای دیگر گوید «... اهل مصر هر چه فروشند راست گویند و اگر کسی بمشتری دروغ گوید او را برشتری نشانده زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد و زنگ میچنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم و ملامت می بینم و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد...»

« در این دوره در بعضی از شهرها نظیر خوارزم در اطراف قصر شاه عده ای از فئودالها در کاخ خود میآرمیدند و دهقانان که در شمار اشراف بودند با لباسهای مخصوص خود حقوق و اختیاراتی داشتند و رتق و فتق امور بانظر آنها صورت میگرفت. در قصری که در کشور تاجیکستان پیدا شده عمارت دوطبقه دیده میشود و از آثاری که بدست آمده می توان بحدود صناعت آن دوره پی برد. باستانشناسان از روی آثاری که کشف کرده اند اینطور استنباط میکنند که این دوره، دوره قبل از فئودالیزم است، از نظر وسعت این شهر از شهرهای دوره فئودالیته کوچکتر است. در شهر بناهای سنگی معکمی وجود دارد. این خانهها در حقیقت بصورت قلعه ساخته شده اند و مقر اشراف، دهقانان و تجار ثروتمند بوده است. در شهرهای دوره فئودالیته معابد، برج و قلعه و دروازه نیز دیده میشود و سراسر شهر بوسیله دیوار احاطه شده است. صنعتگران در داخل خانههای کوچک زندگی میکنند و کارگاههای آنها در مجاور خانه مسکونی آنان قرار گرفته است. غیر از مردم آزاد، غلامان نیز زندگی میکنند خادمین خانههای اعیان و اشراف در عداد غلامان قرار دارند در خارج از شهر در اراضی زراعت و فعالیتهای اقتصادی توسعه کافی پیدا نکرد در میان کشاورزان افراد نیه مستقل که تابع دهقانان هستند دیده میشوند.

در بخارا زندگی سیاسی و اقتصادی در داخل شهر متمرکز بود در آنجا بازار و رسته های صنعتگران بوجود آمدند و کاروانسراهائی ساخته شد بطوریکه نرشخی میگوید: در دوره طاهریان در بخارا منسوجات زیادی بافته میشد ممکن است که این منسوجات با نیروی کار غلامان تهیه و آماده میشده. محصولات این کارگاهها بمرکز خلافت و شهرهای دوردست

خاور نزدیک حمل میگردید ، همزمان با تغییرات داخلی شهرستان بخارا توسعه شهرهای دیگر نیز صورت میگرفته . در آغاز قرن هشتم توسعه شهر بخارا در سه جهت بود .

از جنوب تا دروازه عطار که در آنجا بازار و مهمانخانه بوجود آمد. در جنوب باختری و خاوری نیز بازار اصناف و صنعتگران تشکیل شد . در اواسط قرن نهم بروست بخارا افزوده شد و در فاصله سال (۸۵۰-۸۴۹) مجدداً دور آنرا حصار کشیدند. این شهر بازده دروازه داشت . در دوره سامانیان ظواهر تمدن شهری آراسته تر شد . بناهای تازه و بزرگی برای اشراف و مراکز ادارات و تجارتخانهها ساخته شد. در بخارا در اطراف ارك و قصر شاهی عمارات زیبایی بنا گردید که دیوانها و مراکز سیاسی در اطراف آن قرار داشتند. در اثر انتقال فعالیتهاى اقتصادی باین شهر ، بخارا بیک شهر فتودال تبدیل گردید . در این شهر کوچه های مخصوصی برای صنعتگران مختلف ایجاد گردید . کارگران ضمن کار در کارگاهها کالاهای تهیه شده را میفروختند . بازار مرکز کسب و کار صنعتگران بود بهمین علت در قرن دهم فعالیتهای تجاری در بازار صورت میگرفت و شهرها ، قیافه قبل از فتودالیت خود را از دست داده بودند .

در قرن دهم تمدن آسیای میانه بطور خارق العاده ای رشد فرهنگ و تمدن در قرن دهم اوج گرفت و از بسیاری جهات از تمدن اروپایی آن زمان کاملتر و جالبتر بود، دانشمندان، شعرا نقاشان و سایر هنرمندان از تمام نقاط خلافت عرب بباوراءالنهر میرفتند، و در شهرهای ماوراءالنهر و خراسان ساکن میشدند زیرا در آنجا برای رشد علم و هنر زمینه مساعدی فراهم بود، اهل علم تشویق میشدند بین بخارا ، سمرقند مرو و اورگنج مناسبات فرهنگی برقرار شد و بخارا پایتخت حکومت سامانیان تبدیل بمرکز علمی گردید، در بازار کتابفروشان بخارا بهترین کتب زمان وجود داشت، مثلا بزرگترین دانشمند وقت ابوعلی سینا که ذر مطالعات متافیزیکی ارسطو با مشکلی روبرو شده بود در بازار بخارا موفق شد کتاب دانشمند وفیلسوف شهیر شرق فارابی را پیدا کند این کتاب او را در درک نظریات ارسطو کمک فراوان نمود ، در بخارا کتابخانه دولتی نیز وجود داشت که

ابوعلی سینا پس از معالجه نوح بن منصور سامانی اجازه یافت که از آن استفاده کند و درباره این کتابخانه در شرح حال خود چنین مینویسد «من بخانه ای وارد شدم که اطاقهای فراوانی داشت در هر اطاق صندوقهایی پر از کتاب وجود داشت، کتابها رو بهم چیده شده بود. در یک اطاق کتابهای عربی و ادبی و شعری بود، در اطاق دیگر کتابهای شرعی و فقه و باین ترتیب در هر اطاقی کتابهای مربوط بیک رشته از علوم وجود داشت ، من صورت کتابهای مولفین قدیم را مطالعه کردم و آن کتابهاییکه مورد نیازم بود مطالعه کردم . در آنجا کتابهایی دیدم که اسم آنها را بسیاری از مردم نمیدانند من هیچگاه با چنین گنجینه علمی نفیسی قبلا مواجه نشده بودم و بعد از آن تاریخ نیز چنان کتابخانه ای ندیدم .»

در باره صنعت ساختمان آسیای میانه، در فاصله قرن هشتم و دهم مجسمه ها و ابنیه ای که بیادگار مانده نماینده پایه هنر در آن دوره میباشد مثلا ستونهائیکه از آجر ابلق در ساختمان کاروانسرای ترمز دیده شده میتواند نمونه ای برای صحت این نظر باشند. این ساختمانهائیکه بطور مربع ساخته شده شبیه بقعه ایست که دیوارهای بلند و برجهای بزرگی در گوشه های آن تعبیه شده و این برجها با محوطه داخلی ساختمان ارتباطی ندارد چند ساختمانی که در مرو وجود دارند بی شباهت بساختمان ترمز نمیباشند ، در اطراف این ساختمانها برج و مناره هم ساخته میشد ، بطوریکه از منابع خطی و کتابها استنباط میشود . در شهرها مقابر و مساجدی با مناره های بلند میساختند . مثلا مقبره ای از سامانیان در قرن نهم در بخارا باقی مانده در ناحیه تاجیکستان نیز بناهای چوبی که یادگار آن دوره است هنوز باقیست.

در دوره غزنویان چنانکه گفتیم ممالک وسیعی بچنگ محمود افتاد ولی ایجاد چنین دولت وسیعی باعث رشد فرهنگ و تجارت و بهبود حال توده های زحمتکش نگردید.

لشکر کشیهای محمود برای او و اطرافیاناش منبع عایدی بزرگی بود ولی برای سکنه شهرها و دهات و مردم رنجبر ، آمدورفت قشون و تحمیل مالیاتهای گوناگون نتیجه ای جز فقر و پریشانی نداشت .

طبق نظر گردلفسکی شهرها در این دوره يك مرکز جنگی و تجاری است و برای تقویت سیستم فتودالی سودمند است و در خصوصیات آن در شرق در طی قرون تغییر محسوسی رخ نداده است.

مختصات اجتماعی  
شهرها در عصر  
سلاجقه

از خارج شهرها بی شکوه نیست و در داخل نیز ، ساختمانهای زیبا و مجلی برای زندگی اشراف بچشم میخورد ولی هر قدر از مرکز شهر دور شویم ، آثار انحطاط اقتصادی و وضع نامطلوب اکثریت مردم آشکار میشود ، معمولا قصر فتودالها در بالای تپه یا کوه سنگی قرار دارد تا فتودال بوسیله دیده بانهای خود بتواند مناطق مجاور را مورد بازرسی قرار دهد ، قصر فتودال معمولا حیاط وسیعی دارد که در اطراف آن بستگان و متعلقان اوسکونت دارند و بزنگی بکنواخت و غم انگیز خود در این محیط محدود ادامه میدهند و همیشه از بیم غضب احتمالی فتودال در رنج و اضطراب بسر میبرند ، بطوریکه این بطوطه مینویسد : « مسجد ، مدرسه ، حجره ، حمام و اینگونه ساختمانها یکی از ضروریات شهرهای مسلمان نشینی است که اغلب از پولهایی که فتودالها از طریق غارتگری بچنگ آورده اند این قبیل ابنیه بنام « موسسه خیریه » ساخته میشود . برای مردم شهر نشین « ده » کلمه وحشتناکی است زیرا اسکنة کوچ نشین دهات بعلل اقتصادی و برای تهیه وسائل زندگی گاه و بیگاه بشهرها حمله ور میشوند و هستی مردم را بیگما می برند ، شهرهای آسیائی مظهر تمدن فتودالی است و بوسیله دیواری از دهات مجزی میشود ، ابوالفداء مینویسد در نیمه اول قرن ۱۴ در اطراف شهر « کاستمان » هزار چادر نشین ترکمن زندگی میکردند ، شبها دروازه های شهر بسته میشد ، و اگر مسافری میرسید ناگزیر بود شب پای دیوار شهر بخوابد ، هنگام صبح قراولان و مأمورین دروازه مسافر را بازجویی میکردند و در صورتیکه باوبدگمان نبودند اجازه ورود میدادند .

رئیس قلعه یا رئیس شهر هر صبح با گروه جنگی خود از شهر خارج میشد و نواحی اطراف را مورد بازرسی قرار میداد ، پس از آن اهالی با خیال راحت گله های خود را برای چرا به خارج شهر میبردند ؛ شهرها معمولا مرکز فعالیت های صنعتی و تجاری است ، دروازه شهر برای حفظ حیات مردم از حملات خارجی تعبیه میشد ، غالب شهرهای ایران قرنهای دروازه داشت و هنگام

خطر بسته میشد ، هر محله بوسیله دیواری از محله دیگر مجزی میشد مردم غیر مسلمان ، یهودیها ، ارامنه و سایر فرق هر يك محلی مخصوص بخود دارند شهرها چه از نظر مذهبی و چه از نظر پیشه و شغل بمناطق مختلف تقسیم میشوند در آسیای صغیر روزهای جمعه که تعطیل عمومی بود دروازه شهر بسته میشد تا مردم با خیال فارغ بعبادت مشغول شوند هر يك از محلات نیز دارای دروازه ای بود ، یکی از تجار میگوید :

در آسیای صغیر تجار در ناحیه ای سکونت دارند و این منطقه بوسیله دیوار و دروازه از سایر نقاط مجزا است جمعه ها و شبها دروازه شهر بسته میشود خارج از شهر مزارع و چمنزارها قرار دارند ، گاه سرحد بین شهر و ده بوسیله باغات از بین میرود ، شهرهای بزرگ در این دوره بیش از صد هزار نفر سکنه داشت ، غالبا در شهرها برای جلوگیری از خطرات احتمالی استحکاماتی بوجود می آوردند ، این بطوطه در سال سی ام قرن ۱۴ پس از سقوط حکومت سلاجقه مینویسد « قونیه شهر بزرگی است ، خوب ساخته شده ، فراوانی آب ، چشمه ، و باغات بر زیبایی آن افزوده است ، کوچه های وسیع و بازار های زیبا دارد هر صنف ورسته محل بخصوصی دارند یعنی مثلا زرگرها ، بزازها و صحافها هر يك محلی بنام خود دارند » و بزازگانان در يك اتحادیه شبیه بکورپراسیون مجتمع میشوند و هر يك کالای معینی را به عرض فروش میگذاشتند و تجارت را در انحصار خود داشتند . بعضی از تجار برای جلب محبت مردم مدرسه و موسسه خیریه بنا میکردند ، داد و ستد در محله های مخصوصی صورت می گرفت مثلا برای فروش غلامان میدان مخصوصی بود بروکیر Broukier مینویسد : که در دمشق غلامان و کنیزان را روی

سکوها می نشاندند و از کنیزان فقط صورت و دستها نمایان بود اسبها را برای فروش می گردانیدند ، مراقبت شهرها با محتسب بود از آثاری که باقی مانده معلوم میشود که بعضی از ثروتمندان مدارس ، دروازه ها عمارات بزرگ و مساجد را با اسم خود می ساختند ، در غالب بلاد فتودالها ، اطرافیان آنها یعنی دانشمندان ، روحانیون ، ذراویش ، مستخدمین دیوانها از راه اختلاس و رشوه وضع مادی مناسبی برای خود تامین میکردند ، در شهرها میکده های مخصوصی نیز وجود داشت و گاه تجار ، ثروتمندان ، علما و صاحب نظران برای تفریح خاطر بآنجا میرفتند و با یاران خود بحال و سرور میپرداختند .

جلال‌الدین رومی ضمن توصیف شهر قونیه خطاب بفرزند خود -  
 بهاء‌الدین سلطان ولد میگوید نگاه کن و ببین چند هزار خانه و قصر بامراء  
 درباریان ، اشراف بازرگانان تعلق دارد ، خانه صنعتگران بلند است ولی  
 خانه تجار از آن بلندتر است و خانه امرا از خانه تجار مرتفع تر و قصور سلاطین  
 از تمام قصور صد بار زیباتر و پرارز تر است فتودالها و اصحاب قدرت غیر از  
 اموال غیر منقول اموال منقول زیبایی نیز گردآوری میکردند ، بین فتودالهای  
 صاحب قدرت و دهقانان محروم گروه صنعتگران شهری قرار دارند که از فشار  
 اقتصادی فتودالها آزادند ، این گروه متزلزل برای حفظ موقعیت اجتماعی خود  
 در پی تکیه گاهی میکردند و گاه صنف ورسته‌ای تشکیل داده و از منافع  
 خود دفاع می کنند ، از برکت کار مداوم اینها هنر و صنعت رونق میگیرد و  
 برزیبائی و جمعیت شهرها افزود میشود - در دهات فتودالها حاصل کار  
 کشاورزان را میگیرند و با خود بشهر میآورند ، در شهرها تجار نیز موقعیت  
 مهمی دارند این طبقه با موافقت فتودالها بدون هیچ قید و شرطی از راه احتکار  
 و گرانفروشی بغارت مردم مشغولند ، بازرگانان از بیم عصیان و غارت اموال  
 خود را در کاروانسراها حفظ و نگاهداری می کنند ، تجار ضمن اینکه  
 جیب خود را از گرانفروشی پر می کردند ، با رفت و آمد به مالک و شهرهای مختلف  
 اطلاعات اجتماعی و فرهنگی را با خود منتقل می کنند و ضمن گفتگو  
 با مردم آنها را با خصوصیات اجتماعی کشورهای همجوار آگاه میسازند و باین ترتیب  
 طبقه بازرگانان در آن دوره نقش مؤثری در انتقال تمدن و آداب و سنن اقوام  
 مختلف ایفای کردند ، بعلاوه کمی و تقص و مسائل حمل و نقل به مجرد خشکسالی  
 آثار فحطی آشکار میشد ولی در سالهاییکه بارندگی فراوان میشد بیم  
 فحطی نمیرفت .

الکسرا می نویسد بعلاوه جنگ قیمت اجناس گران

شد و بهای یکمن انگور تا ده درم ترقی کرد .

افلاکی در آثار خود آماره از هزینه زندگی

بدست میدهد از جمله می نویسد که در زمان جلال‌الدین

رومی نان تا فتون يك آقچا قیمت داشته و ۱۲۰ آقچا معادل يك درم سلطانی

بود نصف یکنان برای سیر کردن يك آدم معمولی کافی بود بطوریکه غالباً

شمس تبریزی نیمی از نان خود را بفقرا میداد در قرن ۱۴ که این بطوریکه

بسیاحت مشغول بود . با اینکه نسبت بسابق هزینه زندگی ترقی کرده بود

هزینه

زندگی

او میگوید که در مملکت ارزانی است زیرا او توانست از ده نفر با چهارده درم  
 بگرمی پذیرائی نماید او برای انجام مهمانی خود دو درم نان خرید و ده درم  
 برای خرید کباب بره و دو درم هم برای تهیه عمل و حلوا مصرف کرد  
 و باین ترتیب میهمانی را برگزار کرد .

فقط فقرا با دقت حساب پول خود را داشتند ، برای طبقه بالای اجتماع  
 پول ارزشی نداشت و معمولاً از راه جنگ ، خراج و جریمه پول از ده بجانب  
 شهر سرآزیر میشد ، این پولها معمولاً از دهقانان و سایر طبقات زحمتکش  
 گرفته میشد ، پس از جنگ و پیروزی غارت شروع میشد و گاه پس از غارت  
 وسیله‌ای برای انتقال اموال غارت شده موجود نبود .

مثلاً پس از حمله‌ای که به حوزه قدرت یکی از پادشاهان ، «لئون دوم»  
 صورت گرفت آنقدر غنیمت بچنگ آوردند که از قیصری دو بست کائلی که  
 نوعی از وسائل نقلیه بود برای حمل آنها خواستند این وسیله نقلیه که پیشابخت  
 بگاری نیست توانست که ۱۲۰ هزار کیلو اموال غارت شده را نقل کند پس  
 از آنکه اموال غارت شده مبرسید قیمت کالاها تنزل می کرد ولی همیشه از  
 ارزانی قیمت فتودالها استفاده میکردند زیرا آنها پول فراوان داشتند و  
 میتوانستند هر چه بخواهند بخرند در دوره ارزانی يك غلام زیبای خارجی  
 را به ۵۰ آقچا که معادل قیمت يك گسار معمولی است میفروختند معمولاً  
 سلاطین و امراء و ارباب قدرت میهمانی های مفصلی برپا میکردند بطوریکه  
 هر روز در مطبخ آنها صد گوسفند طبخ میشد هر سر سفره ظروف طلائی  
 حکاکی شده نیز دیده میشد ، گسار بشعرا هزاران سکه طلا بعنوان صلح  
 میپرداختند ، مورخین نمونه‌های زیادی از بخشایش سلاطین و امراء  
 و فتودالهای متنفذ محلی ذکر میکنند ، غالباً عطایای شاه بفتودالها هنگامی  
 که او بتخت می نشست ، میهمانی میداد یا از سفر باز میگشت باردیگر بخود  
 سلطان بر میگشت در این موارد سکه‌های طلا را بجانب اوها می کردند ،  
 سنگهای قیمتی را ارباب پول و زور بقیمتهای گران تهیه میکردند از جمله  
 زن سلطان غیاث‌الدین «گرچی خاتون» بابت يك سنگ قیمتی ۱۸۰ هزار درم  
 پرداخت « از تاریخ سلاجقه آسیای صغیر اثر گردلفسکی »

## مناظری از اوضاع اقتصادی

برای آنکه خوانندگان بیشتر با اوضاع اقتصادی ایران بعد از اسلام آشنا شوند و بخصوصیات زندگی کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان آن دوره واقف گردند بنقل قسمتی از کتاب قابوسنامه که آئینه‌ای از اوضاع اجتماعی آن ایام است مبادرت میکنیم.

در فصل چهل و سوم از این کتاب در آئین دهقانی و پیشه‌وری چنین

مینویسد :

« بدان ای پسر که اگر دهقان باشی شناسنده وقت باش و هر چیزی که خواهی کشت نگذار که از وقت خویش بگذرد، اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر، که یک روز پس از وقت کاری و آلت و جفت گاو ساخته دار و گاو آن نیک خر و بعلف نیکو دار و باید که جفتی گاو خوب همیشه زیادتی در گله تو باشد تا اگر گاوی را علتی رسد تو در وقت از کار فرو نمائی و کشت تو از وقت در نگذرد. چون وقت درودن و کشتن باشد پیوسته از زمین شکافتن غافل مباش و تدبیر کشت سال دیگر امسال میکن و همیشه کشت در زمینی کن که خوبشتن پوش (یعنی سودمند باشد) ... و چنان کن که دائم به مارت کردن مشغول باشی تا از دهقانی برخورداری، و اگر پیشه‌ور باشی از جمله پیشه‌وران بازار، در هر پیشه که باشی زود کار و ستوده کار باش، تا خریدار بسیار باشد و کار به از آن کن که همشینان تو کنند و یکم مایه (یعنی اندک) سود قناعت کن، تا یک بازده، بازده کنی... پس خریدار مگر بزان بمکاس (چانه‌زدن) و لجاج بسیار، تا در پیشه‌وری مرزوق (روزی‌یافته) باشی و بیشتر مردم ستد و داد با تو کنند، تا چیزی همی فروشی با خریدار بجان و دوست و برادر و باخدای سخن گوی و در تواضع کردن مقصر مباش که بلطف و لطیفی از تو چیزی بخرند و بنحسی و ترش‌روئی و سفیهی مقصود بهاصل نشود و چون چنین کنی بسیار خریدار باشی تا چاره محسود دیگر پیشه‌وران گردی و در بازار معروفتر و مشهورتر از جمله پیشه‌وران باشی، اما راست گفتن عادت کن، خاصه بر خریدار و از بغل بیرهیز ولیکن تصرف نگاهدار و بر فرو دست‌تر ببخشای... و با زنان و کودکان در معامله فزونی مجوی و از غریبان بیشی مخواه و با شرمگین بسیار مکاس مکن و مستحق را نیکو دار... و با لشکریان مخالطت نکن... و سنک و ترازو راست‌دار و با عیال

خود دودل و دو کبسه مباش و با همبازان خود خیانت مکن و صنعتی که کنی از بهر کار شناس و نا کار شناس، کار یکسان کن و متقی باش. اگر دستگاہت بود قرض دادن بغنیمت‌دار و سوگند بدروغ‌مخور و نه بر است و از ربا خوردن دور باش و سخت معامله مباش و اگر بدرویشی وامی دادی چون دانستی که بی‌طاقت است پیوسته تقاضا مکن و پیوسته تقاضا مباش. نیک دل باش تا نیک بین باشی. تا حق تعالی بر کسب و کار تو برکت بخشد و هر پیشه‌ور که بر این جمله باشد جوانمرد تر از همه جوانمردان باشد...»

همچنین در باب سی و دوم تحت عنوان ( اندر تجارت کردن ) مطالب جالبی از طرز تجارت و بازرگانی آن ایام ذکر شده است :

« ای پسر بدان و آگاه باش. هر چند بازرگانی پیشه‌ای نیست که آنرا صنعتی مطلق توان گفت و لکن چون بحقیقت بنگری رسوم آن چون رسوم پیشه‌وران است وزیر کان گویند که: اصل بازرگانی بر چهل نهاده اند و فرع آن بر عقل چنانکه گفته اند: «لولا الجهال لهلك الرجال» یعنی اگر نه بیخردانندی (یعنی اگر جهال نمیبودند) جهان تباه شدی و مقصودم ازین سخن آنست که هر که بطمع افزونی از شرق به غرب رود و بکوه و دریا جان و تن و خواسته در مخاطره نهد، از دزد و صعلوک (راهزن) و حیوان مردم‌خوار و ناپیمنی راه پاک ندارد و از بهر مردمان غرب نعمت شرق بایشان رسانند و بمردمان مشرق نعمت مغرب برسانند تا چاره آبادانی جهان بود و این جز بیازرگانی نباشد و چنین کارهای مخاطره (خطرناک) آنکس کند که چشم خرد دوخته باشد و بازرگان دو گونه است و هر دو مخاطره است یکی معامله و یکی مسافره. معامله مقیمان را بود که مطاع کاسب بطمع افزونی بخرند و این مخاطره بر مال بود و دلیر و پیش‌بین مردی باید که او را دل دهد تا چیز کاسب بخرد بر امید افزونی... باید که بازرگان دلیر باشد و بی‌پاک و بادلیری باید که با امانت و دیانت باشد و از بهر سود خویش زیان مردمان نخواهد و بطمع سود خویش سرزنش خلق نجوید و معامله با آنکس کند که زبردست او بود و اگر با بزرگتر از خود کند یا کسی کند که دیانت و امانت و مروت دارد و از مردم فریبنده بیرهیزد و با مردمی که در متاع بصارت ندارد معامله نکند تا از در کوب ایمن بود و با مردم تنگ بضاعت و سفیه معامله



نکنند و اگر بکنند طمع از سود ببرد تا دوستی تباه نگردد. چه بسیار دوستی بسبب اندک مایه سود، زیان تباه شدن است و بر طمع بیشی به نسیه معاملات نکنند... و تا از سود مال بتوان خورد از مایه نباید خوردن که بزرگترین زیانی بازرگانان را از مایه خوردن است... و تمامترین دیانتی آنستکه بر خرید دروغ نگویید که کافر و مسلمان را بر خرید دروغ گفتن نا پسند بود... باید که بیع نا کرده هیچ چیز از دست ندهد و در معامله شرم ندارد.

آقای گردلسکی محقق شوروی وضع تجاری و وضع اقتصادیات اقتصادی عصر سلاجقه را بدین نحو بیان میکند: در عهد سلاجقه «موقعی که دولت شهر یا ناحیه ای را فتح میکرد مقداری غنایم جنگی و آذوقه و کالا بدست میآورد در آن دوره معمول بود که مناطق فتودال نشین سرزمینهای همسایه که دارای تمدن بهتری بودند حمله میکردند و محصولات آنان را به یغما میبردند و این محصولات یغما شده را با کالاهای مورد نیاز خود بزور مبادله میکردند این مبادله اجباری مدتها ادامه داشت.

پس از آنکه در دوره سلاجقه مبادله بین شهر و ده معمول شد و صنعت ترقی کرد تجارت نیز رونق تازه ای بهم رسانید و بازارهایی بوجود آمد که تجار و وظیفه ای جز آوردن کالا نداشتند.

در دوره سلاجقه سعی میشد که شاهراهها و مراکز اصلی تجارت بین المللی بدست دولت افتد، در نتیجه تماس با ملل مسیحی اوضاع اقتصادی و فکری مردم تا حدی تغییر کرد و روش اقتصادی دولت عوض شد. سلاجقه کوشش میکردند تا تجار را از مالک خارج بجلب کنند و سعی میکردند از این راه برای خود منبع عایدی ایجاد کنند. بموضوعات مذهبی توجه نداشتند هدف آنها این بود که فعالیت اقتصادی تجار بدون مانعی صورت پذیرد. در آسیای صغیر چون صنعتگران محلی چندان ماهر نبودند فکر تجارت با کشورهای مجاور قوت گرفت در این دوره از سوریه و مصر منسوجات، از بغداد ابریشم و اطلس وارد میشد. گیاههای دارویی و مخصوصاً ابریشم بسیار مورد توجه بود از آسیای میانه سنگهای قیمتی صادر میشد در شیراز

و گرجستان قالی و در قفقاز و آسیای صغیر اسبهای عربی و مجاری ارزش زیادی داشتند.

در قرن پانزده از آسیای میانه شالهای کشمیری و شمشیرهای مرصع خراسانی و از روسیه از راه دشتهای قبیچاق خزو کتان حمل میشد، یکی از مورخین موقعی که از نظر اقتصادی روابط بین فتودال و تاجر را معین میکند میگوید که تاجر بزمین و آب احتیاج نداشته و در حقیقت زر و نقره زمین و آب تاجر بوده است.

در این دوره تجار بهر جا که میرفتند چون مهمان عزیز پذیرائی میشدند. اشخاص متمکن بآنها پول میدادند تا از کالاهای آنها استفاده کنند. یکی از مورخین میگوید بدون تاجر، تهیه تجملات زندگی امکان پذیر نیست، ولی فتودالها به علت خودخواهی و قدرت فراوانی که داشتند متوقع بودند که تجار بآنها احترام زیادی بگذارند و تجار هم انتظار داشتند که فتودالها برای آنها احترام زیادی قائل شوند و میگفتند ما هستیم که در اکناف دنیا نام شمارا به نیکی یا بدی معروف میکنیم. تجار سعی میکردند حتی بنقاط دوردست و دشوار برای انباشتن جیب خود مسافرت کنند و از ممالک مختلف امتعه و کالاهای مورد احتیاج را بدست آورند. ضمن این فعالیت اقتصادی تجار از بسیاری از خصوصیات نظامی، سیاسی و اجتماعی مردم آن کشورها باخبر شده پس از مراجعت برای هم میهنان اطلاعات جدید خود را بیان میکردند. باین ترتیب جهانگردان آن دوره نقش موثری در پیداری افکار و باز کردن چشم و گوش مردم داشتند و غالباً همین بازرگانان سبب انتقال بسیاری از آثار تمدن و فرهنگ کشوری بکشور دیگر میشدند علم جغرافیا بهمت همین بازرگانان در شرق اهمیتی کسب نمود، چون تجار، جهانگردان بودند مردم از آنها بعنوان يك مصاحب با اطلاع استفاده می کردند.

این بطوطه جهانگردی که در دنیای قرون وسطی مسافرت کرده میشود در آسیای صغیر شخصیتهای مهم دور تجار حلقه میزدند و از آنها راجع بوضع اجتماعی کشورهای مجاور کسب اطلاع میکردند و به تجار هدیه و غلام تقدیم مینمودند.

در آن دوره تجار «پست» زنده بودند و از اوضاع بلاد، صعاری، آبها و خشکیها برای مردم توضیحاتی میدادند مثلا تجاری که از مغولستان به قونیه برگشتند درباره خان‌غازان مطالب جالبی ذکر کردند.

غالباً تجار این دوره بدون هدف و ساده‌مسافرت نقش سیاسی تجار نمی‌کردند و گاه از طرف دولت‌های خود ماموریت‌های اکتشافی بدانها داده میشد، بعضی اوقات این مامورین از طرف دولت‌ها و سلاطین اعتبارنامه‌ای هم به‌همراه داشتند که حاکی از مقام و مأموریت آنها بود.

سفراء گاه از طرف دولت‌ها پذیرائی گرمی میشدند چنانکه وقتی سفیر مغول با آسیای صغیر می‌آمد رئیس دولت باو خلعت و انعام داد و باین ترتیب کم‌کم تجار و نمایندگان مصونیت قضائی پیدا کردند. اهمیت بازرگانان بعدی بود که سلاطین سلاجقه گاه آنان را بدربار خود میخواندند، تجارت ثروت و درآمد فتودالها را نیز بالا میبرد، اهمیت تجارت ایجاد میکرد که گاه برای حفظ راه‌های کاروان‌رو جنگی پدید آید راه تجارت از قونیه بشرق کشیده میشد. در راه‌های کاروان‌رو در فواصل معینی کاروانسرا می‌ساختند

این بطوطه در آسیای صغیر از تجار خارجی سخن میگوید، تجار ایتالیائی در این ایام در بنادر جنوبی نظیر انطاکیه فعالیت داشتند، در این شهرهای بندری انبارهای عظیمی برای حفظ و نگهداری کالاها منظور شده بود جمهوری و نیز در اقتصاد آسیای صغیر موثر بود، در آسیای صغیر دو منطقه نفوذ اقتصادی مشخص بچشم میخورد، یکی منطقه نفوذ بازرگانان آسیای صغیر و دیگری منطقه نفوذ تجار دریای مدیترانه که قدرت تحريك آنان بیشتر بود، بطوریکه پس از چندی دریای سیاه تحت نفوذ ایتالیائی‌ها درآمد در آن ایام تجارت خز، کتان و غلام ارزش زیادی داشت ... راه طرابوزان به ایران از قرن سیزدهم افتتاح گردید و این اولین راه نفوذ اروپائیان به آسیا گردید، از ارزروم کاروان‌های تجاری بطرف ایران سرازیر میشد، و نیز، با روم شرقی تجارت داشت، در سال ۱۲۲۰ بازرگانان و نیز با سلاجقه قراردادی بستند و حقوق و مزایائی برای هم قائل شدند، دولت امنیت شخصی و مالی بازرگانان را تضمین میکند، هر گاه بین بازرگانان

اختلاف شخصی ظهور میکرد دولت مداخله نمی‌کرد و خود تجار معمولاً موضوع را حل میکردند، ولی هر گاه کار اختلاف بالا میگرفت و جرمی رخ میداد محاکم شرع بدعوی رسیدگی میکردند.

در این دوره نه تنها دولت بلکه فتودالها با تجارت نظر مساعدی داشتند و میل داشتند که دولت بیش از دو درصد حقوق گمرکی نگیرد، یکی از سلاطین سلاجقه آسیای صغیر (عزالدین کیکوس) اختیار خرید و فروش جوش شیرین را به دو نفر تاجر واگذار کرد، بطوریکه روبروک مورخ نوشته قیمت جوش شیرین در این اقدام بالارفت و سه برابر سابق شد.

منافع اقتصادی بازرگانان مورد نظر دولت بود، **مقام بازرگانان** هر کس به تجارت آزاری میرسانید یا توهین میکرد بکیفر عمل خود میرسید، شاه اموال غارت شده بازرگانان را یا از خزانه دولت و یا از راه غنائم جنگی جبران میکرد و رضایت تاجر را جلب مینمود.

این روش دولت برای آن بود که مقام دولت در خارج از مرزها بالا رود و کشور به ناامنی و بی‌ترتیبی مشهور نشود.

بازرگانان برای تامین مال و جان خویش یکجا **راه‌های تجاری** جمع شده با هم حرکت میکردند و برای اینکه کارشان نظم گیرد اتحادیه‌ای تشکیل میدادند و مسافریتی که برای زیارت مکه یا سایر اماکن متبرکه حرکت میکردند بحال اجتماع راه می‌افتادند، دزدان و راهزنان همیشه مراقب بودند تا مسافرین بی احتیاط را دستگیر و اموالشان را بغارت برند در مناطق دور دست گاه يك ایل بکار دزدی مشغول میشدند، دولت‌ها فقط راه‌های بزرگ تجاری را حفظ میکردند، در داخل کشور اغلب مردم تامین مالی و جانی نداشتند و همواره بیم داشتند که مبادا از داخل یا خارج مورد غارت و دستبرد اشرار فرار گیرند، برای امنیت راه‌ها، کاروانسرا می‌ساختند تا تجار و مسافرین در آنجا اقامت کنند و در موقع خطر به آنجا پناه برند.

راه‌شاهی بطوریکه هر دوت نوشته از شوش بدریای مدیترانه کشیده میشد این راه يك معبر نمونه تجاری بود که بعدها از روی آن راه‌های تجاری دیگری

احداث شد. معمولاً کاروانسراها را بفاصله یکروز راه میساختند و این حساب از هر کت ۹ ساعته با شتر ناشی شده بود.

کاروانسراها بدست سلاطین یا فتودالها ساخته  
**اهمیت کاروانسرا** میشد چه آنان بطور مستقیم یا غیر مستقیم از استقرار  
راههای بازرگانی استفاده میکردند گاه در بالای  
در کاروانسرا نام بانی آن نوشته میشد ، بطوریکه ابوالفداء نوشته در راه  
سیواس و قیصری ۲۴ کاروانسرا وجود داشت یکی از کاروانسراهای مهم  
این دوره کاروانسرای سلطان خان است که از اطراف بوسیله ۲۴ برج احاطه  
شده بود و از لحاظ نظامی و اقتصادی اهمیت داشت و غالباً کاروانهایی  
مرکب از صدها شتر با خیال راحت از این راه حرکت میکردند ، در این  
کاروانسراها اسلحه و وسائل دفاعی لازم گردآوری میشد تا در موقع لزوم  
مورد استفاده قرار گیرد .

کاروانسراهای شهری بمنزله مهمانخانههای امروز بود گاه در این  
مهمانخانهها رقاصهها میرقصیدند و مردم را مشغول میکردند کاروانسراها  
چنانکه اشاره شد روی نظر خیرخواهانه ساخته نمیشد بلکه امراء و فتودالها  
برای گرفتن عوارض و دوشیدن تجارت دست بساختن کاروانسرا میزدند تجارت  
غالباً کالای خود را در کاروانسراهای اول میفروختند تا در طی راه مجبور  
به دادن عوارض گوناگون نشوند .

بازرگانان تحت الحفظ و با مراقبت مامورین مسلح حرکت میکردند،  
در دوره مغول چنانکه خواهیم دید راههای تجاری رونق یافت ولی پس از  
پایان دولت تاتار، کشور بمناطق نفوذ فتودالها تقسیم شد و بازرگانان ضمن  
عبور مجبور بودند بفتودالها و واسالها حقوق راه داری بپردازند .

در آن دوره بوسیله سکه و پول تجارت محدودی  
**سکه** انجام میشد، همینکه تجارت مقداری سکه از طریق  
خرید و فروش بدست می آوردند ، آنها را بصورت  
« گنج » در زمین مدفون میکردند، گنجهایی که در قفقاز بدست آمده غالباً  
یادگار دوره سلاجقه است هر وقت خطری ظاهر میشد مردم بی درنگ  
پولهای خود را زیر خاک مخفی میکردند، یکی از محققین آذربایجان شوری  
درباره تاریخچه گنجینهها تبعات سودمندی کرده و نشان میدهد که در آن

دوره راههای تجاری بین قفقاز و آسیای صغیر و ایتالیا کاملاً برقرار  
بوده است .

کالاهای تجاری در این دوره بیشتر برای تجمل  
اشراف حمل و نقل میشد و توده مردم قدرت خرید  
امتنه خارجی را در خود نمیدیدند ، در قرن ۱۳  
دوران رواج بازار تجارت در آسیای میانه است  
از هندوستان شالهای کشمیری و پارچههای ابریشمی و غیره صادر میشد ،  
پس از سپری شدن قدرت سلاجقه و خوارزمشاهیان و استقرار حکومت مغول وضع  
اقتصادی مردم خراب شد، قیمت کالاها فزونی گرفت و قدرت خرید نقصان یافت.  
سنگهای قیمتی ( نظیر فیروزه ) و جواهرات بیشتر مورد توجه خانها  
و امرای بزرگ بود ، پارچههای اعلای خارجی هم بعلت گرانی فقط بدرد  
اشراف میخورد و توده مردم نمیتوانستند از آنها استفاده کنند .

کتابهای خطی و آثار منظوم و منثور توسط اشخاص با ذوق  
خریداری میشد، با اینکه استنساخ و تحریر کتب بسیار مشکل و دشوار بود ،  
معذک قیمت کتب استنساخ شده ارزان بود .

ابوحاتم که ۵۰ سال تمام در نیشابور بکار منشی گری و دبیری اشتغال  
داشته میگوید ، این کار کار نفرین شده ای است که پول نان و کفن هم از آن  
در نمی آید ارزش نویسنده و مطلب مورد توجه نبود آنچه اهمیت و قیمت داشت  
کاغذ و دفتر بود یک صفحه کاغذ دودرهم ارزش داشت .

مولوی افلاکی در خاطرات خود میگوید برای تحریر کتاب «حقیقت  
تاریخ صوفیگری» سلیمان نیشابوری، چهل دفتر مصرف شد ، کاغذ سفید  
برای تحریر جزو واردات بود و ابتدا از چین که مرکز اصلی کاغذ در آن  
ایام بود صادر میشد ، علاوه بر این از آسیای میانه و سمرقند پارچههای کاغذی  
تولید و صادر میشد .

در کشورهای نظیر مصر چون حمل و نقل کالاهای مختلف از راه دریا  
صورت میگرفت ، قیمت اجناس ارزانتر بود هر قدر راههای ارتباطی کشوری  
دشوار تر بود قیمت کالا های خارجی در آن گرانتر میشد .

سیستم سکه های این دوره یادگار عصر خلفای عباسی است و آثاری از آن  
در شهرهای ارزنجان و قونیه دیده شده در ابتدا سکه های مسی و در سال

## رشد و توسعه علوم و

## ادبیات فارسی

**زبان فارسی**  
 زبان مردم این سرزمین مانند سایر نمودهای اجتماعی و فرهنگی در طی تاریخ دستخوش تغییر و تحول شده است در عصر باستانی یعنی در دوره هخامنشی در کشور پارس که مرکز آن استخر بود مردم بزبان فارسی یا پارسی سخن میگفتند و خط آنها میخی بود که از چپ بر راست نوشته میشد.

در دوره ساسانیان مردم مدائن و بسیاری از سکنه خراسان و مشرق ایران بزبان فارسی دری سخن میگفتند ، این زبان زبان رسمی و درباری بود و بعد از اسلام شعرای زبردستی نظیر رودکی و فردوسی بدان شعر سروده اند خط دوره ساسانی **خط پهلوی** بود که از راست بچپ نوشته میشد . . دیگر **فارسی پهلوی** ، این زبان در دوره اشکانی در قسمت شمال ایران معمول بوده و در عصر ساسانی در جنوب کشور بدان تکلم میکردند راجع بزبان فارسی پهلوی از طرف ابن مقفع و سایر محققین مطالعات زیادی بعمل آمده که این کتاب گنجایش ذکر آنها را ندارد .

**نثر فارسی**  
**بعد از اسلام**  
 « زبان ملی ایران بعد از اسلام همان لهجه هائی بود که پیش از اسلام در ولایات و روستاها متداول بود و تفاوتی نکرده بود و معلوم نیست که از طرف ولات عرب سختگیر بهائی در تغییر زبان مردم بعمل آمده باشد ... تنها چیزیکه بود ، بالطبع و از لحاظ احتیاجی که مردم

۱۱۸۵ سکه های تهرای باسم دینار زواج یافته است و بعدها سکه های بنام درم و سلطانی رایج گردیده است در این دوره سکه های طلائی در دست اشراف دیده میشد ، خانها و مالکین بزرگ مسیحی خراج مملکتی را با پول طلا می فروختند ، ارزش سکه در آن دوره یکسان نبود و با تغییر وضع اقتصادی و سیاسی کشور ارتباط تام داشت .

از مختصات این دوره یکی اینست که عمل بانك بوسیله نقش صرافان « صراف » انجام میگرفت یعنی صرافها سکه های طلا را خورد میکردند ، درباره طرز کار صرافها در قرن ۱۱ ناصر خسرو چنین مینویسد « اینها آدمهای ربا خواری بودند که هم ضامن میخواستند و هم ربیع و چون پول دست آنها بود قیمت کالاها را باتین و بالا میبردند . ناصر خسرو در مذمت رباخواران میگوید :

رباخواره ز اهل ناز باشد	کجا از خلد برخوردار باشد
بود با هر عزیز اهل رباخوار	شرف دارد بسی سگ بر رباخوار
زمین و چرخ با عارند از وی	خدا و خلق بیزارند از وی

و غالباً همینها در شرق مالیات نقاط مختلف را پیش خرید می کردند تجارت در عین اینکه حوائج قنودالها را تامین میکرد برای دولت نیز عایدی سرشاری داشت ، مخصوصاً تجارت خارجی منبع عایدات دولتی بود و کلیه بازرگانانی که بشهر می آمدند و یا از راههای دولت سلجوقی کالای خود را عبور میدادند مکلف بپرداخت عوارض گمرکی بودند ، علاوه بر این از امتعه داخلی و محصولات کشاورزی نیز باج و عوارض گرفته میشد . غیر از اخذ عوارض و مالیاتهای گوناگون عامل دیگری که بگرانی کالاها مخصوصاً امتعه خارجی کمک زیاد میکرد کندی و کمی وسائل حمل و نقل و زیادی نرخ ربیع بود و این مسئله از اعتبارات و بروات تجاری که از آن دوره بیادگار مانده استنباط میشود ، اگر بازرگانی در شهر قسطنطنیه مبلغی قرض میکرد که اصفهان بپردازد ناچار بود در حدود صدی نود و پنج سود آن را کارسازی کند با این روش خواه و ناخواه قیمت کالاها سنگین میشد و استفاده از آن جز برای ثروتمندان امکان پذیر نبود .

بدولت و کارمندان دولت بر مردم دارند، در ضمن اداره کردن امور، لغاتی که تازیان نداشتند از ایرانیان اخذ میکردند و بعضی از لغات خود را به ایرانیان میدادند و این مبادله در بادی امر چنانکه خواهیم دید کاملاً طبیعی و بیطرفانه و متساوی صورت میگرفت و میتوان گفت سوای لغات دینی... مانند ذکاة و حج و جهاد... و غیره که چیز عمده‌ای نبود... لغاتی که تازیان برای رفع حاجت اداری و ادبی خود از ایرانیان گرفتند بمراتب زیادتر از آن بود که مردم ایران دادند... اما آنچه جای انکار نیست آنستکه زبان پهلوی و خط مزبور... بدو سبب رو بزوال رفت یکی بدان سبب که خط و زبان مزبور بمراتب از خط و زبان تازی مشکلتر و میدان لغات و اصطلاحات آن قشنگتر بود و دیگر آنکه زبان و خط عربی صد سال بعد از فتح تازیان، بواسطه ترجمه‌هایی که از کتب علمی سریانی، یونانی، هندی و ایرانی بعمل آمد و نیز بسبب آنکه زبان دولتی و درباری بود قوت گرفته... زیادتر رفع احتیاج مینمود. بنابراین بالطبع هر ایرانی که میخواست بزبان علمی یا ادبی سخن گوید و در کشور ایران یا اسلام معروف شود... و با مردم زندگی کند ناچار از روی میل و بخواهش طبع و بحکم عقل و همچنین از نظر کثرت اشتهار و انتشار زبان عرب، بدان زبان مینوشت و میگفت... اسنادی در دست داریم که بعضی از فضلا کتابی بزبان عربی نوشته‌اند و بعد باصرار اهالی یک شهر یا بامر امیر یا پادشاهی کتاب خود را بزبان فارسی ترجمه کرده‌اند و بالعکس.

« از جلد اول سبک‌شناسی بقلم ملک الشعراء بهار. »

به این ترتیب بعمل و جهاتی که یاد کردیم خط و زبان پهلوی در راه زوال افتاد ولی تا قرن پنجم و ششم هجری بکلی از بین نرفت و شاید تا قریب به پنجم ماقول و اوایل قرن هفتم خط و زبان پهلوی در ایران خوانندگان و نویسندگان داشته است، پس از حمله ایلغار مغول زردشتیان خراسان و سایر بلاد یا ازدم تیغ گذشتند یا بحکم اضطرار به هندوستان و یزد و کرمان گریختند.

بالتیجه پس از حمله عرب ادبیات هندیستنا یکباره نیست و نابود شد و آثاری از آن بوسیله مهاجرین و فراریان به هندوستان منتقل گردید، و چنانکه میدانیم امروزه فرا گرفتن ادبیات مزدیسنا برای علاقمندان نیز کاری است دشوار.

با اینکه اسلام اصولاً با برتری ملی و نژادی مخالف بوده، همینکه حکومت بدست بنی امیه افتاد فخر - فروشی و پست شمردن ملل زیر دست، آغاز شد، و بدستور معاویه اخبار و احادیثی درباره بزرگی و مقام قبایل عرب و کلیه حقوق و آزادیهای بشر را از ملل تابع سلب کردند و در نتیجه این عمل و تعمیل مالیاتهای گزاف ملل اسلامی اهم از ایرانی، رومی، هندی، ترکی، قبطی و سریانی که هر یک سوابق تاریخی و تمدنی بمراتب درخشانتر از اعراب داشتند، در نهان و آشکارا علیه خلافت و حکومت اعراب بمبارزه برخاستند و بنی عباس از شهادت ایرانیان برای پیشرفت کار خود استفاده ها کردند ولی از همان عهد مبارزه بین شعوبه یعنی هواخواهان «عجم» با مخالفین که هواداران قیادت «عرب» بودند شدت گرفت و هر یک از طرفین برای بکرسی نشاندن حرف خود با انتشار کتب و آثاری دست زدند و مخصوصاً ملل غیر عرب در ترجمه کتب پهلوی، هندی و یونانی و نشاندادن جنبه‌های عالی تمدن باستانی خود سعی بلیغ بکار بردند ترجمه‌های ابن مقفع و مجلدات تاریخ طبری و مسعودی و سیر الملوك و عیون الاخبار و غرر اخبار ملوك الفرس تعالی و غیره محصول فعالیت است که شعوبه برای اثبات حقانیت خود بکار بردند کوشش شعوبه در راه احیاء سنن باستانی و پایان دادن بحکومت جابره اعراب تا عصر طاهریان، صفاریان و سامانیان بقوت خود باقی بود و این جنبش با حیاء زبان فارسی و بوجود آمدن شاهنامه فردوسی کمکی بسزا نمود، لیکن دیالمه و مخصوصاً ترکان غزنوی و سلجوقی برای تثبیت موقعیت خود از دین و زبان عرب حمایت کردند، چنانکه محمود غزنوی نشر شاهنامه فردوسی و احیاء افتخارات و سنن ملی ایرانیان را بمصلحت خود ندید و به بهانه‌های مختلف با فردوسی از در دشمنی و عهد شکنی درآمد و بدین ترتیب از دوره سامانیان پیغمد مخالفین به کتب و آثار شعوبه پرداختند و بانواع وسائل برای اجرای مقصود خود متشبث شدند.

نظم و شرفارسی در قرن نهم میلادی رو بترقی نهاد  
**نظم و شرفارسی** « ۲۶۱ - ۳۸۹ هجری » ولی قبل از این تاریخ نیز از گویندگان ایرانی آثاری در دست است از جمله این بیت را به ابوحنیف سغدی نسبت دهند .

او ندارد یار بی یار چگونه بودا

وقصیده‌ای که بمطلع زیر آغاز میشود از آن عباس هر روزی میداند  
و میگویند در مدح مأمون سروده است .

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرق دین

گسترانیده بچود و فضل در عالم یدین

سپس میگوید :

کس بدینمنوال پیش از من چنین بیتی نگفت

مرزبان فارسی راهست با این نوع بین

از معروفترین شعرای طاهریان حنظله بادغیسی است که در دوران حکومت  
عبدالله ابن طاهر در نیشابور میزیسته میگویند احمد بن عبدالله خجستانی پس از  
شنیدن این شعر :

مهوری گربکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاء یا چو مردانت مرگ زویاروی

بخود آمد و باهمت و پشتکار از خربندگی بامات رسید . پس از آنکه یعقوب  
اولین حکومت مستقل ایرانی را تأسیس کرد ، زبان فارسی را تشویق نمود  
و شعر را و گویند گمانی که بزبان عربی شعر می گفتند . و چیز مینوشتند روی  
خوش نشان نداد و این تدبیر بیبشرفت زبان و ادبیات فارسی کمک کرد از جمله  
شعراى ایندوره ابو سلیک کرگانی است که در عصر عمرو لیث میزیسته و این  
قطعه با او منسوب است :

خون خود را گر بریزی بر زمین

به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست

پند گیر و کار بند و گوش دار

پس از صفاریان ، سامانیان که خود را از نژاد بهرام چوین می شناختند  
بقدرت خود افزودند و دولتی بزرگ پدید آوردند ، در این جریان جمعی از ایرانیان  
مطلع که از گذشته‌ها و سوابق تاریخی اجداد خود باخبر بودند برای مبارزه  
با حکومت خلفا و زنده کردن نام ایران و احیاء آثار باستانی بکار و کوشش‌های  
عملی مشغول شدند که از آن جمله احمد بن سهیل ، سیمجوردوانی و خانواده اش  
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی ، آل محتاج و آل فریفون رامی توان

نام برد ، بطور کلی سامانیان باهل علم و ادب احترام می گذاشتند > یکی از  
آئین دربار سامانیان آن بود که دانشمندان را بزمین بوس خویش روان میداشتند  
و ایشان را مجالس شبانه بود در ماه رمضان فراهم می کردند و در حضور پادشاه  
دانشمندان مناظره می کردند و پادشاه خود در مناظره را میگوید و پرسش  
می کرد و دانشمندان که بودند باوی سخن می گفتند و راه دانش میبویبندند و  
ایشان را گرایش بذهب بوحنیفه بوده و با زبردستان خوش گشاد روی  
و مهربان بودند و وزیرای ایشان بکارها میرسیدند و چون کسی را بر می آوردند  
با خود بخوان می نشانیدند و از سفرها پرسش از مهمات می کردند و هر کس در  
بخارا در فقه و عقاب برتر از دیگران بودوی را بر می کشیدند و از اورای میبجستند  
و کارها بقبول او میبگردند» (۱)

ملك الشعراء بهار در کتاب سبک شناسی خود نثر فارسی را در ادواز

مختلف باین نحو تقسیم بندی می کند :

۱ - > دوره سامانی ، نثر فارسی ساده و موجز و بی صنعت و مرسل

< یعنی روان > بود و لغات فارسی بر لغات عربی میبچر بیده است و نمونه کامل آن  
تاریخ بلعمی و حدود العالم است .

۲ - دوره غزنوی و سلجوقی اول ؛ که نثر عربی در نثر فارسی اثر

کرده جمله‌ها طولانی شد و لغات عربی رو بر بادی گذاشت نمونه آن تاریخ  
بیهقی و کلیه دمنه است .

۳ - در دوره سلجوقی دوم و خوارزمیان - موازنه و سجع و تکلفات

و صنایع بدیعیه در نثر زیاد شده است نمونه آن مقامات حمیدی و مرزبان -  
نامه است .

۴ - در دوره صنعتی تکلفات بدیعی زیادتر گردیده و لغات عربی مشکل

و اصطلاحات علمی نیز فزونی گرفت و نثر را مشکل و فهم آنرا دشوار ساخت  
نمو : نفثة المصدور زیدی - التوسل الی التوسل بهاء الدین و  
نثر لباب الالباب ... >

۵ - دوره بازگشت ادبی - تقلید از نثر زیبای گلستان سعدی و نثر

خوارزمی و نثر تاریخ بیهقی رواج گرفت و نمونه آن منشآت قائم مقام و نشاط  
و ناسخ التواریخ سپهر و لغات هدایت و نامه دانشوران است .

۱ - المقدسی . نقل از کتاب احوال و اشعار رودکی از آقای سعید نفیسی

۶ - در دوره ساده نویسی - نثر ساده و فصیح رواج گرفت و نمونه آن رساله های ملکم و ترجمه حاج بابای اصفهانی و کتاب احمد طالبوف و کتاب ابراهیم بیگ و افسانه های کنت و سه تفنگدار ترجمه محمد طاهر میرزا و سایر کتب این دوره است که مقالات جراید مهم فارسی از آن جمله است .  
اکنون که از این تقسیم فارغ شدیم ، علوم و ادبیات فارسی را از دوره سامانیان تا حمله مغول مورد مطالعه قرار میدهم :

در دوره سامانیان وضع عمومی برای رشد و توسعه ادبیات فارسی کاملاً آماده و مساعد بود در این دوره نه تنها ادبیات فارسی بلکه ادبیات عرب نیز در راه کمال پیش رفت و گسلهای رنگینی در بوستان ادبیات فارسی شکفته شده کتاب عجایب البلدان نوشته ابوالمؤید ، کتاب شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و از همه مهمتر مقدمات تنظیم شاهنامه فردوسی در این عصر فراهم شده است .

علاوه بر این ترجمه تاریخ طبری توسط محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح و تألیف کتاب الابنیه فی حقایق الادویه توسط امام موفق الدین هروی و کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب در سال ۳۷۳ بوسیله نویسنده مجهولی در گوزگانان صورت گرفت . ولی این جنبش درخشان نه تنها در قرون بعد ادامه نیافت بلکه بسیاری از آثار گرانبهای این دوره که محصول تلاش شمویه بود ، در قرون بعد دستخوش زوال و نیستی گردید و چنانکه گفتیم سرکان غزنوی و سلجوقی مخصوصاً سلطان محمود با احیاء سنن و افتخارات دیرین ایرانیان روی موافق نشان نداد و بسیاری از مورخین و علماء آثار و افکار خود را بزبان عربی نوشتند که از آن جمله آثار علمی بوعلی سینا ، محمد زکریا ، ابوریحان بیرونی و تاریخ عتبی را میتوان نام برد ، با این حال در این دوره رشته نگارش کتب فارسی بکلی پاره نشد و کتبی نظیر تاریخ بیهقی ، تاریخ گردیزی ، تاریخ سیستان ، قابوسنامه ، التفهیم ، کشف المحجوب و غیره بزبان فارسی منتشر شد ، در دوره خارزمیان بار دیگر ادبیات فارسی مورد توجه قرار گرفت و این وضع تا حمله مغول ادامه یافت پس از ایلخان مغول و سقوط کامل دولت عرب زبان و ادبیات آنها رو بفراموشی رفت و زمینه رشد و توسعه ادبیات فارسی در دربار مراغه و سلطانیه فراهم گردید .

از این دوره کتبی نظیر جهانگشای جوینی تاریخ و صاف جامع التواریخ و کتب علمی زیادی نظیر رسالات خواجه نصیرالدین و بابا افضل بیادگار مانده است . در نواحی نیمه مستقل نیز مردانی نظیر سعدی شیرازی و زرکوب

با انتشار آثار فصیح فارسی مشغول شدند و این جنبش در دوره تیموریان و ادوار بعد ادامه یافت .

دوره سامانیان چنانکه اشاره شد یکی از درخشانترین ایام ادبیات کلاسیک فارسی است که در این دوره ماوراءالنهر کهواره رشد ادبیات بود و بسیاری از نمونه های دلنشین شعر و ادب فارسی از این سرزمین بدیگر مناطق ایران بسط یافته است .

سلطین سامانی برای پراکندن نام خویش باطراف و اکناف شعر و اهل علم را بغرود جلب می کردند ، از طرف دیگر حس شهرت طلبی و احتیاج بزندگی مادی شعر و نویسندگان را وادار می کرد که بدربار و مراکز قدرت نزدیک شوند و در پناه حمایت سلطین زندگی خود را با عزت و جاه سپری سازند .

اوزان گوناگون شعر از روزگار قدیم در ایران وجود داشته ، مخصوصاً در دوره صفاریان و سامانیان وسعت اقسام شعر فارسی و اهمیت زیاد پیدا کرده است

مجموع اشعار فارسی از شش نوع بیرون نیست بیت ، دوبیت ، رباعی ، غزل ، قصیده ، قطعه ، مثنوی . غزل معمولاً از ۲ یا ۹ یا ۱۱ بیت تجاوز نمی کند و غالباً مربوط بعشق ، شکایت از اوضاع ، و گاهی فلسفه و تصوف است .

قصیده مختص بمدح یا هجو یا مرثیه یا شکایت شاعر یا مفاخره است مثنوی تک بیتهاست است بیک وزن که در هر یک قافیه عوض میشود و خاص داستانها از رزم و عشق یا حکایات فلسفی و عرفانی است .

شعر فارسی از چهار سبک بیرون نیست .  
۱ - سبک خراسانی یا ترکستانی نظیر اشعار رودکی و شهید بلخی ،  
۲ - سبک عراقی نظیر آثار کمال الدین اسمعیل اصفهانی ، سعدی و حافظ .  
۳ - سبک هندی مانند اشعار صائب تبریزی ۴ - بازگشت ادبی و شیوه های آزاد نظیر آثار آذر بیگدلی ، هاتف ، قاتنی ، سروش اصفهانی .

یکی از شعرا و متفکرین این ایام ابوالحسن شهید - بزرگترین شعرا و بلخی است که در شعر و فلسفه مهارت داشته و در گویندگان بعد از اسلام آثار او نکات دقیق اجتماعی منعکس است چنانکه می گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی  
در این کپتی سراسر گر بگردی  
و نیرمی گوید :

جهان تاریک بودی جاودانه  
خرده مندی نیایی شادمانه

دانش و خواسته است نرگس و گلی که بیگجای نشکند بهم  
هر که رادانش است خواسته نیست هر که را خواسته است دانش کم  
رودکی سمرقندی - ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی نخستین  
شاعر بزرگ ایرانست که مراتب استادی او مورد قبول اکثر شعرای آندورانست  
عنصری که استاد قصیده بود نر باره اومی گوید .

غزل رودکی وار نیکو بود  
اگر چه بکوشم بیاریک و هم  
غزلهای من رودکی وار نیست  
بدین برده اندر مرا بار نیست  
رودکی در اواخر قرن نهم میلادی در ناحیه پنجکند در یک خانواده  
دهقانی بدنیآ آمد ، در دوره جوانی از برکت صدای دلنواز و مهارتی که در فن  
موسیقی داشت مورد توجه قرار گرفت .

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت  
باده انداز کو سرود انداخت  
نبردوم و وزیر او بلغمی برای این مرد هنرمند احترامی تمام قائل بودند  
عده ای از شعرای این دوره در پناه حمایت و تحت تعلیمات او نام و نشان و شخصیت  
و اعتباری کسب کردند ، رودکی که خود دهقان زاده بود با قرامطه و آراء  
و نظریات آنان روی موافق نشان میداد ، بهمین علت پس از آنکه دوست و  
حامی او بلغمی از مقام وزارت مهزول گردید و جبهانی بجای او نشست دشمنان  
موقع رامفتنم شمرده او را از دربار راندند ، شهیدی سمرقندی در وصف  
او می گوید :

گر سری باید به عالم کس به نیکو شاعری  
رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری  
شعر او را من شردم سیزده ره صد هزار  
هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری

اکنون از آثار فراوان رودکی بیش از هزار و پانصد بیت باقی نیست  
که در میان آنها قصائد و غزلیات و اشعاری از کلیله و دمنه او بچشم میخورد  
رودکی یک غزل برای معمولی و درباری نبود، چه در آثار او توصیف طبیعت

جنبه های نشاط انگیز زندگی بطوری جالب بیان شده است در اشعارش آثار  
رتالیسم و نظریات عمیق فلسفی نیز مشاهده میشود .

روی بمهراب نمودن چه سود دل بیخارا و بتان طراز  
ایزد ما و سوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز  
از اشعار توصیفی او نیز چند بیت ذکر می کنیم :  
مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود  
نبود دندان لا بل چراغ تابان بود  
سپید سیم زده بود و درو مرجان بود  
ستاره سحری قطره های باران بود  
همیشه شاد ، ندانستی که غم چه بود  
دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود  
بسا دلا که بسان حریر کرده شعر  
از آن پس که به کردار سنگ و سندان بود  
کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم  
عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی ، پس از رودکی  
بزرگترین شاعر عصر سامانیان است ، این مرد  
زندگی ادبی خود را نزد یکی از امرای چغانیان  
شروع کرد ولی بعدها کارش بالا گرفت تا جائیکه او را به بخارا احضار  
کردند و در میان شعرای دربار سامانی مقام و موقعیت مهمی احراز کرد ،  
در دوره سامانیان حماسه های ملی و آشنا ساختن مردم به افتخارات نیاکان  
مورد نظر بود ، بهمین مناسبت دقیقی با استفاده از منابع پهلوی و گفته های  
موبدان ، بامروخ بن منصور به این کار دست زد و قسمتی از گذشته باستانی  
را برشته نظم کشید ولی قبل از اینکه اینکار را بیابان رساند در جوانی  
بدرست غلام ترکی کشته شد .

اشعار شاهنامه دقیقی را از هزار تا بیست هزار نوشته اند ولی آنچه  
از گفته های دقیقی که عیناً در شاهنامه فردوسی منعکس شده از هزار بیت  
نمیگذرد ، دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب مخصوصاً از ظهور  
زردشت باعلاقه و احترام تمام سخن گفته تا جائی که عده ای او را زردشتی  
خوانده اند و این موضوع از گفته های او نیز مستفاد میشود :



دقیقی چار خصلت برگزیده است  
لب باقوت رنگ و ناله چنگ  
از قصاید او :

بگیتی از همه خوبی و زشتی  
می چون رنگ و دین زرد هشتی

زدو چیز گیرند مر مملکت را  
یکی زر نام ملک بر نبشته  
دو چیز است کورا به بند اندر آرد  
بشمیر باید گرفتن مر اورا  
کرا بخت و دینار و شمیر باشد  
خرد باید آنجا وجود و شجاعت

یکی ارغوانی یکی زعفرانی  
دگر آهن آب داده بمانی  
یکی تیغ هندی یکی زرکانی  
بدینار بستنش پای ار توانی  
نبایدش تن سرو پست کیانی  
فلک کی دهد مملکت رایگانی

ابوالقاسم فردوسی طوسی در حدود سال ۳۳۰  
**فردوسی طوسی** (۹۳۴ یا ۹۳۵ میلادی) در طوس متولد شده است  
از دوران کودکی فردوسی اطلاعی در دست نیست  
بعدها می توان گفت که شاعر بزرگ ما در یک خانواده متوسط الحالی نشو و  
نما یافته و پدر او توانسته است در شرایط آنروز فرزندش را بخوبی تحت  
تعلیم و تربیت قرار دهد، فردوسی بزبانهای دری، عربی و پهلوی بخوبی  
آشنا بود و در ۳۵ سالگی به بخارا و چنه نقطه دیگر مسافرت کرد و برای  
تکمیل شاهنامه ابومنصور و تهیه مدارک کافی مربوط بگذشته ملل ایران  
صرف وقت و بذل کوشش نمود و از اطلاعات دهقانان و فلک لوره های زمان خود  
برای انجام مقصود استفاده کرد و پس از گردآوری اسناد به نظم شاهنامه  
مشغول شد و با زنده کردن تاریخ و داستانهای ملی ایران روح تازه ای بزبان  
فارسی بخشید.

هنگامیکه فردوسی دست به اینکار بزرگ زد حکومت  
سامانیان در کمال قدرت بود « این شایعه که  
فردوسی شاهنامه را با اشاره محمود و بامید  
شصت هزار دینار او بنظم آورده بهیچ وجه صحیح  
منظور فردوسی از نظم شاهنامه  
نیست زیرا که :

فردوسی در آغاز شاهنامه تصریح میکند که چون از کار دقیقی و  
پرداختن او بنظم داستانهای کهن و کشته شدنش آگاه میگردد خود در پی  
اینکار می افتد ولی نامدتی موضوع را پنهان نگاه میداشته است:

زمانه سراسر پر از جنک بود  
بر این گونه یکچند بگذاشتم  
ندیدم کسی کش سزاوار بود  
سپس میگوید یکی از دوستان نامه پهلوی یعنی اصل خدای نامه را نزد  
من آورد و مرا بگفتن آن تشویق کرد.

بجویندگان برجهان تنک بود  
سخن را نهفته همی داشتم  
بگفتار این مر مرا یار بود  
سپس میگوید یکی از دوستان نامه پهلوی یعنی اصل خدای نامه را نزد  
من آورد و مرا بگفتن آن تشویق کرد.

بشهرم یکی مهربان دوست بود  
مرا گفت خوب آمد این رای تو  
نوشته من این نامه پهلوی  
گشاده زبان و جوانیت هست  
... سپس فردوسی یاریها و اصرار ابومنصور بن محمد را در اتمام  
نظم شاهنامه بیان میکند:

مرا گفت کاین نامه شهریار  
اگر گفته آمد بشاهان سپار  
... پس از آنکه قسمت مهمی از شاهنامه گفته میشود... محمود بیادشاهی  
میرسد. فردوسی شاهنامه را بنام او میکند و بنزد او میبرد... در سال ۳۷۱  
نظم شاهنامه آغاز گردید و سی و پنج سال طول کشید باین حساب شاهنامه  
در سال ۴۰۶ بیابان رسیده است.  
کنون عمر نزدیک هشتاد شد  
سر آمد کتون قصه بزد کرد  
ز هجرت شده پنج هشتاد بار  
... حالا با توجه باینکه سلطان محمود در سال ۳۸۹ بیادشاهی نشسته  
است، بخوبی روشن میگردد که فردوسی تقریباً ۱۸ سال پیش از سلطنت  
محمود بنظم شاهنامه آغاز کرده و انگیزه ای جز زر و سیم وی  
داشته است.

نلد که در تایید این مطلب میگوید:  
الف- « نمیتوان گفت او (یعنی محمود) در حقیقت قوه فهم و ادراک  
افکار شاعرانه را داشته است.

ب- حماسه ملی ایران مخالف منافع ترکها بود که رو بقدرت بودند  
و شاهنامه که عبارت از مدح و تمجید کیش کهن ایران است منافی با مرام  
۱۰ ارد یعنی بیست و پنجم هر ماه است.

آقای سعید نفیسی در مقاله‌ای که در شماره پنجم سال چهارم مجله پیام نو درباره فردوسی نوشته‌اند بنده الف را تایید کرد و در این باره توضیح بیشتری داده‌اند «فردوسی طرفدار شعوبیه و با قرب احتمال شیعه و بنزدیک‌ترین حدس اسمعیلی بود، و از طرف دیگر میدانم که محمود حنفی بسیار متعصب بود... و محال است با کسی مانند فردوسی کمترین رابطه را بهم زده باشد چنانکه میدانیم در صدد آزار ابن سینا و ابوالریحان بیرونی که نه تنها بزرگترین دانشمندان زمان او بوده‌اند بلکه بزرگترین علمای اسلام بشمار میروند برآمده و هر دو را دنبال کرده و ایشان از دست او از این شهر به آن شهر میگریخته‌اند زیرا که اتفاقاً ابن سینا و ابوالریحان هم اسمعیلی و هواخواه شعوبیه بوده‌اند.»

پس نتیجه میگیریم که فردوسی نظم شاهنامه را... بخاطر يك هدف مقدس یعنی زنده کردن داستانهای ملی ایران و مقاومت در برابر قوم مهاجم آغاز کرده و بیابان رسانیده است.

بسی رنج بردم بدین سال سی  
بی افکندم از نظم کاخی بلند  
عجم زنده کردم بدین پارسی  
که از باد و باران نیابد گزند  
وقتی فردوسی از زبان رستم پور هر مزد شاه از شکست ایرانیان یاد میکند، دلدادگی او بآئین باستان و تنفر وی از تعصبات مذهبی و نفرت فراوانش از ستمگران تازی بخوبی آشکار میشود.

چو بخت عرب بر عجم نیره شد  
دگر گونه شد چرخ گردون بچهر  
بایرانیان زار و گریان شدم  
کزین پس شکست آید از تازیان  
چو با بخت منبر، برابر شود  
تبه گردد این رنجهای دراز  
ز پیمان بگردند و از راستی  
رباید همی این از آن آن ازین  
نپسانی بتر ز اشکارا شود  
شود بنده بی هنر شهریار  
همی تخت ساسانیان نیره شد  
از آزادگان پاک بپرید مهر  
ز ساسانیان نیز بریان شدم  
ستاره نگردد مگر بر زبان  
همه نام بوبکر و عمر شود  
فرازی نشیب آید شیبی فراز  
همه کارشان کزی و کاستی  
ز نفرین ندانند باز آفرین  
دل مردمان سنک خارا شود  
نژاد و بزرگی نیاید بکار

بسگیتی نماند کسی را وفا  
از ایران و از تازیان  
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود  
بریزند خون از پی خواسته  
زبان کسان از پی سود خویش  
همچنین در نامه‌ای که از زبان رستم پور هر مزد شاه رسیده و قاص نوشته در وصف اعراب میگوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار  
که تاج کیانی کند آرزو  
شمارا بدیده درون شرم نیست  
بدین چهر و این مهر و این راه و خوی  
سپس فردوسی از وعد و وعیدهای سعادو قاص یاد می کند .  
سرنامه بنوشت نام خدای  
ز چنی سخن گفت، و ز آدمی  
ز توحید و قرآن و وعد و وعید  
ز قطران و از آتش و ز مهر بر  
ز کافور و از مشک و ماء معین  
که گر شاه بیند بر دین راست  
شفیع گناهش محمده بود  
همه تخت و تاج و همه جشن و سور

روان و زبانهها شود پر جفا  
نژادی بدید آید اندر میان  
سخنها بگردار بازی بود  
شود روزگار بسد آراسته  
بجویند و دین اندر آرد پیش  
همچنین در نامه‌ای که از زبان رستم پور هر مزد شاه رسیده و قاص نوشته

عرب را بجائی رسیده است کار  
نفو بر تو ای چرخ گردون نفو  
ز راه خرد مهر و آزرم نیست  
همی تخت و تاج آیدت آرزوی  
محمد رسولش بحق رهنمای  
ز گفتار پیغمبر هاشمی  
ز تهدید و از رسمهای جدید  
ز فردوس و جوی می و جوی شیر  
ز شهد بهشت و می انگبین  
دو عالم بشادی و شاهی و راست  
تنش چون گلاب مصعد بود  
نیارزد بدیدار يك موی حور

بطوریکه از فحوای این اشعار بر می آید و چنانکه نلد که مستشرق شهیر متذکر شده، فردوسی تعصب مذهبی نداشته در افسانه‌ای که از مأخذ اسلامی اقتباس شده و راجع بزبانت اسکندر از کعبه است اظهار می کند که خدای زمین و زمان احتیاجی بجا و مکان ندارد... میگوید که برای پیشینیان ما آتش فقط برای تعیین سمت نیایش بود همانطور که برای عربها سنک سمت پرستش است، در این مورد بهیچوجه احترام مخصوص نسبت باسلام ابراز نداشته است (۱)

خدای جهان را نیابد نیاز  
بسیاری از شعرا مانند نظامی خواسته‌اند از فردوسی تقلید کنند ولی

(۱) حماسه ملی ایران نوشته شو دور نلد که ترجمه بزرگ علوی

چون آثارشان بر پایه داستانهای ملی استوار نبوده، مقبول طبع مردم نیفتاده است  
 سعدی با تمام مقامی که در شعر و ادبیات فارسی دارد، وقتیکه خواست در  
 میدان حماسه هنرنمایی کند بنا توانی وشکست خود اعتراف کرد و گفت:  
 شبی زیب فکرتم همی سوختم چراغ بلاغت بیافر و ختم  
 پراکنده گوئی حدیثم شنید جز احسن گوئی طریقی ندید  
 که فکرش بلیغ است و رایش بلند ولی در ره زهد و طامات و بند  
 نه درخشت و کوبال و گرزو گران که این شیوه ختم است بردیگران

« شاهنامه فقط وصف شاهان نیست بلکه در حقیقت  
 چند نکته در باره وصف ملت ایران است. قهرمان اصلی شاهنامه شاهان  
 خود شاهنامه نیستند بلکه رستم است که فقط زور بازوی او مورد  
 نظر نیست بلکه پاکدلی، انسان دوستی، ایران

پرستی، بزرگ منشی، بلند نظری او صفات عالیه ایران باستان را مجسم  
 می کند، از شاهنامه يك مصرع بسایاد میدهند آن ایست: چه فرمان یزدان  
 چه فرمان شاه، ولی در شاهنامه خیلی چیز های دیگر هست، در آنجا  
 بزرگان ایران دارای شخصیت اند، دروغ نمیگویند، سرشکستگی بیار  
 نمی آورند، فرمان بیداد گرانه ای را نمی پذیرند. مادرا اینجا برای نشان  
 دادن اخلاقی که شاهنامه معرف آنست چند مثال می آوریم « (۱) هنگامیکه  
 کاوس بارستم بدرشتی سخن میگویی رستم که مظهر ملت ایران است سر تسلیم  
 فرود نمی آورد و کاری می کند که کاوس از در پوزش و مہذرت خواهی در آید.

تو من بر آشت با شهریار که چندین مدار آتش اندر کنار  
 من آن رستم زال نام آورم که از چون توشه خم نگیرد سرم  
 چو خشم آورم شاه کاوس کیست چرا دست یازد بمن طوس کیست  
 چرا دارم از خشم کاوس باک چه کاوس پیشم چه یکمشت خاک

پس از آنکه بزرگان کاوس را از کرده نادم میبینند بار دیگر رستم  
 را نزد کاوس میبرند اینبار شاه چنین میگوید:

چه آزرده گشتی تو ای پیلتن پشیمان شدم خاکم اندر دهن  
 در جای دیگر فردوسی مقاومت رستم را در مقابل اسفندیار و شخصیت  
 اخلاقی او را روشن می کند.

۱- درباره فردوسی از: آقای احمد قاسمی

جهان دیده گفت این نه جای منست  
 زمین را همه سر بر گشته ام  
 نیاکانت را پادشاهی ز ماست  
 من از کودکی تا شدستم کهن  
 که گوید برو دست رستم ببند  
 مرا سر نهان گر شود زیر سنگ

بجائی نشینم که رای منست  
 بسی شاه بیداد گسر گشته ام  
 و اگر نه کسی نام ایشان نخواست  
 بدین گونه از کس نبردم سخن  
 بنندد مرا دست چرخ بلند  
 از آن به که نامم بر آید بنگ

پس از آنکه چهارمین فرزند کاوه را برای قربانی نزد  
 ضحاک بردند، این شاه بیدادگر از عاقبت کار خود  
 اندیشید و بر آن شد سندی حاکی از عدالت خواهی  
 خود بدست اعوان ظالم خویش تنظیم کند ولی فریاد داد خواهی کاوه  
 امان نداد.

### کاوه آهنگر

خروشید وز دست بر سر ز شاه  
 ز تو بر من آمد ستم بیشتر  
 شہامن چه کردم یکی باز گوی  
 یکی بی زبان مرد آهنگر  
 تو شاهی و گر ازدها پیکری  
 اگر نیست کشورشاهی تراست  
 بفرمود پس کاوه را پادشاه  
 چو بر خواند کاوه همان محضرش  
 خروشید گای پایمردان دیو  
 خروشید برجست لرزان ز جای  
 از آن چرم کاهنگران پشت پای  
 همان کاوه آن بر سر نیزه کرد  
 خروشان همی رفت نیزه بدست  
 بیوید کاین مهتر اهر بمن است  
 از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه

که شاهانم کاوه داد خواه  
 زنده هر زمان بر دلم بیشتر  
 و گسر بیگناهم بهانه مجوی  
 ز شاه آتش آید همی بر سرم  
 بیاید بر این داستان داوری  
 چرا رنج و سختی همه بهر ماست  
 که باشد بدان محضر اندر گواه  
 بدان سوی محضر بگرد او سرش  
 بریده دل از مهر کیهان خدیو  
 به هرگز بر اندیشم از پادشاه  
 بیوشند هنگام زخم درای  
 همانکه ز بازار برخاست کرد  
 که ای نامداران یزدان پرست  
 جهان آفرین را بدل دشمن است  
 به شاهی بسر بر نهادی کلاه

بر آن بی بها چرم آهنگران  
ز دیبای سرمایه و پسر نیان  
که اندر شب تیره خورشید بود

بر آویختی نو بنو گوهران  
بر آنگونه گشت اختر کاویان  
جهان را از او دل پر امید بود

در اشعار فردوسی جسته جسته به تعلیمات اجتماعی و اقتصادی نیز  
بر میخوریم .

زدلها همه کینه بیرون کنید

**صلح دوستی**  
فردوسی  
ز خون ریختن دست باید کشید

سر بیگناهان نباید برید  
که تا بود باد آنکه او جنگ خواست

همه ز آشتی کام مردم رواست  
ایران دوستی :

بدین بوم و بر، زنده بگتن مباد  
زن و کودک خرد و پیوند خویش  
از آن به که کشور بدشمن دهیم  
به از زنده دشمن بدو شاد کام

چو ایران نباشد تن من مباد  
ز بهر بوم و فرزندان خویش  
همه سر بر تن بگشتن دهیم  
جهانجوی اگر کشته آید بنام

**اندر زهای مختلف**

که کوتاه گوید بمعنی بسی  
فراوان سخن باشد و دیر یاب (۱)  
که گیتی سپنجست و ما بر گذر (۲)  
ز تازی کژی بیاید گریست  
وزوهر کسی باد گر گونه خوست  
که تیمار (۴) جان باشد ورنج تن  
ز سستی دروغ آید و کاستی  
به از خامشی هیچ پیرایه نیست  
نباید فشانند و نیساید فشرد

دگر گفت روشن روان آنکسی  
کسی را که مغزش بود با شتاب  
هنرجوی و تیمار بیشی مغور  
همه روشنی مردم از راستیست  
دل هر کسی بنده آرزوست  
بنا یافت (۳) رنجه مکن خویشتن  
ز نیرو بود مرد را راستی  
زدانش چو جان تو را مایه نیست  
هزبنه چنان کن که بایدت کرد

...

خرد زیور نامداران بود  
خرد مایه زندگانی شناس

خرد افسر شهریاران بود  
خرد زنده جاودانی شناس

(۱) نهم (۲) موقت (۳) نایاب (۴) همه

خرد و هنمای و خرد دلکشای  
از و شادمانی و زو مردمیست

خرد دست گیرد بهر دوسرای  
از ویت فزونی و زویت کمیست

...

چنین گفت رستم خداوند رخس  
نه چندان که بی چیز گردی ز چیز  
پوش و بنوش و به بخش و بده

که گر نام خواهی درم را به بخش  
جهان تنگ دارد ز بی چیز نیز  
برای دگر روز چیزی بنه

فردوسی در اثر جاویدان خود شاهنامه همواره نیکی، نیکوکاری و  
قهرمانی راستوده و بازشتی و بیادگیری جنگ و ستیز کرده است او با مهارت  
بسیار مبارزه پیروز مندانه ملت را تحت فرمان کاره آهنگر با ضحاک پیدا کرد  
بصورت خوبی مجسم میکند، فردوسی ضمن توصیف رستم و سایر قهرمانان  
شاهنامه، راه مبارزات بعدی ملت را در راه حفظ استقلال و آزادی نشان  
میدهد. فردوسی در سن ۶۵ سالگی پس از ۳۰ یا ۳۵ سال کار مداوم وظیفه  
مقدسی را که بعهده گرفته بود پایان رسانید.

شاهنامه دارای ۱۲۰ هزار بیت است که در ۴۰۰ هجری (۹۹۹ میلادی)  
پایان یافته است، در این موق دولت سامانی منقرض شده و از حامیان حقیقی  
شاعر کسی زنده نبود.

محمود غزنوی چنانکه اشاره شد، بدین کنجینه گرانها خوشبین نبود  
زیرا در این منظومه برای خود خطر سیاسی بزرگی احساس میکرد زیرا در  
شاهنامه از مبارزه ملت برضد تورانیان و ترکها سخن رفته و از جنبشهای  
ملی ایران علیه اعراب متجاوز به نیکی یاد شده بود، بهمین مناسبت نه تنها  
محمود بلکه دستگاه خلافت نیز با این اثر جاوید نظر موافق نداشت بهمین  
مناسبت محمود فرمان میدهد فردوسی را بزیر پای پیل اندازند.

مرا بیم دادی که در پای پیل تنت را بسازم چو دریای نیل

سالهای آخر عمر فردوسی با فقر و تنگدستی سپری شد و در سال ۱۰۲۰  
میلادی در طوس در گذشت، روحانیون مسلمان فردوسی را به ملت تنظیم  
شاهنامه و حمله ای که به اعراب متجاوز کرده بود کافر شمردند و از دفن او  
در قبرستان مسلمانان خودداری کردند ناچار جسد این مرد بزرگ را در باغ

خودش بخاک سپردند، اما شاعر نامی ما جاویدان بودن خود را پیش گوئی کرده بود.

نمیرم از این پس که من زنده‌ام  
که تخم سخن را پراکنده‌ام  
« اگر ما نسبت بزمان خودمان همانقدر مترقی بودیم که فردوسی نسبت بزمان خودش مترقی بود، اگر باندازه فردوسی ملت ایران را دوست میداشتیم، اگر باندازه فردوسی در خدمت ملت بودیم، ایران ما امروز دستخوش پیدادگران خودی و بیگانه نبود، ضحاک ستم با هزار اژدها بجان ملت ایران نمی افتاد و سلاله امپریالیسم بر ما چیره نمیشد.» (۱)

« اقراض حکومت سامانیان، افتادن ماوراءالنهر در دست فرخانیان، فتح خراسان توسط غزنویان و سایر تغییرات سیاسی که در اواخر قرن دهم روی داد نمیتوانست در زندگی علمی و ادبی آن زمان بی تاثیر باشد.

از بین رفتن جنگهای مداوم، و پیوستن سراسر خراسان، چغانیان، ختالیان، افغانستان و قسمتی از ایران کنونی و ناحیه شمالی هندوستان بحوزه قدرت غزنویان، شرایط بالنسبه مساعدی برای رشد و توسعه علوم و ادبیات فراهم نمود، باید بخاطر داشت که فتووالهای بزرگ و حکام نواحی هیچگاه شعرا و ارباب علم را برای خدمت بمال فرنگ بشری دور خود جمع نمیکردند بلکه تنها هدف آنان، شهرت طلبی و بالا بردن مقام و منزلت دربار خود بود، چنانکه اشاره شد این راه و رسم از عهد سامانیان آغاز شد و سلاطین این سلسله برای رقابت با قدرت خلفا بر شکوه و حشمت دربار خود افزودند، و محمود غزنوی با پیروی از روش آنان دانشمندان و شعرا را معروف و را بدربار خود فراخواند، در دوره غزنویان روابط بین بغداد و آسیای میانه توسعه می یابد، محمود غزنوی که خود را مسلمان متعصبی نشان میداد، سعی میکرد پیش از پیش لطف خلیفه را بخود جلب کند و با فرستادن هدایا و اعزام سفرا مقام و اهمیت خود را بالا برد، در دوره محمود زبان عربی رایج گردید و پس از آنکه حس میبندی بوزارت رسید برخلاف اسفرائینی دستور داد مکاتبات بزبان عربی انجام گیرد، محمود بزبان عربی آشنائی نداشت ولی چنانکه تاریخ بیهقی میگوید، پسران او محمود و مسعود بزبان عربی دلبستگی داشتند

۱- درباره فردوسی از آقای احمد آقاسی

و مایل بودند که در مجالس جشن باشعار و آثار عربی گوش دهند.

در بارغز نویان مرکز شعرا و اهل ادب بود بطوریکه در بعضی منابع ذکر شده، در دربار محمود بیش از ۴۰۰ شاعر جمع شده بودند که کار آنها مدح محمود و توصیف لشکر کشیهای او بود، محمود برخلاف توده ایرانی بمنظومه های قهرمانی و احیاء افتخارات دیرین ایران علاقه ای نداشت و بجز آن میتوان گفت که اگر در عصر سامانیان مقدمات و شرایط بوجود آمدن شاهنامه فراهم نشده بود، این اثر بزرگ تاریخی اساساً بوجود نمی آمد و زبان فارسی و ادبیات جهانی از این اثر گرانبها بی نصیب می ماند، در دوره محمود مقام تازه ای که همان رتبه ملك الشعرائی است بوجود می آید، ابوالقاسم عنصری که یکی از غزاسرایان بنام است بلقب ملك الشعرائی رسیده این شاعر زبردست در سال ۳۵۰ هجری یعنی در سال ۶۰ قرن دهم میلادی در بلخ تولد یافت و پس از خاتمه تحصیلات بدربار غزنویان راه یافت، عنصری در غالب لشکر کشیهای محمود شرکت میکرد و بسیاری از قصاید و غزلیات خود را بشرح فتوحات محمود اختصاص میداد، هنرمندی عنصری در شعر و ادبیات بیابانه ای است که منوچهری که خود از استادان بود، در وصف او خطاب بشمع میگوید:

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بهر

هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد استادان زمانه عنصری

عنصرش بیعیب و دل بیفش و دینش بیفتن

شعرا و چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعر او هم با ملاحه هم حسن

منابع ادبی سه کتاب را که بشکل مثنوی تنظیم شده از جمله مثنوی (وامق و عذرا) را باو نسبت میدهند ولی از این آثار اکنون چیزی در دست نیست.

عنصری پس از يك عمر طولانی و تربیت عده ای شاعر درباری در سال ۱۰۳۹ در گذشت در آثار او بندرت تعلیمات اخلاقی و اجتماعی دیده میشود.

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش

سری که بالش جوید نیابد او افسر

ز زود خفتن و از دیر برخاستن هرگز  
نه ملك يابد مرد و نه بر ملوك ظفر  
كسيكه بر تو مزور كند حديث كسان  
دهان آنكس پر خاك باد و خاكستر  
كسيكه مايه ندارد سخن چه خواهد گفت

چگونه پرد مرغي كه بسته دارد پر  
از شعرای خوش طبع و توانای دربار سلطان محمود  
است كه از بركت مديحه سرائی و تملق گوئی قسمت  
اعظم عمر خود را در شعر سازی و عشق بازی  
بسر برده است .

مرا دلست گروگان عشق چندین جای  
عجبت از دل من دل نیا فریده خدای  
دلم یکی و در او عاشقی گروه گروه  
تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای  
دیوان فرخی نزدیک ده هزار بیت است، و قصاید و غزلیات او در وصف  
زیباییهای طبیعت بسیار جالب و دلنشین است.

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار  
بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار  
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست  
یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار  
زمین از سر شك ابر ، هوا از نسیم گل  
درخت از جمال برک سر که زلاله زار

یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش  
یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار  
یکی بر کنار گل یکی در میان بید  
یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار

وفات شاهر در سال ۴۲۹ (۱۰۳۹ میلادی) اتفاق افتاده است .  
ابوالنجم احمد منوچهری از شرای دربار غزنویان  
است در اشعار او نفوذ زبان عرب و آشنایی  
بمختصات زندگی آن قوم کاملاً منعکس است.

چنانکه خود گوید «من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیر» در بعضی از اشعار  
منوچهری بطور رئالیستی مناظر طبیعت و احساسات زنده مردم نمایان شده  
غالب اشعار او موزون و جالب است :

روزی بس خرم است می گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد  
نیز چه خواهی دگر خوش بخورد و خوش بزی

اندوه فردا مبر گیتی خوابست و باد

منوچهری نوعی جدید از شعر یعنی «مسهطات» را بوجود آورد وی  
دانشمند و طبیب هم بود و مقام علمی او کمتر از مقام ادیبش نبوده است.

منوچهری در یکی از اشعار خود ضمن راز و نیاز با شمع حال کسی را  
نشان میدهد که از برای راحت دیگران سر و جان خود را نثار میکنند.

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست

دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن

خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان

دوستان در راحتند از ما اندر حزن

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز

هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو مستغن

آنچه من بر دل نهادم بر سرت بینم همی

آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن

راز دار من توئی همواره یار من توئی

غمگسار من توئی من آن تو تو آن من

«حکومت سلاجقه و خوارزمشاهیان که از نیمه دوم

فرن ۱۱ میلادی تا آغاز قرن ۱۳ ادامه یافته است

در تاریخ فرهنگی ملل آسیای میانه دارای اهمیت

و خوارزمشاهیان خاصی است، در نتیجه انقراض حکومت غزنویان

وحدت ماوراءالنهر و خراسان تأمین شد و سراسر

این منطقه تحت قدرت سلاجقه قرار گرفت و مقدمات ایجاد فعالیت فرهنگی

در نیشابور، مرو، بلخ و هرات و غیره فراهم گردید، در این دوره افراد

برجسته ای نظیر اسدی طوسی، ناصر خسرو و همزخمیام، فخرالدین گرجگانی

انوری، صابر ترمذی، ظهیر قارابی و غیره از میان ایرانیان برخاستند، در میان شعرا و نویسندگان این دوره آثار ناصر خسرو و عمر خیام انعکاسی است از افکار و تمایلات مردم، در حالیکه در آثار سایرین بیشتر خصوصیات زندگی شاه و سایر درباریان دیده میشوند.

از شعرای قرن پنجم هجری و از کسانی است که  
**ابو نصر اسدی طوسی**  
به منظور طبع آزمایی و احیاء قسمتی از تاریخ باستان منظومه گرشاسب نامه را در نه هزار بیت ساخته است.

برآمد همی بیتها نه هزار      دو سال اندرو برده شد روزگار  
گرشاسب نامه یکی از حکایاتی است که از قهرمانی‌ها و شجاعت‌های  
گرشاسب که از ابوموید بلخی و فردوسی نیز راجع بآن مطالبی گفته‌اند،  
اندکی بتفصیل سخن گفته است.

بشبه نامه فردوسی نغز گوی      که از پیش گویندگان برد گوی  
بسی یاد رزم یلان کرده بود      از این داستان یاد ناورده بود  
من اکنون ز طبعم بهار آورم      مرین شاخ نو را بیار آورم  
اسدی اول کسی است که در ادبیات فارسی شکل مناظره را بوجود  
آورده است از قصاید او مناظره شب و روز، آسمان و زمین، مغ و مسلمان  
تیرو کمان اهمیت خاصی دارد علاوه بر این فرهنگ اسدی که از آثار ۸۰ شاعر  
قطعاتی در آن موجود است اهمیت بسیار دارد در این فرهنگ اشعاری از  
کلیله دمنه منظوم رودکی نیز دیده میشود

یکی از شعرا و صاحب نظران بزرگ این دوره  
**ناصر خسرو**      حکیم ناصر خسرو قبادیانی است که در قبادیان از  
حوالی بلخ تولد یافته است.

این مرد از آغاز جوانی به تحصیل علوم و تحقیق در ادیان و عقاید  
مختلف مشغول شد چنانکه خود گوید:

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش      نشستم بر در او من مجاور  
نماند از هیچگون دانش که من زان      نکردم استنقادت بیش و کمتر  
ناصر خسرو یکچند در دربار سلجوقی خدمت دیوانی قبول کرد و  
سپس راه سفر پیش گرفت و در دوران جوانی هندوستان، ترکستان و افغانستان

را گردش کرد و بعد در کشورهای آسیای میانه و مصر بسیر و سیاحت پرداخت  
منظور او از این مسافرت‌ها تحقیق در وضع عمومی مردم و مطالبه در ادیان  
و مذاهب مختلف بوده است، او در طی ۷ سال در شهرهای حجاز ترکیه  
سوریه و مصر بتحقیق و تفرس پرداخت و بالاخره در مصر با اسمعیلیان آشنا  
شد و با افکار و آراء ایشان روی موافق نشان داد و پس از چندی یکی از  
طرفداران جدی این جماعت شد و پس از مراجعت از سفر، در بلخ و سایر بلاد  
آشکارا به تبلیغ عقاید اسماعیلی پرداخت. او تنها به عقل و استدلال توجه نداشت بلکه  
مردی حزبی و تشکیلاتی بود. چنانکه یکی از دشمنان او در بیان الادیان نوشته،  
«بسیار کس از اهل طبرستان از راه برفته و آن مذهب بگرفتند که موسوم بمذهب  
ناصریه است» و در جای دیگر می گوید «الناصریه، اصحاب ناصر خسرو و او ملعونی  
عظیم بوده است و صاحب تصانوف... خلق را از راه ببرد و آن طریقت از آنجا برخاست.»

پس از چندی فقهای متعصب سنی بچنگ او برخاستند و امرای و حکام  
در صدد دستگیری و تعقیب او برآمدند. ناچار راه فرار پیش گرفت و قسمتی از  
عمر گرانمایه خود را در غربت و سختی سپری نمود.

آزرده کرد کژدم غربت چگر مرا      گوئی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا  
در حال خوبستن چو همی ژرف بنگرم      صفرا همی بر آید ز انده بسر مرا  
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد      چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا  
گر برقیاس فضل بگشتی مدار دهر      جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا  
نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل      این گفته بود گناه جوانی پدر مرا

پس از جهانگردی ناصر خسرو کتابی که از نظر تاریخی و جغرافیائی  
ارزش فراوان دارد به اسم سفرنامه برشته تحریر در آورد، علاوه بر این کتبی  
چند در باره اسماعیلیه نوشت غیر از کتاب (زاد المسافرین) و وجه دین که ارزش  
فلسفی دارد کتاب خوان اخوان، دلیل المتعیرین، روشنائی نامه و سمادت نامه  
و دیوان اشعار او معروف است خود درباره تنوع و کثرت آثارش  
میگوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پر ستاره فزونست اثر مرا

برای آنکه به اوضاع اجتماعی آن ایام و مصائب و مشکلاتی که این حکیم

تعملی کرده واقف شویم سطری چند از سفرنامه او را نقل میکنیم :

«امیر بصره پسر ( باکالیجار دیلمی ) بود... چون بآنجا رسیدم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرما به روم باشد که گرم شویم که هوا سرد و جامه نبود و من و برادرم هر يك بکنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما... خرجینگی بود که کتاب در آن مینهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند در کاغذی کردم که بگرما به بان دهم ، تا باشد که ما را درنگی زیادت تر در گرما به بگذارد... چون آن درمکها پیش او نهادم در ما نگر نیست پنداشت که ما دیوانه ایم... نگذاشت که ما در گرما به بدر رویم . از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرما به بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم ، در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ میکردند ، ما بگوشه باز شدیم و بتمجب در کار دنیا مینگریستیم ...»

بعد ناصر خسرو میگوید بکمک یکی از دوستان بوزیر دانشمندی معرفی شدم و بسیاری او وضع بهبود یافت، بعد روزی مجدداً بآن گرما به رفتیم «چندانکه ما در حمام شدیم.. خدمت کردند و بوقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ گرما به بود همه بر پای خاستند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم ، و در آن میانه حمامی بیاران ... میگویند، این جوانانند که فلان روز ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم من بزبان تازی گفتم راست میگوئی ما آنیم که پلاس پاره ها در پشت بسته بودیم، آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت ۲۰ روز بود ...»

ناصر خسرو برخلاف شعرای هم عصر خود بجای توصیف می و معشوق و باغ و چمن مردم را بفرافرفتن علم و حکمت ترغیب می کند .

پندم چه دهی نغست خود را	محکم کم کمری زبند در بند
پند از حکما بگیر زیرک	حکمت پدراست و پند فرزند
کاری کسه ز من پسند ناید	بامن مکن آنچنان و مپسند
چراست مگوی گاه و بیگاه	تا حاجت نایدت به سوگند
گنداست دروغ از آن حذر کن	تا پاک شود دهانت از گند

از نام بد ارهمی بتربی

بسا یسار بسد از بنه مییوند

در جای دیگر در مذمت شاعران درباری میگوید :

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی  
صفت چند گوئی ز شمشاد و لاله  
بعلم و به گوهر کنی مدحت آنرا  
بنظم اندر آری دروغ و طمع را  
من آنم که در پای خوکان نریزم

یکی نیز بگرفت خنیاگری را  
رخ چون مه و زلفک عنبری را  
که مایه است مرجهل و بد گوهری را  
دروغ است سرمایه مر کافری را  
مر این قیمتی در لفظ دری را

ناصر خسرو درباره مردم زحمتکش و دهقانان خیلی با گرمی و صمیمیت سخن میگوید :

به از صنایع بگیتی مقبلی نیست  
بروز اندر بی سامان خویش است  
خوردیش و کم آن مایه که خواهد  
بری از سبلت هر دون و هر خس  
به بازو حاصل آرد قوت فرزندی  
رسد صدبرکت از کسب حلالش  
چو شب شد خفت ایمن در شب تار  
ز کسب دست نبود هیچ کاری  
سر صنایع بگردون بس فراز است  
به از صنایع عالم دیهقانست  
ز صنایع رایگان نفعی نخیزد  
جهان را خرمی از دیهقانست  
از این به بابنی آدم چه کارست  
براحت رازق هر مار و مورند  
اگر دهقان چنان باشد که باید  
اگر جو یای قحط نان نباشد  
بکار اندر همه مردان کارند

ز کسب دست بهتر حاصلی نیست  
چو شب در خانه شده سلطان خویش است  
بروز افزاید آنچ از شب بماند  
تن آسوده ز بیم و منت کس  
خورد خوش با عیال و خویش و پیوند  
ببفزاید خدا در کسب و مالش  
چو روز آید رود بازار پی کار  
به از کسب نباشد هیچ کاری  
سلاطین را به صنایع نیاز است  
که وحش و طیر را راحت رسانست  
ز دهقان عاقبت چیزی بریزد  
ازو که زرع گاهی بوستانست  
کز آدم در جهان این یاد کارست  
همان گر آدمی و گر ستورند  
سبک گوی از ملائک در رباید  
کسی را بسایه دهقان نباشد  
عرق ریزند و قوت خلق کارند



کلید رزق و قسمت سخت درمشت  
 بدنی اقلانه تخم کشتند  
 چراغ دلفروزی در ده انگشت  
 بقبی در گل باغ بهشتند  
 ناصر خسرو در کتاب (سعادتنامه) بخدمت امرا و سلاطین و درباریان  
 می پردازد .

چه ناخوبست دیدار بزرگان  
 در جای دیگر گوید :  
 چون پادشاه بن خویش گشتم  
 چکار است پیش امیرم چودانم  
 حقیر است اگر در شیراستزی من  
 به نزدیک من نیست جز ریک و شوره  
 بگناه درشتی در شتم چو سوهان  
 باز در وصف خود گوید :

در کار خویش عاجز و در مانده نیستم  
 لکن مرا بکرسنگی صبر خوشترست  
 فضل مرا بجمله مقرند خاص و عام  
 بر یافتن زد دست فرومایگان طعام  
 بعضی گویند ناصر خسرو بروزحشر معتقد نبود ، و احکام ظاهری دین  
 را بپیری نمی گرفته و این قطعه را از او میدانند .

مردکی را بدشت گرگ درید  
 این یکی رید بر سر کهسار  
 اینچنین کس بهش زنده شود  
 نیز بر ریش مردک نادان  
 ناصر خسرو در اشعار خود نه فقط بمسائل فلسفی و مذهبی میپردازد بلکه  
 یک سلسله افکار مترقی و تربیتی را مطرح میکنند، در اشعار او نگاه افکار مادی  
 نیز دیده میشود چنانکه خطاب بخدا میگوید :

بار خدا یا اگر ز روی خدایی  
 چهره رومی و صورت حبشی را  
 طینت انسان همه جمیل سرشتی  
 زاهد محرابی و کشیش کشتی  
 مایه خوبی چه بود علت زشتی

نعمت منعم چراست دریا دریا  
 محنت مفلس چراست کشتی کشتی  
 چنانکه اشاره شد ناصر خسرو پس از بازگشت بوطن شروع بتبلیغ  
 عقاید خود نمود و دیری نگذشت که در اثر تهدید ، بدگویی و نفرین و  
 طعن و لعن مخالفین مجبور بآوارگی گردید ، ولی چون این مصائب را در راه  
 مقصود معینی تحمل می کرد ، چندان برای او دشوار نبود ، کار دشمنی با  
 ناصر خسرو بجایی رسید که خلیفه بغداد ، خان ترك ، امیر خراسان و  
 ترك و نازی دشمن سرسخت او بودند و مخصوصاً فقهای سنی و هواخواهان  
 خلیفه بغداد وی را رافضی و قرمطی و معتزلی می شمردند و ریختن خون  
 او را جایز میدانستند ناصر خسرو جسته جسته در دیوان خود بوضع ناگوار خویش  
 اشاره می کند .

جمله گشتند بیزار و نفور از صحبتم

همزبان و همنشین و همزمین و هم نسب  
 کس نتواند نامه من کس نکوید نام من  
 جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شب  
 و در باره کسانی که فتوای قتل او را میدادند میگوید :

بدین محمد ترا کشتن من  
 کجا شد حلال ای لعین محمد  
 در جای دیگر بمقام علمی و فلسفی خود اشاره می کند ،  
 رنجیت نبود تسا گمانت  
 آن بود که من چو تو حمارم  
 از دور نگه کنی سوی من  
 گوئی که یکی گزنده مارم  
 وی خطاب بمخالفین خود گوید ،  
 نام نهی اهل علم و حکمت را  
 رافضی و قرمطی و معتزلی  
 علم و عمل مذهب منست و تومی  
 علم نجوئی که گاو بی عملی

ناصر خسرو بعلمت ثباتی که در نظریات خود داشت تا پایان عمر از تعقیب  
 دشمنان در امان نبود . وفات او در سال ۶۸۱ هجری « ۸۸۰ » میلادی  
 اتفاق افتاده است .

چنانکه قبلا متذکر شدیم در قرن پنجم و ششم هجری بافتضای محیط اقتصادی و اجتماعی ایران افسکار ادبیات فارسی صوفیانه در نظم و نثر فارسی راه یافت و ماضی بحث در پیرامون «مبارزات منقی در ایران» علل ظهور این افکار و نمونه‌ای چند از آثار منظوم و منثور ایندسته از شعرا و گویندگان فارسی را برای اطلاع خوانندگان ذکر کردیم. یکی از شعرای این طریقت باباطاهر عریان است که با دو بیتبهای شیرین و موثر خود در دل توده مردم نفوذ کرده و بسیاری از لغات محلی را بطرزی دلنشین در ادبیات خود وارد کرده است.

اگر دل دلبر و دلبر کدومه	و گر دلبر دلودار را چونومه
دل و دلبر بهم آمیته و نیم	ندونم دل که و دلبر کدومه
خوش آنون که پا از سر ندوتند	میان شعله خشک و تر ندوتند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر	سرامی خالی از دلبر ندوتند
دلی دیرم خـریدار محبت	کزو گرمست بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل	ز بود محنت و تـار محبت

دیگر از کسانی که در لباس تصوف با بسیاری از رسوم و سنت‌های مذهبی و اجتماعی عصر خود مبارزه کرده شیخ ابوسعید ابوالخیر است که گفته ها و کارهای او توسط نوه اش محمد بن منور در کتاب اسرار التوحید جمع آوری شده است در این کتاب راجع به الاقات بوعلی سینا با شیخ ابوسعید چنین مینویسد:

«خواجه بوعلی با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند (یعنی بستند) و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن می گفتند که کس ندانست... بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت، شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هر چه من میدانم او میبیند، و متصوفه و مریدان شیخ چون بنزدیک شیخ درآمدند از شیخ سوال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هر چه ما میبینیم او میدانند.»

نمونه‌هایی از عقاید و افکار این مرد را در قسمت تصوف ذکر کردیم و فاتش در مهته از توابع خراسان بسال ۴۴۰ هجری اتفاق افتاد و طبق وصیتش هنگام مرگ بجای قرآن این دو بیت را در پیش تابوتش خواندند.

بہتر از این در جهان همه چه بود کار

دوست بر دوست رفت یسار بر یار

آینهمه اندوه بسود و اینهمه شادی

آن همه گفتار بود و اینهمه کردار

معاصر نظام الملک و شیخ ابوسعید بود. و بسال ۳۹۶ در

عبدالله انصاری هرات تولد یافته و قسمت اعظم عمر خود را در ایران

گذرانیده و آثار منظوم و منثور متعددی از خود

بیادگار گذاشته است: از گفته های او: چنان‌زی که بشنا از زی و چنان میر

که بدعا از زی چون پیش بزرگی در آئی همه گوش باش چون او سخن گوید

تو خاموش باش.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورت است يك كعبه دل

تسا بتوانی زیارت دلها کن كافزون ز هزار كعبه آمد يك دل

در باب العشق چنین مینویسد:

عشق درد نیست ولی بدرد آرد، بلانست ولیکن بلا بر سر مرد آرد،

هر چند مایه راحتست، پیرایه آفتست، محبت محب را سوزد نه محبوب را و

عشق طالب را سوزد نه مطلوب را.

در جای دیگر گوید: «اگر بسته عشقی خلاصی مجوی، که عشق آتش

سوزانست و بحری بیکران است، هم جانست و هم جانرا جانست، و قصه‌ای

بی پایان است و درد بی درمانست، عقل در ادراک وی حیرانست و دل در

دریافت وی ناتوانست، و عشق قربانست، نهان کننده عیانست، و عیان کننده

نهانست.»

اگر بر هوا پری مگسی باشی، و اگر بر آب روی خسی باشی دل بدست آر

تا کسی باشی با اینهمه انصاری از تعصب و خودخواهی پیراسته نبود.

دیگر از شعرای نامی این دوره سنائی است که در

اواسط قرن پنجم هجری متولد شده سنائی از

### سنائی

شعرائی است که با توده مردم و افکار و آرزوهای

خلق نزدیک شده و گاه در اشعار خود تمايلات و آرمانهای خلق را منعکس

ساخته و مردم را بکار و کوشش دعوت کرده است.

بر این منگر که ذوقن آید مرد در عهد و وفا نگر که چون آید مرد

از عهد عهد اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد

...

از بی کارت آفریدستند  
ملك و ملك از کجا بدست آری  
جامه خلقت بریدستند  
چون مہی شصت روز بیکاری

...

دانشت هست کار بستن تو  
علم با کار سودمند بود  
خنجرت هست صفت شکستن تو  
علم بی کار پای بند بود

سنائی برای علم و حکمت مقام و منزلتی بزرگ فائل است.  
نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت

همیگویم بهر ساعت چه در سرا چه در ضرا  
که یارب مر سنائی را سنائی ده تو در حکمت

چنان کزوی بر شك آید روان بو علی سینا

در جای دیگر میگوید :

چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا  
عطار از عرفا و شعرای بزرگ است که آثار زیادی  
شیخ فریدالدین عطار از خود بیادگار گذاشته و بعضی گویند بعدد سور  
قرآن یعنی ۱۱۴ کتاب و رساله در نظم و نثر برشته

تحریر در آورده که از آن جمله جزسی کتاب نوشته اند که مهمترین آنها  
الهی نامه اسرار نامه، مصیبت نامه و منطق الطیر است این مرد فعال و پر کار ضمن  
طبابت و داروسازی به تتبع و تحقیق مشغول بوده است چنانکه خود میگوید :

بداروخانه یا نصد شخص بودند  
میان آنهمه گفت و شنیدم  
که در هر روز بضم می نمودند  
سخن را به از این روی ندیدم

عطار در دوران زندگی خود زبان مدح کسی نگشود.  
بهر خویش مدح کس نگفتم  
دری از بهر دنیا من نسفتم

مهمترین اثر این دانشمند تذکره الاولیاست که بزبانی شیرین و ساده  
مقام عرفا و خصوصیات اخلاقی آنان را بیان کرده است . منتخبی از آثار  
اورا در بخش تصوف ذکر کردیم .

نظامی بسال ۵۳۵ هجری در شهر گنجه متولد شده  
است وی در شمار شعرا و گویندگانی است که کمتر  
جانب تملق و چاپلوسی گرفته و بیشتر عمر خود را  
حکیم نظامی

در گوشه انزوا ، در راه تحقیق و مطالعه سپری کرده است .

چون توان راستی را درج کردن  
و گر گوئی سخن را قدر کم گشت  
دروغی را چه باید خرج کردن  
کسی کورا ستگو شد محتشم گشت

بیشتر شهرت نظامی بنحسه یا پنج گنج اوست که در حدود ۲۸  
هزار بیت دارد و عبارتند از مخزن الاسرار ، خسرو شیرین و لیلی و مجنون ،  
هفت پیگر و اسکندر نامه .

نظامی در داستان سرائی مهارت فراوان دارد و در غالب آثار او نکته های  
تاریخی و اندرزهای اخلاقی میتوان یافت .

اگر چه آفت عمر انتظار است  
چه خوشتر ز آنکه بعد از انتظاری  
چو سر با وصل دارد سهل کار است  
بامبیدی رسد امبیدواری

...

با آنکه سخن بلطف آیدست  
آب ارچه همه زلال خیزد  
کم گوئی و گزیده گوی چون در  
لاف از سخن چو در توان زد  
بکدسته گل دماغ پرور  
از لیلی و مجنون :

تا چند چو بیخ فسرده بودن  
چون گل بگزار نرم خوئی  
جائی باشد که خار باید  
کردی خرکی بکعبه گم کرد  
کاین بادیه رارهی دراز است  
این گفت و چو گفت باز پس دید  
گفتا خرم از میانه گم بود  
گراشتمی نمیزد آن کرد  
این ده که حصار بیپشانست  
بی شیر دلی بسر نیساید

(۱) داد و پیداد

با این طلب خسان چه باشی  
گردن چه نهی بهر قضائی  
چون کوه بلند پشتمی کن  
چون سوسن اگر حریر بافی  
خواری خلل درونی آرد  
میباش چو خار حربه بردوش  
نهر و شکن است حیف (۱) و بیداد

دست خوش نا کسان چه باشی؟  
راضی چه شوی بهر جفائی؟  
با نرم جهان درشتی کن  
دردی خواری اذمین صافی  
بیداد کشی ز بونی آرد  
تاخر من گل کشی در آغوش  
از حیف بمیرد آدمیزاد (۲)

## رشد علوم و افکار

در فاصله میان غروب تمدن یونانی و طلوع تمدن جدید  
ایرانیان و سایر ملل آسیای میانه مشعل فروزان علم را  
در دست گرفتند

بس از آنکه چراغ فرهنگ و تمدن یونانی خاموش شد، در طی قرون  
وسطی در میان اروپائیان سیمای درخشانی در علم و فرهنگ بظهور  
نرسید با پیدایش تمدن اسلامی مقدمات انتقال و تکمیل فرهنگ یونانی بدست  
ایرانیان و سایر ملل اسلامی فراهم گردید و دیری نگذشت که در ایران،  
ماوراءالنهر، بین النهرین، شام، آندلس در نتیجه تلفیق تمدن شرق با  
هلنیسم یونان فرهنگ تازه‌ای بظهور رسید که بعدها در اروپای  
ظلمانی مورد استفاده اهل تحقیق قرار گرفت.

بنا بر این برخلاف تصور بیخبران تمدن اسلامی محصول فکر قوم  
عرب نیست بلکه این تمدن نتیجه و حاصل تمدنهای ایرانی، یونانی،  
چینی، رومی، سریانی، مصری، هندی، کلدانی و عبری است که در طی  
پنج قرن چهارمهای درخشانی در زمینه‌های گوناگون معرفت بوجود  
آورد: و علوم نظری و عملی را تا حد زیادی تکامل بخشید.

نباید فراموش کرد که فرهنگ در این ایام فرهنگی ملی و توده‌ای  
نبوده است بگفته لنین و استالین « فرهنگ ملی در جوامعی که طبقه  
استثمارگر حاکم است، فرهنگ همان طبقه حاکم، یعنی فرهنگ ملاکان  
روحانیون، و بورژوازی است » در عصر تمدن اسلامی « در فلسفه  
دماغهای متفکری مانند الکندی و فارابی و زکریای رازی و بوعلی سینا و ابن رشد  
و غزالی و در علوم طبیعی فرزانه‌گانی مانند ابن‌هیثم و جابر بن حیان و رازی  
ظهور کردند.

... در ایام خلافت مأمون بغداد، يك مرکز بزرگ علمی بسا تعدادی

www.adabestanekave.com

(۱) ظلم (۲) در بخش ادبیات نیز اسلوب تحقیق آقای غفوراف و قسمتی از  
تبعات ایشان مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

مدارس و دانشکده و مجامع بحث و تحقیق مبدل شد، اکثر خلفا رشد و ترویج علوم را تشویق می کردند.

جالب توجه است که یکی از شرایط صلح با بیزانس تمهید تحویل نسخه ای از یکی از کتب برجسته یونانی بود.

در بغداد دسته فعالی از مترجمین و نساخان پدید شدند که آثار افلاطون ارسطو، سقراط جالینوس و اقلیدس، ارسطیدس و بطلمیوس را ترجمه میکردند و نشر میدادند. در قرن سوم هجری در آندوشهر بخصوص در قرطبه مرکز دیگری برای علم و فرهنگ ایجاد شد.

... تجارت با هندوها و خرید و فروش بندگان سفیدی راهی برای نفوذ فرهنگ هندی گشود. ریاضیات، الهیات صرف و نحو و قصص و حکایات هندی نفوذ یافت و ماسیماهای معروفی از هندیان مانند صالح بن بهلول طبیب معروف را در ردیف دانشمندیانی از ملل دیگر مشاهده می کنیم ...

... در نتیجه همین اکتسابات از فرهنگهای گوناگون علوم و فرهنگ رونق گرفت در حالیکه قرون وسطای اروپا در ظلمت غرقه بود. انگلس میگوید: « اعراب موجد کسرا عشار و مقدمات جبر و سیستم کنونی حساب و کیمیا هستند. قرون وسطای مسیحیان چیزی از خود به یادگار نگذاشته است. »

**ولی در آلیاژ تمدن و فرهنگ، نقش ایرانیان نقش بسیار بزرگی است.** « اعراب در ایران چیزی را که قدرت سلطنت و کین شاهزادگان از میان نبرده بود یعنی استعداد روح ایرانی را یافتند.

ایرانیان سهم عظیمی در بنای فرهنگ اسلامی دارند و بدون عراق بزرگترین سیماها را در غالب رشته های معرفت بوجود آوردند. ملت ایران که در زیر یوغ استبداد و حشیانه پادشاهان و آزادان و مؤبدان مختنق شده بود در آزادی نسبی و وارستگی محدودی که اسلام برایش ایجاد نمود محیط مساعدی یافت تا دهای خود را آشکار سازد. در مدتی کوتاه چندان عناصر برجسته از میان مردم ایران برخاستند که مایه اعجاب است در قرون متمادی تمدن هخامنشی و اشکانی و ساسانی ما به نظر این استعدادهای شگرف و جامع برخوردار نمی کنیم - این خلدون مورخ معروف توجه میدهد که اغلب دانشمندان و با مروجین دانش ایرانی بوده اند و در عقلیات و نقلیات اشتها را اعراب کمتر بود و اگر از میان اعراب عالمی پدید آمده نسبت او

بایرانیان میرسید و بایانکه پرورش و تهذیب ایرانی را پذیرفته بود. این خلدون می نویسد « سیبویه که بعلم نحو اشتها را داشت و همچنین ابوعلی فارسی و زجاج و کسان دیگر تمام ایرانی بوده اند.

زبان عربی را نیک آموخته و برای آن قواعد و اصولی وضع کرده اند و همچنین راویان حدیث اغلب ایرانی بودند، هیچ کس بحفظ علم و جمع و تدوین و تألیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده، مصداق حدیث اگر علم در پروین باشد دست پارسبان بدان خواهد رسید کاملاً تطبیق شده است. « پرتو اسلام جلد دوم »

ایرانیان در همه زمینه ها حتی در زمینه های مربوط بدین اسلام و زبان عرب که خاص غرب بود از ملت فاتح در گذشته اند. ابوحنیفه امام حنفیان و پیشوای بزرگ دینی و حماد روایه کسی که معانی را ثبت و ضبط کرده بشار بن برد شاعر معروف غزل سرا که روح پر نشاط او علی رغم دیدگان کورش بغداد را برقص در آورده بود و سیبویه و فراء علمای معروف نحو و ابو عبیده معمر بن المسنی لغوی و ابوالعتاهیه شاعر و زاهد که سخن شورانگیزش بلهوسان و باده گساران را بجانب ورع و پارسائی می گشایند و ابن قتیبه دینوری مورخ و روزبه ابن مقفع ادیب و نویسنده و فیلسوف و مترجم و حسن ابن سهیل و بلاذری و محمد بن جهم بر مکی مترجمین معروف همه از ایرانیان بوده اند.

ایرانیان نه تنها در زمینه علوم بلکه در زمینه سیاست و لشکر کشی نیز شخصیت و استعداد بی نظیری از خود نشان داده اند. نوبختی ها و برمکیان و وزراء بنی العباس در سیاست و ابو مسلم و افشین و طاهر سپهسالاران جیوش اسلامی در امر محاربه و لشکر کشی قریحه عالی خود را ظاهر ساختند بهمین جهت ملت مغلوب ایران علماً و عملاً بر ملت فاتح در عرض دو قرن غلبه کامل یافت.

تماشای هیجان بی نظیری که در میان ایرانیان پنج قرن اولیه اسلام در کلیه عرصه ها پدید شده بود شخص را متعجب میکند و نشان میدهد که نیاکان ما دارای استعداد خلاقه بزرگی بودند و سهم آنها در فرهنگ جهان سهم کلانی است همچو ما، غلبه فتوح آنها تسلط ایدئولوژیهای منحنط و ورشکست و بالاخره سلطه امپریالیزم چنان ملت ما را دگرگون ساخته

## رشد علوم تجربی در ایران

رازی در سال ۸۵۴ میلادی (۲۴۰ هجری) در ری

متولد شد و بطوریکه سلیمان بن حسان میگوید

« در او ان جوانی عود مینواخته و آواز میخوانده

پس از آنکه خط عذارش دمید ... بسوی فلسفه

و طب و کیمیا شتافت تا آنکه پیشوای این دانش گردید. » ولی بعضی دیگر

از مورخین را عقیده بر اینست که رازی در کودکی و جوانی بفرافرفتن علم

مشغول بود. و برخلاف میل پدر از تجارت دوری گزیده و بکسب علم پرداخت

ابتدا در کیمیا و سحر مطالعاتی نمود، سپس بفرافرفتن رشته طب مشغول

شد و در سال ۸۹۴ میلادی بری مراجعت کرد و بمعالجه بیماران مشغول شد

و بالاخره بیمارستانی تحت ریاست خود تاسیس کرد، در این بیمارستان

هنگام معاینه بیماران، نخست شاگردان مبتدی بمعاینه بیماران مشغول

می شدند و سپس شاگردانی که سابقه بیشتری داشتند بمعاینه می پرداختند و چنانکه

آنها نیز از تشخیص عاجز می شدند، رازی خود بمعاینه بیمار می پرداخت و در

حضور شاگردان در باره وضع عمومی بیمار و مرض او بحث و گفتگو

میکرد.

به این ترتیب میتوان گفت رازی نخستین کسی است که با سبکی جدید

بمعالجه بیماران و آموزش علم طب همت گماشته است.

پس از مدتی کار و کوشش رازی به بغداد که محیط مناسبتری برای

تکمیل علم بود مراجعت کرد و بآرد دیگر به افاده علم و دانش مشغول شد و

ریاست بیمارستان بغداد را قبول کرد.

در این بیمارستان برای هر یک از بیماریها بخش مخصوصی وجود

داشت بیماران امراض داخلی، خارجی، چشم شکسته بند و غیره هر یک

بقسمت مربوطه رجوع میکردند و پزشکانی که در آن رشته تخصص بیشتری

داشتند بمعالجه مشغول میشدند.

رازی از برکت تبحر و کفایتی که در رشته طب داشت مورد نظر خلفا

و شخصیتهای بزرگ زمان قرار گرفت و هر کس بیه بیماری سختی مبتلا می شد

که بسختی میتوان بین جامعه دل مرده که در کشوری ویران و عقب افتاده باقی مانده  
با آن جامعه سرزنده و خلاق قیاس کرد. راه احراز مقام برجسته در  
فرهنگ نوین، اصرار در افتخارات گذشته و نگاه به قهقرا نیست  
کار و مبارزه راز کامیابی های اجتماعی و فرهنگی پدران ماست. امروز  
نیز باید کار و مبارزه راز کامیابی ما قرار گیرد. ما باید مترقی ترین عناصر  
فرهنگ زمان خود را کسب کنیم، همانطور که نیاکان ما مترقی ترین فرهنگ  
زمان خود را کسب کردند ما باید فرهنگ زمان خود را با کار و مبارزه خود  
غنی تر سازیم همانطور که نیاکان ما چنین کردند. روان آنها بما الهام  
میدهد که مانند پاپکها در مبارزه بر ضد ظلم دلیر و مانند ابن مقفعها در  
اندوختن فرهنگ و دانش و پیروی از عقل و مبارزه با خرافات پر کار و جسور  
باشیم... و دنبال کننده راه کسانی باشیم که مانند مقنع در تنور سوختند  
یا مانند بابک خرم دین بند از بندشان جدا شد. (۱)

موفقیتهای علمی از دوره سامانیان پیعد کمتر از

پیشرفت علوم موفقیتهای ادبی نبود با این تفاوت که آثار علمی

در این دوره نیز مانند گذشته بیشتر بزبان عربی

نوشته میشد، یعنی همانطور که قرنهای اروپا زبان لاتین زبان علمی بودند

کشورهای اسلامی نیز زبان عربی زبان بین المللی علمی بشمار میرفت زیرا استفاده

از زبان محلی برای نوشتن آثار علمی سبب میشد که حدود انتشار تالیف مواف

محدود گردد، بهمین مناسبت برای اینکه آثار علمی در حوزه وسیعتری مورد

استفاده قرار گیرد و جهان اسلامی از آن استفاده نماید مولفین سعی داشتند

که آثار خود را بزبان عربی منتشر کنند، تعداد دانشمندان رشته های مختلف

در این دوره زیاد است که از آن جمله ابن قتیبه، دینوری، حمزه اصفهانی،

طبری، فقیه همدانی، ابن بابویه، زکریای رازی، اسحاق موصلی، ابو معشر

بلخی، ابوعلی مسکویه، ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابوالفضل بیهقی

نظام الملک مولف سیاست نامه، امیر کیکاوس مولف قابوس نامه، غزالی،

نظامی عروضی، ابوالمعالی مترجم کلیله دمنه، شیخ طبرسی، امام

فخر رازی، زمخشری و عده ای دیگر را میتوان نام برد و ما از این جمع

به بیان آثار علمی چند تن اکتفا میکنیم.

(۱) پیدایش فرهنگ در تمدن اسلامی، احسان طبری (نقل و تلخیص)

نزد او میشتافت ، رازی مردی خوشخو و ملایم بود و بافرا و بینوایان بچشم عطوفت و مهربانی مینگریست و با کوشش بسیار برای سلامتی آنها صرف وقت میکرد و با آنکه میتوانست از موقعیت خود برای کسب مال و مقام استفاده کند. از تحصیل علم و کسب به بینوایان غافل نبود .

در ایامی که زکریای رازی بتجسس اکسیر اعظم اکتشافات علمی اشتغال داشت با کتشافات علمی بزرگی توفیق یافت که تنها همین کشفیات برای جاوید ماندن نام این مرد کافی است. از جمله موادی که بهمت او کشف شده الکل و اسید سولفوریک « جوهر گوگرد » میباشد ، رازی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته پیدا کرد و با این اکتشافات فصل جدیدی در تاریخ طب و دوا سازی گشوده شد . جوهر گوگرد را نیز از تجزیه سولفات دوفور « زاج سبز » پیدا کرد .

رازی برای آنکه بتواند بتحقیقات عملی ادامه دهد ناچار آلات و ادواتی اختراع کرد که از آن جمله قرع و انبیهائی که او برای فعل و افعالات شیمیائی تهیه کرده است قابل ذکر است و میگویند رازی گفته است که تجربه بهتر و بیشتر از علم انسان را بحقایق امور آشنای کند .

اغلب محققین و دانشوران بمقام و ارزش علمی رازی مقام علمی او اشاره کرده اند از جمله بوعلی سینا از بزرگان و تخصص رازی سخن می گویند و از خرمن دانش او خوشه چینی میکنند ، این جملات منسوب بر رازی است .

هر گاه طبیب عالم و مریض مطیع باشد درنگ بیماری کم میشود در ابتدای بیماری تاقوم و نیروی بیمار از بین نرفته است باید بسرعت بمعالجه پرداخت .

رازی دانشمند و محقق مادی بود و میتوان وی را از نخستین کسانی دانست که خود را از ظلمات عقاید خرافی رها ساخته و قدم در میدان عمل و مشاهده و تجربه گذاشته و از برکت فعالیت مداومی که بخرج داده. در این راه موفقیتهای بزرگی کسب کرده است .

یکی از کتب او مر بوط بمرض آبله و سرخجه است که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهل مرتبه بزبانهای گوناگون چاپ شده در این کتاب ایندو مرض باوضوح تمام بیان و تشریح شده است « آبله با تب

طولانی ، احساس درد در پشت ، خارش در بینی و لرز در خواب آغاز میشود علامت اصلی آن احساس درد با تب ، قرمزی شدید در گونه ها و چشمان و احساس فشار در بدن است ، درد گلو و سینه ، سختی تنفس ، سرفه ، خشکی دهان ، غلظت بزاق ، گرفتگی صدا ، حس درد و فشار در سر ، از علامت آنست .

دلبستگی رازی بامور تجربی و تحقیقی ، و بیزاری او از روش تخیلی اطباء همعصر خود سبب گردید که مردم قشری و متعصب طبیب نمایان ، زبان بطعن او بگشایند ، از جمله کعبی درباره او چنین گفت . تو ادعای کیمیاگری کردی در حالیکه نتوانستی ۱۰ دینار کابین زنت را در محضر قاضی بردازی تو مدعی طبابت هستی در حالیکه نتوانستی چشمانت را بمعالجه کنی تا کور شد تو مدعی ستاره شناسی و نجوم هستی و حال آنکه از بدبختیها و گرفتاریهای که دچار شدی بیخبر بودی .

آثار و مصنفات رازی را از ۲۳۸ تا ۱۳۸ کتاب و رساله نوشته اند ، از جمله ابن الندیم ۱۶۸ و ابوریحان بیرونی ۱۸۴ کتاب و رساله باو نسبت میدهند ، چون اکثر آثار زکریای رازی بزبان عربی نوشته شده ، اروپائیان بغلط او را پزشک عرب خوانده اند ، امروز از آثار گرانبهای رازی بیش از ۳۰ جلد باقی نمانده و آنها هم در کتابخانه های معروف جهان پراکنده است .

مهمترین و گرانبهاترین آثار رازی کتاب ( الحاوی ) و ( منصوری ) است ، کتاب الحاوی در حقیقت يك دایرة المعارف طبی است که نمره آزمایشهای شخصی اوست غیر از این دوا رازی راجع بموضوعات کوچک و مختصر رسالات متعددی منتشر کرده و مسائل مختلف را باوضوح و سادگی بیان کرده است . کتاب الحاوی بنا بگفته « ابن ابی اصیبه » بزرگترین کتب طبی است که در آن جمیع بیماریها با ذکر عقیده متقدمین و متاخرین بیان و توضیح شده است .

در نسخه خطی جلد چهارم و پنجم الحاوی که در سال ۵۷۱ هجری تحریر یافته در پیرامون امراض معده ، اسهال ، صفرا ، اسهال اطفال ، قولنجها ، ضامدها ، خفقانهای معده ، امزجه مختلفه بحث کرده و راجع به درمان هر بیماری با ذکر عقیده دانشمندان سلف مطالب جالبی بیان شده است ، و در جلد ششم این کتاب در اطراف بیماری کبد ، طحال ، امعاء ،

دیابت ، سنگها ، بیماریهای تناسلی ، مثانه ، کلیه ، مفاصل ، بواسیر ، بیماریهای مقعد ، قنبر ، جرب ، عرق النساء ، دملها ، زخمها ، نبض ها ، صداع ، بیماریهای دماغ ، چشم ، اقسام تبها ، هواها ، شهرها ، سرطان و بیماریهای رحم سخن گفته است ، در این کتاب مأخذ تحقیق و آراء اطباء قدیم نظیر بقراط ، و جالینوس مورد مطالعه و انتقاد قرار گرفته است. دیگر از آثار نفیس رازی کتاب الفصول است که در مقدمه آن چنین نوشته است « چون کتاب فصول بقراط را از حیث عدم نظم و تفصیل برای طالبین علم مشکل دیدم بر آن شدم که به آن نظم و نسقی داده و بصورت کتاب مقدماتی برای دانشجویان رشته طب در آورم ... » این کتاب دارای ۲۹ فصل است که اهم فصول آن عبارتست از ترکیب انسان ، مزاج و اقسام آن هواها و اقسام آن ، آب و برف و یخ ، ورزش و خواص آن ، حمام و خواص آن ، خواب و بیداری ، احتیاج غذا و بهترین طرز تغذیه ، داروهای مسهل ، شراب ، جماع و نزدیکی ، ترکیب داروها ، بیماریها و علل آن ، نبض ، تنفس ، بهران و غیره ، رازی در یکی از آثار خود میگوید که در بعضی موارد پرهیز زیاد و امساک در غذا نه تنها موجب بهبود حال نمیشود بلکه سبب ضعف تدریجی مریض خواهد گردید ، طبیب باید حتی الامکان برای بیمار غذایی را که طالب است تجویز کند .

رازی اولین کسی است که در هزار و اند سال پیش بگزارش حال بیماران توجه داشته است و این اسلوب چنانکه میدانیم امروز در بیمارستانها معمول است . طبق این روش سابقه ناخوشی بیمار امراض خانوادگی او ، علل و اسباب مربوط به بیماری او مورد نظر قرار میگیرد ، رازی در یکی از آثار خود مینویسد ، عبدالله بن سواد بحمله های تبی هر روزه و گاهی یک در میان مبتلا بوده و این حملات از کمی و زیادی ادرار شروع می گردید ، چنین تصور کردم که ... ممکن است بیمار زخمی در کلیه داشته باشد پس از چندی چرک و فساد از مجرای ادرار خارج شد ، بدین مناسبت بیمار گفتم تب تو دیگر عود نخواهد کرد و چنین شد . . . اطباء اسلامی چهار اثر مهم در طب از خود بیادگار گذاشتند . نخست آنکه طب مشوش و پراکنده یونانی را مرتب کردند . دوم آنکه طب را از صورت نظری بیرون آورده و طب عملی را ایجاد کردند

سوم آنکه علم الامراض را توسعه داده ، و بسیاری از بیماریها که تا آن زمان از آن اطلاع نداشتند در عالم طب وارد کردند ، چهارم آنکه اثر داروها را در طب از نظر وظایف الاعضاء وارد ساختند .

رازی کسی است که در رأس اطباء عالم اسلام در هر يك از این چهار موضوع قدم بسیار بزرگ برداشته است . (۱)

رازی در رشته های دیگر علم و ادب و حکمت نیز تتبع و تحقیق کرده و راجع بمسائل فلسفی و مفهوم زمان و مکان نیز آراء مادی جالبی ذکر کرده که قسمتی از آن در صفحه ۹ جلد دوم این کتاب ذکر شده است ، علاوه بر این در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر ، استادی و مهارت زیادی بخرج داده است .

بیرونی یکی از فضلا و دانشمندان بزرگ جهان ابو ریحان است وی در سال ۳۶۲ در بیرون «حوالی خوارزم» تولد یافت ، قسمت اول عمرش در محیط خوارزم سپری شد ، بعزت و فضل و کمالی که داشت مورد توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه قرار گرفت سپس بخدمت شمس المعالی قابوس رسید و کتاب گرانبها و نفیس - الانار الباقیه عن القرون الخالیه و اینام او تألیف کرده است علاقه و محبت قابوس به این مرد معقق و دانشمند بعدی بود که میخواست در کاخ خود محلی برای سکونت او تعیین کند ولی بیرونی نپذیرفت و زندگی آزاد را برقیود درباری ترجیح داد ، در همین ایام محمود غزنوی برای کسب شهرت بدعوت دانشمندان می پردازد ولی چون مردی متعصب و حنفی بود اهل علم به این پیشنهاد رغبت نشان ندادند . آقای سعید نفیسی در این باره می نویسد « ... بیشتر دانشمندان آن زمان خراسان ، از آن جمله ابن سینا و ابوریحان بیرونی از شعوبیه بوده اند و محمود بواسطه تعصب خشکی که داشت هر يك از این نواحی را که میگرفت ، درصدد تضییق برین گونه دانشمندان برمی آید ، چنانکه درصدد برآمد این سینا و ابوسهل مسیحی دانشمند معروف ریاضی را از دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه بغزنین نزد خود ببرد و چون ابن سینا و ابوسهل از او اطمینان نداشتند نرفتند و از ترس او آواره شدند و ابونصر

(۱) قسمت اعظم مطالب مربوط به رازی از کتاب آقای دکتر محمود نجم آبادی نقل و تلخیص شده است



عراق و ابوالخیر خمار و ابوالریحان بدر بار آورفتند. دل بستگی فوق العاده ابوالریحان بمسائل علمی کاملاً معلوم میکرد که وی دعوت محمود را بدان جهت پذیرفته است که به هندوستان که در آن زمان یکی از مرکزهای دانش جهان بود نزدیکتر شود، چنانکه می بینیم چند بار با محمود به هندوستان رفته و در علوم هندی مخصوصاً ریاضیات و نجوم و تاریخ در آنجا مطالعه دقیق کرده است و زبان سنسکریت را فرا گرفته است وی نخستین کسی است که اطلاعات بسیار درست و جالبی درباره هندوستان در میان مسلمانان انتشار داده است چنانکه کتاب معروف او درباره هند هنوز معتبر است و سندیت دارد و با آخرین تحقیقاتی که دانشمندان جدید درباره هندوستان کرده اند وفق میدهد، در سفرهای چند که ابوالریحان به هند کرده با دانشمندان آن سرزمین مصاحبت داشته و اطلاعات خود را درباره آن کشور از سرچشمه گرفته است، از تألیفات ابوالریحان پیدا است که گذشته از زبان سنسکریت زبانهای عبری و سریانی را هم می دانسته است و این احاطه ب زبانهای مختلف و وسعت اطلاع، در هیچیک از دانشمندان کشورهای اسلامی جمع نشده است... دیگر از شواهد دل بستگی و شور این مرد بزرگ در کارهای علمی اینست که در تراجم او نوشته اند که در سال، جز در روزهای جشن نوروز و مهرگان روزی از نگریستن به کتاب و اندیشه کردن و نوشتن و گفتگو کردن در مسائل علمی فارغ نمیشد دانشمندان زمانه همه وی را بزرگ میداشتند چنانکه ابونصر منصور بن علی بن عراق دانشمند معروف آن زمان ۱۲ کتاب و ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی ۱۲ کتاب دیگر بنام وی پرداخته اند.

شور و عشق ابوالریحان برای فرا گرفتن مطالب علمی باندازه ایست که یاقوت در معجم الادبیا می گوید ابوالحسن علی بن عیسی و الوالجی فقیه گفته است که من در دم مرگ بیدار ابوالریحان رفتم و چون مرادید مسئله ای در فقه از من پرسید، گفتم در اینحال چه ضرورت دارد. گفت اگر من از اینجهان بروم اینرا بدانم بهتر از اینست که ندانسته از جهان بروم من آن مسئله را برای او بیان کردم و او یاد گرفت و چون از نزد او بیرون رفتم در راه بانک گریه خانوادهاش را شنیدم که بر مرگ اومی گریستند...

بیرونی در رشته های مختلف علوم عصر خود دست داشته مخصوصاً در ریاضیات، نجوم، حکمت، تاریخ، جغرافیا و طب و ادبیات آناری کرانبها از خود بیادگار گذاشته ۱۱۳ کتاب و رساله باو نسبت میدهند که

از آنجمله جز معدودی باقی نیست، از کتب کرانبهای تاریخی او کتاب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» است که در دربار قابوس تألیف کرد. و اطلاعات سودمندی از مبداء تاریخ ملل و عقاید و افکار آنها بدست میدهد. دیگر از شاهکارهای بیرونی «تحقیق مال الهند من مقوله مقبوله فی العقل او مرذوله» میباشد که بنام کتاب الیهند خوانده میشود در این کتاب مدارک و اسناد زیادی درباره روایات و عقاید هندو میتوان یافت، دیگر کتاب «قانون المسعودی فی الهیئة والنجوم» است که سلطان مسعود پس از تألیف آن یکبار فیل پول نفره بخانه او فرستاد ولی دانشمند از پذیرفتن آن خودداری کرد و بخزانه او پس فرستاد.

در کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر بیرونی تحقیقات جالبی درباره احجار و خواص آنها بعمل آورده است، علاوه بر این در مسائل طبیعی، حیوانات، نباتات و جمادات نیز مطالب جالبی نوشته است علاوه بر آنچه گفته شد تعداد کثیری، کتب و رسالات دیگر به این مرد محقق و دانشمند منسوب است که احصا و شمارش آنها از حوصله این کتاب خارج است.

چنانکه دیدیم تألیفات این مرد بزرگ به اقتضای زمان بیشتر بزبان تازی است تنها کتاب (التفهیم لاوائل صناعات التنجیم) را خود او از عربی بفارسی در آورده است و ما برای آنکه طرز نگارش و حدود اطلاعات علمی آن زمان را بدست دهیم چند جمله از آنرا نقل میکنیم:

باب سیم - حالها و آسمان و زمین... فلك چیست؟ جسمیست چون گوی گردنده اندر جای خویش و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان بسرشت خویش بخلاف حرکت فلکست، و ما اندر میان او بیم و او را فلك نام کرده اند از بهر حرکت او که گرد است... و فیلسوفان او را «اثر» نام همی کنند فلك یکیست یا بیشتر؛ فلكها هشت گوی اند یک بردیگر پیچیده هم چون پیچیدن توپهای پیاز و فروترین فلكها آنست که بما نزدیکتر است و ما اندر او همی رود و همی بر آید و فرود آید تنها بی هتاز... کره دوم... عطارد است و سوم آن زهره است؛ و چهارم آن آفتاب است و پنجم آن مریخ و ششم آن مشتری و هفتم آن زحل - این گویهای هفت ستاره رونده اند... ستارگان بیابانی را ثابته خوانند ایشان را (یعنی ایستاده...)

نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه و زینجهت روز نو

نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است و آنچ از پس اوست از این پنج روز همه جشنهاست .. ۷

مهرگان چیست؟ شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر، و اندرین روز افریدون ظفریافت بر.. ضحاک و بکوه دماوند بازداشت. و روزها که سپس مهرگان است همه جشن اند بر کردار آنچ از پس نوروز بود و ششم آن مهرگان بزرگ بود و ورام روز نام است و بدین دانندش.

ابوعلی سینا یکی از دانشمندان بزرگ جهان است در سال ۳۷۰ هجری (۹۸۰) میلادی در حوالی بخارا متولد شد و از عنفوان جوانی بکسب علم اشتغال داشت، میگویند در ۱۰ سالگی قرآن، اصول دین ادبیات، نحو، صرف، معانی و بیان را میدانسته و نزد یکنفر بقال بخارایی علم حساب را آموخته و در ۱۸ سالگی کلیه علوم معموله عصر خود مخصوصاً رشته طب را فرا گرفته و آثار فکری اقلیدس، المجسطی و بطلمیوس را مورد مطالعه قرار داده بود.

بعدها بمطالعه آثار متافیزیکی قدما (مابعدالطبیعه) سرگرم میشود و بقول خودش چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را میخواند ولی مطالب آنرا درک نمیکند تا روزی بحکم تصادف کتابی در اغراض مابعدالطبیعه از مولفات ایونصر فارابی بدستش می افتد و با مطالعه آن بدرک گفته های ارسطو توفیق می یابد.

پس از آنکه ابوعلی با موفقیت بیماری نوح بن منصور سامانی را معالجه کرد، بکنجینه کتب سامانیان دست یافت.

با اینکه سلطان محمود او را بدربار خود دعوت کرد، وی از پذیرفتن این دعوت امتناع نمود، زیرا چنانکه اشاره کردیم محمود سنی متعصبی بود و ابوعلی مذهب تشیع داشت و مانند پدر و برادر خویش بطایفه اسماعیلیه که از پیروان خلفای مصر بودند علاقه و دل بستگی داشت.

ابوعلی سینا بالاخره در اثر تهدید سلطان محمود بخارا را ترک گفت و دوره آوارگی و سرگردانی او شروع شد، در این مدت ابوعلی به خوارزم ایورد، کرکان، ری، قزوین، همدان، و اصفهان مسافرت کرد و هر جا که قدم میگذاشت شاگردانشند و وفادارش ابو عبیدجرجانی نیز وارد میشد

و تادم مرگ استاد خود را ترک نکفت، در این دوره ابوعلی از تحقیق و مطالعه غافل نبود و فعالیت های فرهنگی او در این دوره قابل توجه است.

ابوعلی سینا چندی وزارت شمس الدوله دیلمی را داشته، بعد بگناه داشتن رابطه با والی اصفهان (بسر شمس الدوله) او را در قلعه ای محبوس کرد، ابوعلی در همانجا کتاب منطق خود را بنام «کتاب الشفا» تمام کرد، این کتاب که يك دایرة المعارف فلسفی است مورد علاقه منصفین و کهنه پرستان زمان نبود، باید در نظر داشت که در این ایام آراء و نظریات فلسفی چندان خریدار نداشت و فقها و اصحاب دین با این افکار و ناشرین آنها بدیده بغض و عداوت مینگریستند و فلسفه را کفر و فیلسوف را کافر میخواندند، با اینکه ابن سینا بفلسفه اولی (متافیزیک) علاقه داشته معذک در بعضی از آثار او روح طغیان و مخالفت با عقاید و افکار قدما دیده میشود، ابن سینا باندازه رازی به تجربه و مطالعات عملی توجه نداشت، معذک کتاب قانون او تا حدود سنه ۱۶۵۰ در بعضی از دانشگاههای اروپا تدریس می شد.

مبنای طب ابن سینا مانند سایر اطبای آن عصر طب جالینوس و بقراط و طب هندی است.

قانون شامل ۵ قسمت است: ۱- کلیات ۲- ادویه مفرد ۳- امراض مخصوصه اعضاء ۴- امراض عموی بدن ۵- ادویه مرکبه، علاوه بر این ۲۲ جلد رساله دیگر در زمینه های مختلف برشته تحریر در آورده که از آن جمله است، ادویه قلبیه، رساله در قولنج، حواشی قانون، قوانین و معالجات طبیه، کتاب مختصری در نبض، رساله کاسنی و غیره

ابن سینا برخلاف ابن رشد اندلسی حکمت طبیعی مبارزه با تعصب ارسطو، و فلسفه مشائی او را وحی منزل نمیداند و با صراحت میگوید: «تعصب در علم و فلسفه مانند هر تعصبی نشانه خامی و بیمایگی است، و همیشه بضرر حقیقت تمام میشود و شان خردمندان نیست»

غزالی در شمار متعصبینی است که بمخالفت با آراء و افکار فلسفی ابن سینا برخاسته و آثار این دانشمند و گفته های ارسطو را بیاد انتقاد گرفته است.

چون در این ایام بر اثر انتشار آثار ارسطو و سایر متفکرین یونانی عده‌ای درباره صحت ادیان و مذاهب مشکوک شده بودند، جمعی از روحانیون بر دستگی غزالی برای نجات دین و جلب محبت اهل کلام، بچنگ با فلسفه قیام نمودند، ابن طفیل فیلسوف اندلسی معتقد است که « مبارزه غزالی علیه فلسفه برای جلب نظر اصحاب دین بوده و گرنه غزالی شخصا مردی صاحب نظر بود و پس از آنکه هیچ مذهبی او را قانع نکرد راه انکار پیش گرفت و چون انکار صرف هم او را راضی نکرد لاجرم بزهد و درویشی توسل جست و میخواست بلکه در سماع درویشان گریبان خود را از دست عقل و استدلال مزاحم خلاص کند »

بر خلاف غزالی ابن سینا عقل و استدلال را وسیله کشف مجهولات می‌شمارد و بعقیده بعضی‌ها وی قبل از دگارت بمبارزه با فلسفه ارسطو و منطق اسکولاستیک برخاسته و برخلاف کسانی که علت هر حادثه را اراده خدا میدانند وی با وجود نقص علم در آن دوره نظریات مادی جالبی اظهار کرده است، از جمله او پیدایش کوه‌ها را به دو علت اساسی منسوب میدانست که یکی زمین لرزه و دیگری سیلاب است، در نتیجه سیلاب زمینهای نرم شسته شده از بین میرود و قسمتهای سخت باقی میماند سپس بوعلی برای اثبات نظریه خود میگوید مویز اینک بعضی از کوه‌ها در نتیجه سیلاب‌های سخت پدید آمده‌اند اینست که در روی آنها آثار حیوانات بهری دیده میشود.

این نظریات در دوره‌ای که علوم تجربی مراحل ابتدائی خود را طی میکرد بسیار جالب و قابل دقت است. میگویند ابن سینا ۱۲۰ رساله و کتاب در زمینه‌های مختلف فلسفی و علمی برشته تحریر در آورده که مهمترین آنها کتاب الشفا، نجات و اشارات و دانش نامه علامی میباشد.

آقای پاولفسکی عضو آکادمی علوم شوروی طی مقاله جالبی مقام علمی ابن مرد را بیان میکند از جمله مینویسد: قرن‌ها قبل از ظهور علم میکروب‌شناسی، بوعلی اعلام کرد که بیماریها ممکن است بوسیله حیوانات کوچک نامرئی که در آب وجود دارد باشخاص سرایت کند، بعضی از پیشنهادات طبی ابن سینا هنوز ارزش خود را از دست نداده. وی منکر تاثیر حرکت ستارگان در احوال انسانها بود و بسعد و نحس کواکب عقیده نداشت بوعلی بدون اینکه وجود خدا را انکار کند «قدرت مطلق» او را

محدود مینمود و تحولات و انقلابات طبیعی را محصول اراده الهی نمیدانست بلکه نتیجه قوانین معینی می‌شمرد.

ابن سینا از کسانیست که فلسفه مشائین را بخوبی درک کرده و در مقام تفهیم مطالب آن به‌امام مردم برآمده است، بهمین علت مورد بغض و نفرت اصحاب دین قرار گرفته است.

چیزی که ابن سینا را از سایر متفکرین عصر خود متمایز می‌سازد این است که وی اهل تعبد و تقلید نبود و چنانکه خود گفته است، در مطالبی که مورد اختلاف اهل بحث بود، همواره تعصب، هوای نفس و عادت و انس را کنار گذاشته و به مخالفت با آراء سخیف و غیر معقول برخاسته است، با اینکه او ارسطو را برجسته‌ترین افراد حکمت مشائین میدانند معتقد است کسانی که بعد از ارسطو در میدان علم قدم می‌گذارند باید خطاهای او را اصلاح کنند.

سپس ابن سینا میگوید که بعضی چنان سرگرم میراث علمی گذشتگانند که فرصت مراجعه بعقل خود ندارند و اگر فرصتی بدست آورند حاضر نیستند که اشتباهات و لغزشهای آنان را اصلاح و جبران نمایند، اینها مردم بی ذوق و کم فهمی هستند زیرا که تحقیق و انتقاد بر آثار گذشتگان را بدعت میدانند و مخالفت با افکار متقدمین را کفر و ضلال می‌شمردند باین ترتیب می‌بینیم که در قرن چهارم و پنجم هجری که مطابق با قرن ۱۰ و ۱۱ میلادی است در ایران دانشمندان و متفکرینی پیدا شده‌اند که برخلاف علمای غرب و پیروان منطق اسکولاستیک بجای تعبد و تقلید، خود در مقام اعلام نظریات جالبی برآمده و حکومت عقل را بر نظریات متفکرین قدیم ترجیح داده‌اند.

چنانکه اشاره کردیم بوعلی سینا بتمام رشته‌های علوم زمان خود واقف بود و در حقیقت دائرة المعارف عصر محسوب میشد، او بزرگترین طبیب، بهترین فیلسوف و حیوان شناس و زمین شناس زمان خود بود و در منطق، شعر و موسیقی و سایر رشته‌های علمی عصر وارد بود. بهمین مناسبت در تاریخ تمدن و فرهنگ جهانی مقام بزرگی احراز کرده است و آثارش از قرن ۱۲ تا اواسط قرن ۱۷ چندین بار بزبان لاتینی

وسایر زبانها طبع و مورد استفاده دانشگاهها و اهل علم قرار گرفت. ابوعلی سینا به اقتضای زمان مجبور بود که يك ارتباطی بین افکار مادی خود با نظریات جامد مذهبی برقرار کند، بهمین علت گاه در آثار و افکار او با اختلاف و تضاد مواجه میشویم با اینحال طرز تفکر و نحوه تحقیق او نمونه مترقی ترین افکار علمی شرق در آن ایام است او برخلاف هگم اسلام که به ایجاد عالم عقیده دارد دنیا را ابدی میداند و برخلاف اصحاب دین بزندگی ابدی روح معتقد نیست.

همین نظریات بدیع سبب گردید جمعی او را کافر خوانند چنانکه خود او در یکی از رباعیاتش به این معنی اشاره میکند .  
 کفر چومنی کزاف و آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود  
 در دهر چومن یکی و آنهم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود  
 در رباعی دیگر خطاب به مردم جاهل و پر مدها میگوید :

با این دو سه نادان که چنان میدانند  
 از جهل که دانای جهان آنانند  
 خر باش که این جماعت از فرط خری  
 هر گو نه خراست کافرش می خوانند  
 اینک نمونه ای از آثار علمی این مرد دانشمند را بدست میدهم:

ابوعلی سینا در مقدمه دانشنامه مینویسد: «... باید نمونه آثار مرخادمان مجلس وی را کتابی تصنیف کنم بیارسی دری که اندر وی اصلاها و نکتهای پنج علم از علماء حکمت پیشینگان گرد آورم بغایت مختصری، یکی: علم منطق که وی علم ترازوست و دوم علم طبیعیات که علم آن چیزهاست که بحس بشاید دید و اندر جنبش و گردشند و سوم علم هیئات و نهاد عالم و حال صورت و جنبش آسمانها و ستارگان چنانکه باز نموده اند ... چهارم علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز و ناسازی آوازه و نهادن لغتها و پنجم علم آنچه بیرون از طبیعت است...»

در کتاب قراضه طبیعیات مینویسد «و چون اندر مجلس شریف ... حدیث طبیعیات و کتب ارسطاطالپس اندرین باب همی رفت بفرمود این خادم را تا کتابی کند اندر مسائل طبیعی بر طریق سوال و جواب بیارسی تا فایده آن عام

باشد این خادم آن مثال را امتثال کرد و قصد کرد تا از آنچه دیگران بگفته اند اندرین کتاب نیارد مگر چیزی که آن را مقدمه سازد مسئله دیگر را و بابر سبیل اتفاق اندر افتد و این کتاب را موسوم کردم بقراضه طبیعیات»

سرگردانی دائمی ، کنتراندن قسمتی از زندگی در زندان، بیخوابی شبها ، اشتغال بکارهای دولتی و علمی و تهوت رانی زیاد سبب گردید که این دانشمند نامی بقولی در ۵۷ سالگی بدرود حیات گوید

### هرک ابوعلی

از قمر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات کینی راحل  
 بیرون جستم ز قید هر مکر و حیله هر بند گشاده شد مگر بند اجل

اطلاعات ما درباره زندگی خیام بسیار کم و ناقص است و هیچ دلیل قاطعی در دست نیست که خیام منجم و دانشمندی که در تهیه تقویم نجومی شرکت داشته همان خیامی است که رباعیات گفته است ... در زندگی خیام فقط این حادثه توسط مورخین به ثبت رسیده که در سال ۴۶۷ هجری بامر ملک شاه سلجوقی با ۸ نفر منجم دیگر مامور اصلاح تقویم شده ... به تصدیق دانشمندان تقویمی که خیام و همکاران او ترتیب داده اند از تقویم مشهور به تقویم گرگوری که پاپی بهمین نام در سال ۱۵۸۳ میلادی ترتیب داد کاملتر است و تقویم جلالی یکی از کاملترین تقویمهای جهان میباشد.

خیام با علوم زمان خود از قبیل هیئت و نجوم و فقه و اصول و فنون فصاحت و بلاغت ، فلسفه ، طب و غیره آشنائی داشته .. (۱) مهمترین آثار خیام رساله ای است در جبر و مقابله که توسط یک نفر آلمانی بچاپ رسیده و «رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» که بهمت دکتر ارانی فقید در سال ۱۳۱۲ در تهران بچاپ رسیده است.

در مقدمه جبر و مقابله، خیام اشاره ای بوضع زندگی خود و هم عصران خود میکند که از لحاظ اهمیت عیناً نقل میکنیم : ما شاهد بودیم که اهل علم منقرض شده بدسته ای که عده شان کم و محدثشان زیاد بود منحصر گردیدند و این عده منحصر در طول زندگانی سخت خود همیشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نمودند ولی اغلب دانشمندان زمان ما حق را با باطل

(۱) خیام شاعر از آقای بزرگ علوی

میپوشانند ، از حد تزویر و ظاهر سازی تجاوز نمیکنند، آن مقدار معرفتی را نیز که دارند برای اغراض پست مادی بکار میبرند و اگر شخصی را طالب حق و ایثار کننده صدق و ساعی در رد باطل و ترك تزویر ببینند تمسخر و استخفاف میکنند.

این اظهارات میتواند... دلیل قاطعی بر نارضایتی شاعر از اوضاع سیاسی و اجتماعی باشد... قدیمترین کتابی که از خیام نامی برده کتاب چهارمقاله ، نظامی عروضی است که معاصر و شاگرد او بود ، معذک از رباعیات خیام سخنی نگفته است، در حال حاضر قریب سه هزار رباعی در دست است که معلوم نیست کدام يك از آنها اثر طبع خیام است.

خیام به علت افکار تندى که اظهار کرده همواره مورد طعن روحانیون و دشمنان قرار گرفته است چنانکه نجم الدین رازی درباره او میگوید :  
 « یکی از فضلا که بنزد نابینایان بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت و ضلالت این بیت میگوید:

درد ابره ای کامدن و رفتن ماست

آن را نه بدایت نه نهایت پیدا است

کس می زند دمی در این عالم راست

کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

در جای دیگر او را سرگشته غافل و کم گشته عاطل میگوید و این رباعی را از افکار او بعنوان نمونه می آورد.

دارنده چو ترکیب طبایع آراست

باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گرزشت آمد این صور عیب کراست

ورنیک آمد ، خرابی از بهر چراست

این نکته مهم نیست که آیا خیام شیعه بوده و یا سنی ، حنفی بوده و یا رافضی ، برای ماسلم است که گوینده این بیت «فارغ بودن ز کفر و دین دین منست» ماورای این جدالهای کودکانه بونه است ، برای ما این نکته مهم است که آیا خیام با سیاست و روش مملکت داری طبقه حاکمه دوره خود مخالف بوده یا موافق ، آیا ممکنست تصور کرد که شاعری که آنقدر قدرت بیان داشته و با این شدت بمقاسد مردمان دوره خود تاخته در قبال این حوادث

عظیمی که در قرن او رخ میداد بیطرف مانده باشد ، چطور میشود باور کرد شاعری باین آزاد فکری که دلیرانه با خرافات و تعصبات ابلهانه جنگیده در حوادثی باین بزرگی « نظیر جنبش اسماعیلیه و حسن صباح» که پشت خلفای بغداد را میلرزانیده است و تختها را سرنگون و تاجها را بر باد میداده ، بیطرف مانده باشد ، کسیکه بنظر من اولین بار متوجه این نکته شده صادق هدایت است که در مقدمه « ترانه های خیام چنین مینویسد: اگر بواسطه اختلاف زیاد تاریخ ، مانعیتوانیم بحکایت مشهور ، سرفیق دبستانی باور نکنیم که نظام الملک با خیام و حسن صباح با هم رابطه داشته اند ، ولی هیچ استبعادی ندارد که خیام و حسن صباح با هم رابطه داشته اند زیرا که بچه يك عهد بوده اند و هر دو تقریباً در يك سنه ۵۱۷ - ۵۱۸ مرده اند .

.. در سال ۶۴۹ این قفطی ... درباره خیام اینطور قضاوت می کند . . . باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیرهای ضلال بود ...» (۱)

قدیمترین نسخه ای که از آثار خیام مورد توافق دانشمندان خیام شناس است نسخه ایست که دارای ۱۵۸ رباعی است که در سال ۸۶۵ نوشته شده هر قدر از عصر زندگی خیام دور می شویم بر تعداد رباعی های منسوب به خیام افزوده میشود .

خیام با نظریات تردید آمیزی که در مسائل دینی و دنیائی آبراز کرده بند شك و تردید در دلها کاشته و قدم بزرگی در راه جنگ با عقاید خشک و قشری عصر خود برداشته و مردم را بتحقیق و مطالعه در ماهیت جهان دعوت کرده است .  
 گویند بهشت و حور عین خواهد بود

آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود

گر ما می و معشوق پرستیم روا است

چون عاقبت کار همین خواهد بود

خیام با زهد فروشان و ربا کاران بسختی مبارزه کرده و خطاب بروحانیون رباکار عهد خود می گوید .

ای صاحب فتوی ز تو پر کار تریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان

با اینهمه مستی از توهش پار تریم

انصاف بده کدام خونخوار تریم

...

گر آمدنم بمن بسدی نامد می

ورنیز شدن بمن بدی کی شد می

۱- خیام شاعر از آقای بزرگ علوی

به‌زان نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی، نه شدمی نه بدمی

...

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان  
برداشتمی من این فلک را زمیان  
از نو فلک دگر چنان ساختمی

کسازاده به کام دل رسیدی آسان

« امروز (۱) ما چه نتیجه‌ای میتوانیم از خیام بگیریم ... آیا تمام آنچه خیام گفته میتواند سرمشق زندگی ما باشد نه، آنچه در نهمصد سال پیش راهنما و انقلابی بود، البته امروز نمیتواند دارای همان اهمیت باشد ... آنهاست که میخواهند فلسفه خیام را آخرین مرحله تکامل بشر بدانند مانند کسانی که خیام را متشرع و مذهبی قلمداد میکنند یا خود گمراهند و یا اینکه میخواهند بشریت را فریب دهند ».

مراد خیام از شراب چیزی جز عصاره انگور نیست وی در بعضی از آثارش مردم را بشادمانی دعوت می‌کند.

ایام زمانه از کسی دارد تنگ

و برای ریشه کن کردن غم و اندوه، میگساری را تجویز میکنند.

من بی‌می ناب زیستن نتوانم

من بنده آن دمم که ساقی گوید

این رباعی را نیز بعضی بخیم نسبت میدهند.

از من بر مصطفی رسانید سلام

کای سیدهاشمی چرا دوغ ترش

سال تولد و وفات خیام بطور دقیق معلوم نیست بعضی تولد او را بسال

۱۰۴۰ میلادی و وفاتش را سال ۱۱۲۳ میدانند.

نظامی عروضی می‌گوید خیام گفته بود « گور من در موضعی باشد

که هر بهاری باد شمال بر من گل افشان میکنند. » سپس نظامی می‌گوید پس از

۲۳ سال توسط راهنمایی بمدفن اورتتم.

« ... در پائین دیوار باغی خاک اودیدم نهاده و درختان امرو و

زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برک و شکوفه برخاک اوربغنه

بود که اودر زیر گل نهان شده بود و مرای یاد آمد آن حکایت که در شهر بلخ از او

شنیده بودم ... »

« پایان جلد سوم »

۱ - خیام‌شاهر از آقای بزرگ علوی

### گزیده‌یی از منابع این کتاب

ماتریالیسم تاریخی

ترجمه فارسی

نقش شخصیت در تاریخ

اثر پلخانف ترجمه فارسی

تاریخ قرون قدیمه و

اثر البرماله و ژول ایزاک ترجمه

قرون وسطا

عبدالحمید هژیر

ماتریالیسم دیالکتیک

ترجمه دکتر تقی ارانی

رساله جامعه و جامعه‌شناسی

از احسان طبری

عرفان و اصول مادی

از دکتر تقی ارانی

دولت و انقلاب

از لنین (ترجمه فارسی)

حیات مردان نامی

از پلوتارک ترجمه مهندس مشایخی

تاریخ ایران باستان

مشیرالدوله جلد اول و دوم

تاریخ تاجیکستان

از غفور اف ترجمه علی اصغر چارلاقی و لئون

بوداگیان

تاریخ سیستان

مؤلف مجهول بتصحیح ملک الشعرای بهار

ایران اقتصادی

از رحیم زاده صفوی

مبانی حقوق

از دکتر موسی جوان جلد اول

تمدن قدیم

از فوستل دو کولانژ ترجمه نصرالله فلسفی

تاریخ علوم

از پیر روسو ترجمه حسن صفاری

تاریخ مالکیت

از فلیسین شاله ترجمه فخری فاطمی

حکمت سقراط بقلم افلاطون

ترجمه محمدعلی فروغی

ارسطو

از آندره کرسون ترجمه کاظم عمادی

ماتریالیسم و ایدئالیسم

اثر جان لوئیس ترجمه داود نوروزی

تاریخ صنایع و اختراعات

از پیر روسو ترجمه حسن صفاری

تاریخ آزادی فکر

ترجمه حمید نیر نوری

تاریخ تمدن

ویل دورانت کتاب دوم بخش دوم ترجمه مجتبیائی

گردآوری محمدعلی فروغی در سه جلد

سیر حکمت در اروپا

تاریخ مختصر ادیان بزرگ  
 عهد عتیق (تورات)  
 عهد جدید  
 سیاست نامه  
 قابوسنامه  
 تاریخ اسلام و عرب  
 تاریخ فلسفه در اسلام  
 سلاجقه آسیای صغیر

فلیسین شاله ترجمه دکتر خدایار سجی  
 سفر پیدایش (بخش اول)  
 انجیل متی (متن فارسی)  
 نظام الملك  
 عنصر المعالی  
 از گوستاو لوبون ترجمه فخر داعی  
 دی بور (ترجمه فارسی)  
 کردلفسکی ترجمه علی اصغر چسار لاتی  
 (قبل از انتشار)

اقبال آشتیانی متن فارسی  
 از حسن رازی با اهتمام عباس اقبال آشتیانی  
 از ابوالفضل بیهقی با اهتمام دکتر فیاض و دکتر عنی  
 ترجمه جلالی نائینی  
 از انگلس ترجمه فارسی  
 از احمد قاسمی  
 از علامه شبلی پاکستانی ترجمه فخر داعی  
 از احسان طبری  
 ملك الشعراى بهار جلد اول  
 از دکتر تقی ارانی  
 آندره کرسون ترجمه کاظم عمادی  
 قاضی حمیدالدین  
 ترجمه و تلخیص از لغتنامه بزرگ فرانسوی  
 از صادق گوهرین  
 از نرشخی  
 از سعید نفیسی  
 ترجمه ابوالفضل طباطبائی  
 از نصرالله فلسفی  
 از مقدمه جلد دوم تاریخ بیهقی بقلم سعید  
 نفیسی و ادیب نیشابوری  
 اثر بهاء الدین (متن فارسی)  
 سعید نفیسی مجله پیام نو، سال چهارم شماره پنجم

خاندان نوبختی  
 تبصرة العوام  
 تاریخ بیهقی  
 ملل و نحل شهرستانی  
 منشاء خانواده و دولت  
 جامعه را بشناسید  
 تاریخ علم کلام  
 شکنجه و امید  
 سبک شناسی  
 علم الروح  
 فلاسفه بزرگ  
 مقامات حمیدی  
 نویسندگان دایرة المعارف  
 یا انسیکلوپدیستها  
 حجة الحق  
 تاریخ بخارا  
 احوال و آثار رودکی  
 سفرنامه ابن فضلان  
 ۸ مقاله تاریخی  
 قرمطیان  
 التوسل الى التوسل  
 درباره فردوسی

تاریخ طب در ایران  
 خیام شاعر  
 از دکتر محمود نجم آبادی متن فارسی  
 از بزرگ علوی

همچنین از کتاب المثالب ابو عبیده از علمای عرب، تاریخ ابن خلکان،  
 تاریخ یعقوبی، تاریخ گردیزی، عقد الفرید، الفهرست ابن ندیم، کتاب حدود العالم  
 (مؤلف مجهول) و آثار اصطخری و مقدسی و مقالات پراکنده شادروان احمد  
 قاسمی و استاد احسان طبری در مجله مردم و سایر مجلات استفاده شده است.

www.adabestanekave.com



بها : ۳۹۰ ریال